تفسیر احمد



Ketabton.com

ترجمه و تفسیر سورة «الکهف»

تتبع و نگارش: امین الدین سعیدي - سعید افغانی

ketabton.com - The Digital Library

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

سُورَةُ الْكَهْفِ

سورۀ 18: الکهف - جزء 15, 16

سورۀ کهف در مکه نازل شده ودارای یکصدوده آیه و دوازده رکوع می باشد.

وجه تسمیه:

«سورۀ کهف» و «سورۀ اصحاب کهف»؛ «کهْف» به معنای غار و شکاف کوه می باشد ونام‌گذاری این سوره به این دو نام بر اساس آیات نهم تا بیست‌وششم این سوره صورت گرفته است که؛همانا در آن داستان شگفت‌انگیز أصحاب کهف (یاران غار) به بیان گرفته شده است.(قرآن مهر، جلد 12، صفحه 183).

ویا به عبارۀ دیگر: این سوره به سوره‌ی«کهف» موسوم شده، زیرا دراین سوره؛ قصه وداستان اصحاب کهف ذکریافته است.

کهف:

به معنی غار وسیع (قاموس قرآن، جلد6، صفحۀ 154)

محور وموضوع بحث سورۀ کهف:

طوریکه در فوق هم متذکر شدیم؛ این سوره با حمد الله متعال آغاز و با توحید و ایمان پایان می‌پذیرد و همانند دیگر سوره‌های مکی به بیان اعتقادات اساسی مسلمانان مانند مبداء ومعاد می‌پردازد.

بصورت کل باید گفت که: محورومبحث سوره تصحیح عقیده، و تصحیح برنامه اندیشه و نگرش، و تصحیح ارزشها، با ترازوی عقیده است.

سورۀ کهف طوریکه گفتیم یکی از پنج سوره ای قرآن، حمد، انعام، سبأ، فاطر و کهف، باجمله‌ی «الْحَمْدُ لِلَّهِ» شروع شده است و در سه سوره از آنها سخن از آفرینش هستی است. در سوره‌ی حمد از تربیت و در اینجا از کتاب آسمانی سخن به میان آمده است.

گویا هستی و آفرینش، همراه با کتاب و قانون، دو بال برای تربیت انسان‌ها هستند.

سورۀ کهف به منظور تثبیت عقیده و ایمان به عظمت خدای ذی الجلال در برگیرنده قصه ها ، داستانها و مثلهای عبرت انگیز و آکنده از پند و اندرز است. مجموع داستانهای ذکر شده در این سوره را پنج داستان عبرتناکی تشکیل می دهد:

قصه‌ی اول این سوره عبارت است از قصه‌ی «اصحاب کهف»که از آیه نهم الی آیه 12 این سوره بطور مختصر واز آیه 13 الی آیه 26 این داستان آموزنده بطور تفصیلی به بیان گرفته شده است.

این داستان عبارت است از داستان فداکاری و از خود گذشتگی در راه عقیده و باور.

اصحاب کهف ازجمله جوانانی با ایمان بودند که به خاطر حفظ دین از خانه وکشانه ودر نهایت ازسرزمین خود فرار کردند و به غاری در قلب کوه پناه بردند. آنگاه به مدت سی صد و نه سال در آن غار به خواب رفتند و بعد از آن مدت طولانی خدای متعال آنان را بیدار کرد.

قصۀ اصحاب کهف؛ نمونه‌ای از عبرت های تأریخی است که ایمان چه نقش باسزای را در شخصیت انسانها بازی می کند. چگونه انسان به وسیله ایمان می آرامد و یقین و اطمینان می‌یابد، و ایمان را بر زیب و زینت و زر و زیور و خوشیها دنیا ترجیح می‌دهد

ketabton.com - The Digital Library

و آنرا والاتر و برتر می‌شمارد، و به غار پناه می‌برد زمانی‌که برای او زندگی با مردم دشوار و ناکار می‌شود. همچنین در این داستان در می یابیم که: چگونه حُب الله متعال دردرون اشخاص مؤمن راه می‌یابد ووی را از فتنه و بلا محفوظ و مصؤن میدارد.
قابل یاد آوری است که: دربارۀ داستان اصحاب کهف روایتهای گوناگونی توسط مفسران وتأریخ نویسان به رشته تحریر آمده است. سخنان زیادی را درباره آن گفته‌اند. ولی به ذکر آن نمی پردازیم، صرف به آنچه که در روشنی آیات قرآنی است اکتفاء می کنیم. زیرا قرآن عظیم الشأن یگانه منبع مورد اطمینان برای ما مسلمانان است.
شیوه‌ای بیان که در عرضه داستان کهف از نظر هنری درپیش گرفته شده است این استکه این داستان در بدو بطور خلاصه بیان یافته است، و بعد از آن به‌طور مفصل به توضیح قصه پرداخته است.
دومین: قصۀ این سوره؛ همانا داستان و حکایت مرد صاحب دو باغ با دوستش که از آیۀ سی و دوم آغاز می یابد.
سومین: داستان این، مبحث سجده فرشتگان در برابر آدم علیه السلام و اِمتناع اِبلیس و نافرمانی از الله متعال که از آیۀ پنجاهم آغاز می‌شود.
چهارمین: داستان و قصه،همانا داستان خضر علیه السلام با موسی علیه السلام که از آیۀ شصتم آغاز می‌شود: «وَإِذۡ قَالَ مُوسَىٰ لِفَتَىٰهُ لَآ أَبۡرَحُ حَتَّىٰٓ أَبۡلُغَ مَجۡمَعَ ٱلۡبَحۡرَيۡنِ أَوۡ أَمۡضِيَ حُقُبٗا ٦٠» [الكهف: 60]. یعنی: «و یاد کن آنگاه که موسی به غلامش گفت از پا نخواهم نشست تا اینکه به مجمع ابحرین برسم یا سالها عمر در طلب بگذارنم».
داستان وقصه حضرت موسی علیه السّلام با حضرت خضر عبارت از: داستان تواضع و فروتنی در راه کسب علم و اخبار غیبی که الله متعال آن بنده‌ی صالح، «خضر» را از آن آگاه فرمود و موسی از آن بی‌خبر بود تا این که خضر او را آگاه ساخت؛ مانند قصه‌ی کِشتی و حادثه‌ی کُشتن پسرک و بازسازی دیوار.
پنجمین: قصه و داستان این سوره حکایت ذی عبرت ذوالقرنین است که: از آیه هشتاد و سوم آغاز می‌شود و این داستان ، الی آیۀ 98 ادامه می یابد.
شخصیت «ذوالقرنین» همانا پادشاهی عادل و با تقوی بود که الله متعال او را موفق کرد که سلطنت دنیای آن روزگار را به دست آورد و مشرق و مغرب کره‌ی زمین را به تصرف درآورد و سد عظیمی را بنا نهاد.

قصه ها وداستان سوره کهف:

باید یادآور شد که؛ داستانها در این سوره، عنصر غالب را تشکیل می دهد. این داستانها بیشترین آیات سوره را به خود اختصاص می‌دهند. چه داستانها در ۷۱ آیه از ۱۱۰ آیه سوره آمده اند. تازه قسمت أعظم آنچه از آیه‌ها می‌ماند حاشیه یا پیرو داستانهای سوره است. همچنان در جنب داستانها صحنه‌های قیامت، و برخی از صحنه‌های زندگی تذکر یافته است، صحنه‌هائی‌که فکر و اندیشه‌ای یا معنی و مفهومی را به تصویر می کشد، بدان‌گونه‌که شیوه و روش قران درتعبیر با به تصویر کشیدن معانی و مفاهیم است.

تعداد آیات، کلمات وتعداد حروف سوره:

سورۀ (کهف) به استثنای یک یا سه آیات آن – حسب اختلاف آراء – مکی است.
این سورۀ دارای (12) دوازده رکوع، و (110) یک صد وده آیات، و (1201) یک هزار و دوصد ویک کلمه، و (6620) وشش هزار وشش صد وبیست حرف، و (630)

ketabton.com - The Digital Library

شش صد وسی نقطه است. لازم به تذکر است که أقوال علماء در تعداد کلمات وحروف سورۀ کهف مانند سایر سوره ها مختلف بوده. تفاصیل در این مبحث را درسورۀ طورتفسیر« احمد ». مطالعه فرماید.)

همچنین این سوره جزو سور مئین (صد آیه ای ها) است ابن قتیبه می گوید سوره مئین سوره هایی هستند که بعد از سور طوال آمده اند علت نامگذاری این سوره ها به مئین نزدیک بودن تعداد آیه های این سوره ها به عدد صد می باشد.(زاد المسیر فی علم التفسیر، ج 4، ص 141). گفته شده این سوره ها عبارتند از «بنی إسرائیل، کهف، مریم، طه، أنبیاء، حج و مؤمنون »(دراسة حول القرآن الکریم، صفحه ۳۷)

برخی دیگر از مفسران نیز سور مئین را سوره های « توبه، نحل، هود، یوسف، کهف، بنی اسرائیل، انبیاء، طه، مؤمنون، شعراء و صافات» معرفی داسته اند .(مراجعه شود: التمهید فی علوم القرآن، ج1، ص313)

روایتی است که از رسول الله صلی الله علیه وسلم نقل شده که فرمود: خداوند هفت سوره طوال را به جای تورات و سوره های مئین را به جای انجیل و سوره های مثانی را به جای زبور به من داد، و پروردگارم مرا با دادن سوره های مفصّل فزونی بخشید.(جامع البیان فی تفسیر القرآن، جلد 1، صفحه 34)

امام بخاری از ابن مسعود روایت کرده که دربارۀ سوره‌های: بنی اسرائیل، کهف، مریم، طه، و الانبیاء گفت: «این سوره‌ها از سوره‌های کهن اول است، و از دیرینه‌ها هستند» سپس به ه۱طمین ترتیب آنها را ذکر کرد.(ترجمه الإتقان فی علوم القرآن، ج 1، ص 215)

خوانندۀ محترم!

آیۀ آخرسورۀ کهف از خصوصیات خاصی خویش برخوردارمی باشد. وآن اینکه که خواندن حرف«فا» در کلمه «وَ لْيَتَلَطَّفْ» سورۀ کهف قبل از نیمۀ اوّل قرآن پایان می‌یابد و از آن پس، نیمه دوم قرآن آغاز می‌گردد.

ارتباط سورۀ کهف با سورۀ قبلی:

خداوند متعال سورۀ بنی اِسرائیل را با حمد و توحید و یادی از پیامبر خاتمه داد. وسورۀ کهف را نیز با حمد و توحید و وصف قرآن و پیامبرصلی الله علیه وسلم، آغاز می کند، تا ابتدای این سوره با پایان آن سوره، ارتباط داشته باشد.

یهودیان، مشرکان مکه را وامی داشتند تا سه چیز را از پیامبر بپرسند: روح، قصه ی اصحاب کهف و قصه ی ذوالقرنین، خداوند، سؤال اول را در مورد سوره ی أسراء عنوان فرمود و دو سؤال بعدی را در این سوره پاسخ داد.

در سوره ی اسراء می فرماید: «... فإذا جاء وعد الآخرة جئنا بكم لفيفا»، [۱۰۴] و در سوره ی کهف به تفصیل می فرماید: «فإذا جاء وعد ربي جعله دكاء وكان وعد ربی حقا. وتركنا بعضهم يومئذ يموج في بعض... تا للكافرين عرضا. [-+ ۹۸ تا ۱۰۰].

فضیلت سورۀ کهف:

در فضیلت این سوره در حدیث شریف آمده است:عن أبي سعيد الخدري عَنِ النَّبِيِّ قَالَ: «مَنْ قَرَأَ سُورَةَ الْكَهْفِ كَمَا أُنْزِلَتْ كَانَتْ لَهُ نُورًا يَوْمَ الْقِيَامَةِ».ابوسعید خدری (رض) می‌گوید: نبی اکرم صلی الله علیه وسلم فرمود: «هر کس سوره کهف را آن گونه که نازل شده است، بخواند برایش روز قیامت، تبدیل به یک نور می‌گردد» (روایت حاکم

ketabton.com - The Digital Library

نیشابوری؛ و این حدیث صحیح لغیره می باشد.).
همچنان پیامبر اکرم صلی الله علیه وسلم بر قرائت سوره کهف بخصوص در روز جمعه تاکید بعمل آورده است، حاکم از ابوسعید خدری (رض) روایت می‌کند که پیامبر اکرم صلی الله علیه وسلم فرمود: «مَنْ قَرَأَ سُورَةَ الْكَهْفِ فِي يَوْمِ الْجُمُعَةِ أَضَاءَ لَهُ مِنَ النُّورِ مَا بَيْنَ الْجُمُعَتَيْنِ». ابوسعید خدری (رض) می فرماید: رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمود: «هر کس، روز جمعه، سوره کهف را بخواند، میان دو جمعه برایش نورانی می‌گردد» (روایت حاکم نیشابوری و بیهقی؛ و این روایت صحیح می باشد چنانکه در صحیح ترغیب و ترهیب آمده است.)
در حدیثی دیگری از:عَنْ أبي سعيد الخدري قَالَ: قَالَ رَسُولُ الله: «من قرأ سورة الكهف يوم الجمعة أضاء له من النور ما بينه و بين البيت العتيق».ابو سعید خدری (رض) می‌گوید: رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمود: «هر کس، روز جمعه، سوره کهف را بخواند، حد فاصل میان او و خانه کعبه، نورانی می‌گردد» روایت بیهقی در الشعب، چنانکه در صحیح ترغیب و ترهیب و إرواء الغلیل آمده است.

فضیلت آیات اولیه سوره کهف:

عَنْ أَبِي الدَّرْدَاءِ أَنَّ النَّبِيَّ قَالَ: «مَنْ حَفِظَ عَشْرَ آيَاتٍ مِنْ أَوَّلِ سُورَةِ الْكَهْفِ عُصِمَ مِنَ الدَّجَّالِ (وفي لفظ) عُصِمَ مِنْ فِتْنَةِ الدَّجَّالِ».أبودرداء(رض) می‌گوید: نبی اکرم صلی الله علیه وسلم فرمود: «هر کس، ده آیه از اول سوره کهف، حفظ نماید از دجال، حفاظت می‌شود». و در لفظی آمده است که: «از فتنه دجال، حفاظت می‌شود».(صحیح مسلم)

- عن أبي سعيد الخدري قَالَ: قَالَ رَسُولُ الله: «مَنْ قرأ عشر آيات من أولها ثم خرج الدجال لم يسلط عليه» (در اکثر مصادر حدیث حتی مستدرک حاکم که حدیث از آن نقل شده است، با لفظ: «من آخرها» وارد شده نه با لفظ: «من أولها» (ابوسعید خدری- رض) می‌گوید: رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمود: «هر کس، ده آیه از اول سوره کهف بخواند و بعد از آن، دجال ظهور کند، دجال نمی تواند بر او پیروز شود.»(روایت حاکم نیشابوری؛ و این حدیث صحیح لغیره می باشد چنانکه در صحیح ترغیب و ترهیب آمده است.«هر کس ده آیه اول از سوره کهف را حفظ کند ـ در روایت دیگری آمده است ـ هر کس ده آیه اخیر از سوره کهف را بخواند ـ در روایت دیگری آمده‌است ـ هر کس ده آیه از سورهٔ کهف را بخواند، از فتنه دجال ایمن می‌ماند».

سنت این است که انسان سوره «کهف» را در روز و شب جمعه تلاوت کند زیرا در حدیث شریف به روایت انس رضی الله عنه از رسول الله صلی الله علیه وسلم آمده است که فرمودند: «هرکس سوره کهف را در روز جمعه بخواند، این سوره فاصله هر دو جمعه را برای او از نور روشن می‌کند».
در روایتی دیگر آمده است: «هر کس کهف را در شب جمعه بخواند، این سوره بین او تا خانه کعبه را از نور روشن می‌کند».
استاد سیدابوالحسن ندوی رحمه الله در کتابش«تأملات فی سورة الکهف» می‌نویسد: «تمام این سوره کریمه را پیرو و پیرامون یک موضوع یافتم که می‌توانم عنوان آن‌را بگذارم: (از ایمان تا مادیت)، من از این فتح بر خود بالیدم و با آن بعد دیگری از اعجاز قرآن کریم و نبوت محمد صلّی الله علیه و سلّم برایم روشن شد زیرا تا آن وقت

ketabton.com - The Digital Library

نمی دانستم؛ کتابی که در قرن ششم مسیحی نازل شده است، می‌تواند تصویری روشن و راستین از مدنیت مادی قرن حاضر را ارائه کند».

شأن نزول سورۀ کهف:

محمدبن‌اسحق در بیان سبب نزول این سورۀ کریمه از ابن‌عباس رضی الله عنه روایت می‌کند که فرمود: قریش نضربن‌حارث و عقبه‌بن‌ابی معیط را نزد دانشمندان یهود در مدینه فرستاده و به آنان گفتند: از یهودیان درباره محمد سؤال کرده و اوصاف و سخنان وی را برایشان نقل کنید زیرا آنان اهل کتاب پیشین هستند و در بارۀ أنبیاء علیهم السلام چنان آگاهی‌ای دارند که ما از آن بی‌بهره‌ایم. آن دو به مدینه آمدند وموضوع را با دانشمندان یهود در میان گذاشتند، یهودیان به آنان گفتند: از محمد درباره سه چیز ذیل سؤال کنید پس اگر شما را از آنها خبر داد، او پیامبر مرسل است و در غیر آن او مردی مفتری و دروغگوست و خود دانید که با او چه می‌کنید:

1. از او راجع به داستان جوانانی سؤال کنید که در عصرهای اولیه گذشته‌اند، بپرسید که داستانشان چگونه بوده است؟ زیرا آنها داستان شگفتی دارند.
2. از او راجع به مرد جهانگردی که مشرق‌ها و مغربهای زمین را درنوردید بپرسید که اخبار وی چگونه بوده است؟
3. از او درباره روح بپرسید که روح چیست؟ پس اگر به شما از این سه موضوع خبر داد، او به حق فرستاده خدا جلّ جلاله است.

نضر و عقبه به مکه برگشتند و به قریش گفتند: ای گروه قریش! در حقیقت برایتان چیزی آورده‌ایم که میان شما و محمد فیصله‌کن است. آنگاه سخنان یهود را با آنان در میان گذاشتند. رؤسای قریش بعد از شنیدن گزارش فرستادگان خود، نزد رسول الله صلی الله علیه وسلم آمدند و گفتند: ای محمد! ما را از این سه موضوع خبر ده! وآن سه سؤال را مطرح کردند.

رسول الله صلی الله علیه وسلم بی‌آن‌که استثنا کنند (یعنی ان‌شاءالله بگویند)، به آنان فرمودند:«فردا شما را از آنچه سؤال کردید، خبر می‌دهم».

قریش برگشتند اما رسول الله صلی الله علیه وسلم پانزده روز منتظر وحی باقی ماندند وخداوند متعال برایشان در این‌باره وحی نفرستاد، به علاوه جبرئیل‌علیه السلام نیز نزدشان نیامد تا آن‌که در مکه غلغله افتاد که: محمد به ما «فردا» را وعده داد و امروز پانزده روز از آن وعده‌اش گذشته و هیچ خبری هم از سوی وی نیست! رسول الله صلی الله علیه وسلم از معطلی وحی سخت اندوهناک شدند و سخنان مشرکان مکه برایشان دشوار آمد. سپس جبرئیل‌علیه السلام از سوی الله متعال عزوجل سورۀ «کهف» را برایشان فرود آورد که درآن، ضمن این‌که پروردگار متعال پیامبر خویش را ازاندوهگین شدن بر کفر کفار برحذر می‌دارد، داستان جوانان کهف، داستان مردگردشگر (ذوالقرنین) و داستان خضر و موسی علیهماالسلام را نیزدر آن بیان می‌کند واز روح هم که درسوره «اسراء» جواب داد.

ketabton.com - The Digital Library

ترجمه وتفسير سورة الكهف

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

به نام خدای بخشایندۀ ومهربان

الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي أَنْزَلَ عَلَى عَبْدِهِ الْكِتَابَ وَلَمْ يَجْعَلْ لَهُ عِوَجًا ﴿١﴾

حمد وسپاس مخصوص خدایی است که بر بنده اش (محمد) کتاب (قرآن) را نازل کرد، و در آن هیچگونه کجی و انحراف نگذاشت.(۱)

مفسر محمدبن جریر طبری درتفسیر«جامع البیان فی تفسیر القرآن ـ تفسیر طبری» می نویسد: این از باب مقدم و مؤخر است؛ یعنی کتاب را استوار و بدون کجی وکمبودی نازل کرده است؛ استوار و مستقیم است و خالی از اختلاف و تفاوت بوده و هیچ کجی و انحرافی در آن نیست.(تفسیرطبری ۱۹۰/۱۵.)

« وَلَمْ يَجْعَلْ لَهُ عِوَجًا»« اعوجاج» یعنی انحراف و کجی.

«عَوَج»: در مورد محسوسات و **«عِوَج»** در غیر محسوسات مورد استعمال قرار می گیرد.

«لَمْ يَجْعَل لَّهُ عِوَجاً»: هدف اینست که در قرآن ضدّ و نقیض معنوی، و اختلال و انحراف لفظی وجود ندارد.

نه در کتاب خدا اعوجاج است، نه در رسول او، نه از حقّ به باطل می‌گراید، نه از مفید به غیر مفید و نه از صحیح به فاسد.

خواننده گان گرامی!

در آیات متبرکه (1 الی 8) مطالبی در مورد سپاس و ستایش خدای بزرگوار، قرآن و نقش آن در جامعه مورد بحث قرار گرفته است.

ازنزول قرآن باید سپاس گزاربود:

همه ستایش‌ها خدایی راست که کتاب را یعنی: قرآن را « بر بنده و پیامبرش محمدصلی الله علیه وسلم گرامی داشت، **و در** آن هیچگونه کجی‌ای ننهاد» بنابراین، درقرآن هیچگونه تناقض و اختلافی در لفظ یا معنی وجود ندارد و در عین حال، هیچ چیز در آن خالی از حکمت نیست.

قرآن، نگهبان کتب آسمانی ودر بردارنده تمام مصالح بندگان است. تناقض، اختلاف، افراط و تفریط در آن نیست، هم دعوت به قیام می‌کند، هم قیام به دعوت دارد.

قرآن عظیم الشأن به عنوان کتاب آسمانی و معجزه جاوید پیامبراسلام محمد صلی الله علیه وسلم ، کتاب هدایت بشر به سر منزل مقصود است.

قرآن مجید کتابی که خداوند برای هدایت بشریت نازل فرموده و راهنمای رستگاری است. واقعاً هم انسان اگر یکبار با قرآن مأنوس شود به یاد داشته باشید که در طول زندگی خویش ازاین کتاب آسماني جدا ورویگران نخواهد شد.

قرآن برترین و ماندگارترین اثر آسمانی و جاودانه ترین پیامی است که خداوند برای هدایت بشر بر قلب شریفترین بنده خویش محمد ابن عبدالله صلی الله علیه وسلم نازل فرموده است.

یکی از راه های پی بردن به اخلاق نیك تلاوت قرآن و عمل به دستورات آن است و کسي

ketabton.com - The Digital Library

که به دنبال قرآن برود از بسیاری فضائل نیك دیگر نیز برخوردار مي شود.
خداوند متعال، محتوا ومعارف قرآن عظیم الشأن راطوری تنظیم کرده که در طول تأریخ و در هر عصر و زمانی همه‌ی مردم بتوانند از معارف زلال و ناب آن بهره مند شوند.
مهمترین نقشی که قرآن مجید توانسته با آن عظمتش در زندگی ما داشته باشد ایجاد صبر در برابرسختی ها ومشکلاتی است که روزمره با آن مواجه می گردیم وچه بسیار موانعی که با حضور قرآن از سرراه برداشته شده اند.
قرآن مجید در برگیرنده هدایت و سعادت انسان در دنیا و اخرت می باشد و در تمام مراحل زندگی رهبر و راهنمای انسان به سوی کمال است این قرآن به راهی هدایت میکند که مستقیم ترین راههاست ... کسانی که با قرآن مأنوسند به کمک قرآن حق را از باطل تشخیص می دهند.
قرآن مجید، انسان را به زندگی کردن با معیارهای و ارزشهای انسانی واسلام دعوت می کند.
اگر کسی بخواهد به نحو حقیقت اسلام و انسان و جهان اشنا شود ، چاره ای جز مراجعه به قران مجید ندارد. در این کتاب الهی، آنچه آمده هماهنگ با تمام شئون زندگی انسان و منطبق بر نظام احسن خلقت است. نقش قران در زندگی بشر در ابعاد مختلف فردی، اجتماعی، و حتی بین المللی، قابل دقت است. بناً برما است تا از نزول قرآن سپاسگزار باشیم وآنرا رهنمایی عمل خویش قرار دهیم. الهی ما را از رهنمودها پرفیض وهدایت کلام الهی مستفید گردانی وقرآن را رهنمای زندگی ما سازی. آمین یا رب العالمین.

قَيِّمًا لِيُنْذِرَ بَأْسًا شَدِيدًا مِنْ لَدُنْهُ وَيُبَشِّرَ الْمُؤْمِنِينَ الَّذِينَ يَعْمَلُونَ الصَّالِحَاتِ أَنَّ لَهُمْ أَجْرًا حَسَنًا ﴿٢﴾

کتاب راست و درست، تا (کافران را) از عذاب سخت از جانب خود بترساند. و مؤمنانی را که کارهای شایسته انجام می دهند، مژده دهد که پاداش نیکویی برای آنهاست.(۲)

کتابی قیم:

یعنی: قرآن کتابی است راست و درست که در آن هیچ کجی و انحراف و میلی به‌سوی افراط و تفریط در آن دیده نمی شود، واین کتاب تا قیامت، استوار وغیرقابل نسخ است.

«قَيِّماً»:

بمعنی معتدل آمده است. یعنی افراطی در تکالیف قرآن وجود ندارد تا سخت و طاقت‌فرسا باشد، و تفریطی در احکام قرآن نشده است تا سهل‌انگاری در چیزی شده باشد که برای سعادت انسان‌ها ضروری باشد. جاودانه وپابرجا پاسدار احکام الهی و حافظ اصول کتاب‌های آسمانی. قائم بر احکام دین و مصالح بندگان.«ترجمهٔ معانی قرآن» مصطفی خرّم دل) بصورت کل باید گفت که: قرآن مجید کتابی است که: در آن هیچ‌گونه تعارض و تناقضی نیست بلکه استوار و محکم، تام ، تمام و کامل و بی‌نقص است تا کفار را از عذاب نار و از کیفر یگانهٔ قهار بیم داده و مؤمنان شایسته‌کار را به پاداشی نیکو و اجری بی‌بدیل در بهشت‌های پرناز و نعمت نوید بخشد.
طوریکه در آیهٔ مبارکه با زیبای خاصی می فرماید: **« وَيُبَشِّرَ الْمُؤْمِنِينَ الَّذِينَ يَعْمَلُونَ الصَّالِحَاتِ أَنَّ لَهُمْ أَجْرًا حَسَنًا.2»** ایمان همراه با عمل صالح کارساز است. وعمل صالح باید استمرار داشته باشد.

ketabton.com - The Digital Library

مَاكِثِينَ فِيهِ أَبَدًا ﴿٣﴾

(همان بهشتی) که جاودانه در آن خواهند ماند.(۳)

در آیهٔ مبارکه بوضاحت دریافتیم که: عمل دائم، پاداش دائم دارد. در آیه‌ی قبلی خواندیم که **«يَعْمَلُونَ الصَّالِحاتِ»** نشانه دوام عمل بود و در این آیهٔ مبارکه می خوانیم **«ماكِثِينَ»** یعنی پاداش دائم می‌باشد.

« مَاكِثِينَ فِيهِ أَبَداً » به معنی ماندگاران. مقیمان .

ازخصوصیات نعمت‌های الهی در آخرت، جاودانگی این نعمت ها است، یعنی مؤمنان در بهشت، درسرای خجسته و نعمت‌های شکفته و فراگیر، جاودان و ابدی، همیشه ماندگار و برقرارمی شوند.قابل تذکر است که از فحوای این آیه در یافتیم که؛ در قیامت، دیگر مرگ و فنا وجود ندارد.

وَيُنْذِرَ الَّذِينَ قَالُوا اتَّخَذَ اللَّهُ وَلَدًا ﴿٤﴾

و تا بترساند کسانی را که گفتند: خداوند فرزندی (برای خود) برگزیده است، بیم دهد.(۴)

شیخ ناصرالدین عبدالله بیضاوی در تفسیر«انوار التنزیل واسرار التأویل می نویسد: برای نشان دادن بزرگی کفر آنان، آنها را ذکر کرده و تهدید را تکرار نموده است، اما نوع عذاب را ذکر نکرده؛ چون قبلا از آن بحث شده و دیگرضرورتی به آن دیده نمی شود. (تفسیر بیضاوی ۲/۲.)

باید گفت: در این هیچ جای شکی نیست که: نسبت دادن فرزند به‌سوی الله سبحان وتعالی، از زشت‌ترین انواع کفر است. وواضح است آنعده اشخاصی که فاقد ایمان باشند، وعقیده راسخ نداشته باشند، به خالق خویش نیز از تهمت بستن دریغ نمی ورزند.

فرزند داشتن برای الله:

با آنکه هشدار در آیه‌ی قبل نیز آمده بود، امّا به خاطر اهمیّت انحراف مشرکان در مورد فرزند گرفتن خدا، انذار تکرار شده است.

با توجّه به آیات دیگر قرآن، اِتّهام فرزند داشتن خدا، تهمتی بزرگ و شایع میان مشرکان بوده است. مسیحیان هم «أب، ابن و روح القدس» (پدر – پسر و روح مقدس) می‌گفتند و مدعی بودند. یهودیان نیز «عُزَيْرٌ» را فرزند خدا می‌دانستند و مشرکان، فرشتگان را دختران خدا قلمداد می کردند. در حالی که این عقیده نه موافق با واقعیّت است و نه منطبق به عقل.

مَا لَهُمْ بِهِ مِنْ عِلْمٍ وَلَا لِآبَائِهِمْ كَبُرَتْ كَلِمَةً تَخْرُجُ مِنْ أَفْوَاهِهِمْ إِنْ يَقُولُونَ إِلَّا كَذِبًا ﴿٥﴾

نه ایشان به این سخن علم و آگاهی دارند ونه پدرانشان، سخن بزرگی از دهانشان بیرون می شود ! آنان جز دروغ نمی گویند.(۵)

یعنی: خود و پیشینیانشان دلیل روشنی بر این امر که خدای سبحان فرزندی گرفته است ندارند بلکه پدرانشان در این پندار و گمان خویش، بر جهل و گمراهی قرار داشتند و فرزندان‌شان نیز ازآنان تقلید کرده و همگی گمراه شدند.

واقعیت امراینست که: جهل و نا آگاهی، بسترومنبع بسیاری ازانحرافات رادرانسانها تشکیل می دهد. بدین اساس عقاید باید بر بنیاد علم استوار باشد، طوریکه علماء از عقیده بدون علم انتقاد شدید به عمل آورده اند.

فَلَعَلَّكَ بَاخِعٌ نَفْسَكَ عَلَى آثَارِهِمْ إِنْ لَمْ يُؤْمِنُوا بِهَذَا الْحَدِيثِ أَسَفًا ﴿٦﴾

ketabton.com - The Digital Library

نزدیک است که اگر امت تو به این سخن (قرآن) ایمان نیاورند جان عزیزت را از شدت حزن و تأسف بر آنان هلاک سازی!(۶)

« بَاخِعٌ »: هلاک کننده. نابود کننده.

« أَسَفًا » «أسف»، مرحله‌ای شدیدتروقویتری از حُزن را می گویند.

باید گفت که: دلسوزی، حسرت وتأسّف بر گمراهی دیگران یك ارزش است و پیامبر بزرگوار اسلام محمدصلی الله علیه وسلم، دلسوزترین شخصی است در این بابت می باشد.

زعیم و رهبر باید در فکر اصلاح عقاید واعمال مجتمع خویش بوده باشد وآنرا باید جداً تعقیب نماید. در آیۀ مبارکه می فرماید که: ای محمد! کار را بر خود آسان بگیر زیرا مأموریتی که تو برای انجام آن توظیف شده‌ای، فقط اِبلاغ رسالتی است که ما بر دوش تو نهاده‌ایم و تو هرگز به این مکلف نیستی که ایمان را در دل‌هایشان وارد کرده و خود را در حسرت‌خوردن بر کفرشان تلف گردانی.

این آیۀ مبارکه بخاطرتسلی خاطر پیامبر صلّی الله علیه نازل گردیده است.

اسباب نزول آیۀ 6:

690- ابن مردویه از ابن عباس (رض) روایت کرده است: عتبه و شیبه پسران ربیعه ابوجهل بن هشام، نضر بن حارث، امیه بن خلف، عاصی بن وائل، اسود بن مطلب، ابوالبختری و جمع دیگری از قریش دور هم گرد آمده بودند. رسول الله صلی الله علیه وسلم (مخالفت‌ها و سرکشی‌های قومش را نسبت به خود و انکار و ناباوری‌های آن‌ها را نسبت به کتاب خدا و نصایح پندآمیز و اندرزهای سودمند آن، مشاهده می‌کرد و بسیار غمگین و دلتنگ می‌شد و حرکات زشت آن‌ها برایش دشوار و سنگین بود. پس خدا آیۀ « فَلَعَلَّكَ بَاخِعٌ نَّفْسَكَ عَلَى آثَارِهِمْ » را نازل کرد.

إِنَّا جَعَلْنَا مَا عَلَى الْأَرْضِ زِينَةً لَّهَا لِنَبْلُوَهُمْ أَيُّهُمْ أَحْسَنُ عَمَلًا ﴿۷﴾

مسلماً آنچه راکه روی زمین است،[از درخت، نبات، حیوان، بروبحرو دیگر آثار] زینت زمین قرار دادیم تا آنان را آزمایش کنیم که کدام شان بهتر عمل مي کنند!(۷)

همان‌طور که آسمان را به زیور ستارگان آراسته‌ایم،مسلماًهمه‌ی آنچه که روی زمین است، باغها، گل‌ها، میوه‌ها، حیوانات، آبها، معادن، رنگ‌ها، بوها، و آنچه که به بشر اختراع، اکتشاف و ساختن آن را الهام کرده‌ایم؛ مانند تأسیسات، ساختمانها، البسه، کالاهای مصنوعی و غیره... را برای زمین **«زِينَةً لَّهَا»** زینت وآرایشی قرار دادیم. زینت‌ها، وسیله‌ی آزمایش است. **«زِينَةً لَّهَا لِنَبْلُوَهُمْ»** تا معلوم شود چه کسی فریفته شده و خود را می‌فروشد و چه کسی با قناعت و زهد و برخورد کریمانه، آنها را مقدّمه‌ی عمل صالح قرار می‌دهد.

طوریکه می فرماید:**«لِنَبْلُوَهُمْ أَيُّهُمْ أَحْسَنُ عَمَلاً»** تا مردم را در بوته‌ی آزمایش قرار بدهیم و معلوم شود که کدامیک در مقابل اوامر الهی مطیع‌تر و کدام یک عملش برای آخرتش نیکوتر است. البته معیار این شایستگی و برازندگی، اخلاص در عمل برای الله متعال و متابعت از پیامبر صلی الله علیه وسلم است.

در ضمن میخواهم یادآور شوم که: زیبایی گل‌ها وبصورت کل زیبای طبیعت فنا پذیر است، ولی کار نیك وعمل صالح ماندگار است.

طوریکه این فهم در حدیثی شریف آمده است: «در حقیقت دنیا شیرین و خرم است و

ketabton.com - The Digital Library

همانا خداوند متعال جانشین کننده شما در آن می‌باشد پس می‌نگرد که چگونه عمل می‌کنید».

وَإِنَّا لَجَاعِلُونَ مَا عَلَيْهَا صَعِيدًا جُرُزًا ﴿٨﴾

و ما (سرانجام) آنچه که روی زمین است، (صاف می کنیم) به خاکی هموار وبی گیاه (بیابانی خشک) تبدیل می کنیم.(۸)

«صعیدا»: روی زمین . سطح زمین.

«جرزا »: زمین لخت و برهوتی که گیاهی در آن نباشد.

خداوند متعال، کلمه‌ی «لِنَبْلُوَهُمْ» مربوط به مسئله‌ی آزمایش مردم را در میان دو کلمه‌ی «جَعَلْنا» و«لَجاعِلُونَ» قرارداد که یکی مربوط به سرسبزی زمین است و دیگری مربوط به بی‌گیاهی آن، تا اشاره باشد به اینکه آزمایش و امتحان مردم در لابلای سبزی و شادابی و خشکی و غم‌ها می‌باشد، امّا آنچه مهم است عملکرد انسان و پیروزی اوست.

همچنان درآیهٔ مبارکه به یک فهم عالی دیگری هم اشاره بعمل آمده آن اینکه: مانباید به زیبایی‌های ظاهری دنیا مغرور شویم، زیرا الله متعال همه را بعد از به پایان رسیدن عمرجهان، به خاکی بی‌گیاه تبدیل خواهد کرد که نه در آن زراعتی است ونه زینت ونه آرایشی.

امام قرطبی در تفسیر خویش می نویسد: این آیه برای تسلی خاطر پیامبر صلّی الله علیه و سلم نازل شده است؛ یعنی ای محمد! به دنیا و دنیاداران اهمیت مده؛ چون ما آن را برای دنیاداران وسیله‌ی آزمایش قرار داده‌ایم؛ زیرا در بین آنان هستند اشخاصی که اندیشه را به کار می‌گیرند و ایمان می‌آورند ونیزهستند اشخاص وافرادی که راه کفررا درپیش می‌گیرند. بدون شک روز رستاخیز در پیش روی آنان قرار دارد، پس کفر آنان بر تو گران نیاید؛ زیرا آنها را مجازات خواهیم کرد.(تفسیر قرطبی ۳۵۴/۱۰.)

داستان وقصه اصحاب کهف:

اولین داستان وقصه این سوره همانا قصه‌ی «اصحاب کهف» است که از ابتدا آیهٔ نهم الی آیهٔ 12 این سوره، بطور مختصر ومؤجز واز آیهٔ 13 الی آیهٔ 26 این سوره این داستان آموزنده بطور تفصیلی به بیان گرفته شده است. بصورت کل طوریکه در فوق هم یاد آورشدیم؛ این داستان عبارت است از داستان فداکاری و از خود گذشتگی در راه عقیده و باور.

أَمْ حَسِبْتَ أَنَّ أَصْحَابَ الْكَهْفِ وَالرَّقِيمِ كَانُوا مِنْ آيَاتِنَا عَجَبًا ﴿٩﴾

آیا (گاهی) گمان کردی که اصحاب کهف (= غار) و رقیم (و لوحه‌ای که نام‌های آن جوانان خفته درغاردرآن نوشته است) ازجمله نشانه های شگفت انگیزما بوده اند؟!(۹)

قصهٔ أصحاب کهف:

در آیهٔ مبارکه خداوند متعال به بیان داستان ذی عبرت وتأریخی أصحاب «کهف» می‌پردازد. گفتنی است که حکمت در وقوع رخداد «اصحاب‌کهف»، رهنمودی علمی است برای انسانها به امکان وقوع رستاخیز بعد از مرگ و دادن این استنباط به آنان است که روز جزا وروز رستاخیز حق است. و با دقت واضح می دارد که زیبای دنیا در برابر آن قدر و بهایی ندارد.

مجاهد گفته است: یعنی آیا می‌پنداری که قصه‌ی آنها عجیب‌ترین آیات می‌باشد؟ نه، در آیات ما بسی عجیب‌تر از آن موجود است.(زاد المسیر ۱۰۸/۵.)

ketabton.com - The Digital Library

« الْكَهْفِ »:کهف: به معنی غاری در کوه را می گویند، فرق نمی کند که این غارکلان باشد ویا غار کوچك باشد.
«الرَّقِيمِ»: رقیم: رقیم به معنی مرقوم و نوشته شده است. نام وادی یا قریه یا سنگ نوشته‌ای است که نامهای اصحاب کهف در آن حک شده بود. مفسرابن‌کثیر ترجیحاً بر آن است که رقیم: همان سنگ‌نوشته (لوح) است.
درمورد اینکه هدف از «رقیم» که در آیۀ ۹ سورۀ کهف ذکری از آن بعمل آمده است چیست؟ مفسّران اختلاف نظرونظریات مختلفی ارایه داشته اند.
برخی از مفسران بدین عقیده اند که:«رقیم » نامی سرکی (راهی) است که: غار اصحاب کهف در آن موقعیت دارد، و یا آن کوهی است که غار در آن موقعیت دارد، برخی از مفسران بدین باوراند **«الرَّقِيمِ»** نام قریه است که: اصحاب کهف از آنجا خارج شدند. و یا نام سنگی است که قصّه اصحاب کهف را بر آن نوشته‌اند، سپس آن را به دروازه غار نصب نموده اند ، و یا هم این لوحه درموزیم پادشاهان نهاده‌اند. وتعداد هم بدین باور اند که: رقیم کتابی است که در آن داستان اصحاب کهف تحریر گردیده است.
مفسر تفسیر معارف القران: علامه مفتی محمد شفیع عثمانی دیوبندی در تفسیر این آیه مبارکه می نویسد:
بعد از گذاشت سیصد سال یکی از جوانان اصحاب کهف بنام **« تحلیخا »** زمانیکه غرض آوردن نان به بازر رفته بود، وسکه دردست داشت که متعلق به دوران شاه **«دقیانوس »** بود، دوکاندار از دیدن این سکه تعجب کردوبرایش گفت که این سکه را از کجا بدست آورده اید. واین سکه مربوط چه زمانی است. سکه را به مغازه داران دیگری هم نشان داد، همه دوکانداران گفتند، این شخص به خزنه قدیمی دست یافته است، واز آنجا این سکه را بیرون آورده است، ولی او انکار کر که خزانه ای دست نیافته ام، واز جای دیگری هم آنرا بدست نیاورده ام. درنهایت اهل بازاربعد از بگو ومگو او را دستگیر کرده ، به دربار پادشاه شهر(بیدوسیس) که مطابق بیان تفسیر مظهری پادشاه عادل وبا خدا بود آوردند.
این پادشاه در خزانه شاهانه لوحی را هم دیده بود که اسامی اصحاب کهف و داستان فرار آن روی این لوحه تحریر یافته بود، برخی از مؤرخان بدین عقیده اندکه این لوحه را همان شاه ظالم « دقیانوس » نوشته بود که ایشان مجرمان مشهوری هستند، باید نام وآدرس آنها محفوظ بماند، و باید دستگیرشوند. برخی ازمؤرخان نوشته اند که در دربار حکومت «دقیانوس » اشخاصی مؤمن هم مشغول کار بودند که دردل، بت پرستی را قبیح می دانستند، واصحاب کهف را بر حق می پنداشتند، اما جرأت جرئت اظهاراین رای را نداشتند، آنها این لوحه را بصورت یاد گار، نوشته بودند، ونام این لوح « رقیم » است. که به سبب آن به اصحاب کهف، اصحاب رقیم نیز گفته شده است.
به همه حال پادشاه شهر(بیدوسیس) که تا یک اندازه از این داستان باخبر بود، ازجوان اصحاب کهف «تملیخا» نسبت به احوال او تحقیق به عمل آورد، وبعد ازاستماع داستان یقیین حاصل کرد که او یکی از آنهاست وگفت که من به در گاه خداوند دعا کرده بودم که خدا مرا به آنان فرصت ملاقاتی بدهند، که در زمان «دقیانوس » برای نجات ایمان خویش گریخته بودند، پادشاه برا این مسرور شد، گفت شاید خداوند متعال دعای مرا

ketabton.com - The Digital Library

اِجابت نموده است، شاید در این، برای مردم حجتی باشد، تا بر حشر اجساد یقیین پیدا کنند، چنین گفته به «تملیخا» گفت که مرا به غاری ببر که تو از آنجا آمده ای.
پادشان با جمعی زیادی از اهالی شهر به غار رسیدند، انگاه «تملیخا» گفت: تو قدری صبر کن تا که من جلوتر رفته رفقایم را از حقیقت امر آگاه سازم، که اکنون پادشاهی شخصی مسلمان وموحدی است وملت هم مسلمان می باشند، وبرای ملاقات شما آمده اند، چنین نباشد که قبل ار اگاهی، شما در آنجا برسید وآنها تصور کنند، که پادشاه دشمن ما، برما هجوم آورده؛ طبق این برنامه «تملیخا» جلو رفته و رفقایش را کلاً از تمام احوال با خبر نمود، آنها با شنیدن آن خیلی خوشحال شدند، وبا تعظیم از پادشاه استقبال نمودند، وسپس به سوی غار خویش برگشتند، ودر بیشتر روایات آمده است، که وقتی « تملیخا» به رفقای خویش کل داستان را بیان نمود فوراً همه ی آنها وفات یافتند ونتوانستند با پادشاه ملاقات کنند. ولی مفسر مشهورجهان اسلام؛ ابو حیان در بحر محیط می نویسد که:
اصحاب کهف پس از ملاقات با پادشاه واهالی شهر گفتند که: اکنون ما از شما اجازه می خواهیم، وبه داخل غار رفتند و در عین همان زمان خدا بر آنها مرگ را طاری فرمود، ووفات یا فتند. والله أعلم بحقیقة الحال.

غارأصحاب کهف درکجا است؟

مؤرخان در این موردکه غار أصحاب کهف در کجا موقعیت دارد، هم دارای، اختلاف رأی واختلاف نظر می باشند؛ تعداد ازاین مؤرخان بدبن باورأند که این غاردر وادی‌ای نزدیک عقبه ـ جنوب فلسطین موقعیت دارد. (فکر می کنم صحیحترین روایت هم همین است که این غاردرکشور فعلی اردن نزدیک وادی عقبه ـ جنوب فلسطین موقعیت دارد.)
برخی از مؤرخان بدین باور اند که غار أصحاب کهف در نینوا از سرزمین موصل که در شمال عراق واقع است. بعضی می‌گویند: این غار در جنوب ترکیه در محلی به نام طرسوس از بلاد روم سابق واقع شده است. البته همه این اقوال نیازمند دلیل‌اند. پس بهتر است بگوییم: خداوند متعال خود به مکان آن غار داناتر است و اگر در تعیین مکان آن مصلحتی دینی نهفته می بود، بصورت قطع حق تعالی و پیامبرش ما را به آن راهنمایی می‌کردند چنان‌که در حدیث شریف آمده است: «هیچ چیز از آنچه که شما را به بهشت نزدیک می‌کند و از دوزخ دور می‌گرداند باقی نگذاشتم مگر این‌که از آن آگاهتان کردم».

یادآوری ضروری:

داستان اصحاب کهف، بعد از زمان حضرت عیسی علیه السلام و قبل از بعثت پیامبر اسلام و در سرزمین روم و شهر افسوس به وقوع پیوسته است، و طاغوت این داستان دقیانوس نام داشته است. به همه حال طوریکه که گفتیم، این داستان وقصه درس عبرتی است ،برای ما انسانها است که از آن باید درس به اموزیم ، درسِ هجرت و پایمردی ومقاومت و امدادهای الهی است و نباید کاری به مکان وزمان و تعداد و سایر ملاحقات داستان داشته باشیم.

یادداشت خوارزمی درموردمحل اصحاب کهف:

خوارزمی ریاضی دان ،منجم وستاره شناس معروف متولد(239 ـ 159 خورشیدی) در زمان الواثق بالله عبّاسی به همراه سلّامِ مترجم، یک بار برای یافتنِ سدّ ذوالقرنین و تهیه گزارش از دیار یأجوج و مأجوج راهی سفری شگفت‌انگیز می‌شود؛ سفری که با خوابی که واثق می‌بیند جرقه می‌خورد و محمد بن احمد مَقدِسی شرح آن را در کتابِ

ketabton.com - The Digital Library

«احسن التقاسیم فی معرفة الاقالیم» آورده است. (برای آگاهی بیشتر مراجع شود به «احسن التقاسیم فی معرفة الاقالیم»؛ محمد بن احمد مقدسی؛ ترجمه علی‌نقی منزوی؛ تهران: کومش؛ ۱۳۶۱؛ ج ۲، ص ۵۳۱ به بعد.)

به جز این سفر، خوارزمی گویا یک بار نیز برای تهیه گزارش از غار اصحاب کهف بارِ سفر بسته بوده است. علی بن حسین مسعودی، مورّخ و جغرافیادان نامدار سده چهارم هجری در کتاب «مروج الذّهب و معادن الجوهر» آورده است که احمد بن طیب بن مروان سرخسی که شاگرد یعقوب بن اسحاق کندی بوده، از «محمد بن موسی منجّم نقل کرده که وقتی الواثق بالله او را از سُرَّ مَن رأی (یعنی همان شهرِ سامرا، پایتختِ عباسیان.) به دیار روم فرستاده بود، در آنجا محل اصحاب رقیم را که محلی معروف به حارمی است، دیده بود.(مروج الذّهب و معادن الجوهر»؛ علی بن حسین مسعودی؛ ترجمه ابوالقاسم پاینده؛ تهران: علمی و فرهنگی؛ ج ۱، ص ۳۰۷.)

بازدید خوارزمی از غار اصحاب کهف:

شرح سفرِ خوارزمی به روم برای یافتن غار اصحاب کهف در برخی از منابع، ازجمله «المسالک و الممالک» ابن خرداذبه و نیز «مُعجَم البُلدان» یاقوت حَمَوی بغدادی، آمده است. یاقوت در کتاب خویش، هنگامِ توضیحِ «رَقیم»، ضمن اشاره به اینکه این نام در قرآن کریم (آیهٔ 9 کهف) آمده است، توضیح می‌دهد که «در پیرامون شام، نزدیکِ بَلقا جایگاهی به نام رقیم است که پندارند جایگاه أهل کهف بوده است. لیکن درست آن است که أصحاب کهف در سرزمین روم بوده‌اند.»(معجم البُلدان»؛ یاقوت حَمَوی؛ ترجمهٔ علی نقی منزوی؛ تهران: پژوهشگاه سازمان میراث فرهنگی؛ ۱۳۸۳؛ ج ۲، ص ۵۴۱.)

یاقوت در اِدامه به روایت‌های گوناگون درباره اینکه رقیم چیست؟ پرداخته و آورده که برخی آن را نامِ لوحی سُربی می‌دانند که نام اصحاب کهف و سبب فرارشان بر آن درج شده بوده؛ و برخی آن را نام دهی که محل زندگی شان بوده، دانسته‌اند و گروهی نیز معتقدند که رقیم نام آن کوه است که غارِ اصحابِ کهف در آن واقع شده بوده است. وی همچنین به روایتی از ابن‌عبّاس اشاره کرده که در آن، شمارِ یارانِ غار، هفت نفر؛ نام سگشان، «قطمیر»؛ نام پادشاه ظالم و شهری که از آن گریخته بودند، «دقیانوس» و «اُفِسوس» و نامِ روستایشان، «رس» و نامِ غارشان «رقیم» ذکر شده است. با این همه، صاحبِ «معجم البُلدان» خود معتقد است که «آن غار که اصحاب کهف در آن بودند، میان عموریّه و نیقیه بوده است واز آنجا تا طرطوس دَه یا یازده روز راه است.(عموریه و نیقیه نام مناطقی در روم شرقی بوده و طرطوس نیز شهری بوده است در شام.)

پس از این توضیح‌ها درباره «رقیم»، بهتر است شرحِ کاملی را که یاقوت حموی از سفر خوارزمی برای یافتن غار اصحاب کهف ثبت کرده است، با هم بخوانیم. ماجرای آن سفر، از این قرار است:

«واثق خلیفه، محمد پسر موسی منجّم خوارزمی را به کشور روم فرستاد تا از داستان اصحاب کهف و رقیم معلومات حاصل کند . او می فرماید: چون به کشور روم رسیدیم، کوهی کوچک دیدیم که قاعده آن کمتر از هزار ذِراع بود.(ذِراع واحد اندازه گیری طول است و به‌اندازه تقریبیِ نوک آرنج تا سرِ انگشتانِ دست (برابر با حدود ۵۰ سانتی‌متر) اطلاق می‌شده (رک: لغت‌نامه دهخدا. «ذراع»). و غاری در زیر زمین داشت که چون داخل شوند، به‌اندازه سیصد گام فروشوند (داخل شوند) و در آنجا به رواق‌هایی

ketabton.com - The Digital Library

می‌رسندکه در آن ستون‌های تراشیده و در آنها چندین خانهٔ بلندپایه هست که اندازه درگاهِ آن، یک قامت انسان و دارای دَری از سنگ و درونِ آن مردگانی چند بودند که مردی از ایشان نگهبانی می‌کرد.
سپس دانستیم که ایشان از نزدیک شدن به ما پرهیز دارند و می‌گویند کسی که دستش به ما بساید، مریض می‌شود؛ و این برای فریب دادنِ ما بود تا به درآمد خود بیفزایند. من گفتم بگذار تا من دست بزنم و زیانِ آن بر خودم باشد. پس با یکی از بندگانم با دشواری به بالای غار رفتیم و ایشان را دیدیم که موهای بدنشان بیرون آمده و تن ایشان را با داروهای صبر تلخ و کافور آلوده‌اند. پوست‌های ایشان به استخوان چسبیده؛ من دستِ خود را بر سینه یکی از ایشان مالیدم و زبری موی او و زبری پوشاک او را دریافتم. پس نگهبان ایشان خوراکی برای ما بیاورد و از ما خواست تا آن را بخوریم، ولی ما با چشیدن مزه آن به تهوّع آمدیم؛ و گویا این خبیث می‌خواست ما را به هلاکت رسانده، یا برخی از ما را بکشد تا دروغهایی را که به نزد پادشاه گفته بود، ثابت نماید؛ و برای شاه چنین وانمود کند که اصحاب رقیم با ما چنین کرده‌اند و ادعاهای پوچ خود را نزد شاه درست جلوه دهد.
گفتیم ما گمان می‌کردیم شما اشخاص زنده به ما نشان خواهید داد، درحالی‌که ایشان [یعنی خفتگانِ غار] چنین نیستند. ما از آنجا بیرون آمدیم و برگشتیم.«.(معجم البُلدان»؛ یاقوت حموی؛ ترجمه علی‌نقی منزوی؛ تهران: پژوهشگاه سازمان میراث فرهنگی؛ ۱۳۸۳؛ ج ۲، ص ۵۴۱.)

موقعیت غار أصحاب کهف:

براساس آنچه یاقوت حَمَوی از خوارزمی درباره بازدیدش از غار اصحاب کهف در حوالی عموریه نقل کرده، معلوم می‌شود که اشخاص آن محل را موقعیتی برای کسبِ منفعت کرده بوده‌اند و چه بسا آن پیکرهای خشک شده را هم خودشان در آن محل قرار داده بوده‌اند؛ والله اعلم بالصواب.
اما حال که سخن از غارِ اصحاب کهف است، خالی از لطف نیست که از دیگر مکان‌هایی که برای این غار نام برده‌اند نیز یاد شود.

غار اصحاب کهف در اردن:

افزون بر «بَلقا» در شام که پیش‌تر از آن یاد شد و نیز غاری در قسطنطنیه که در کوهی سرخ واقع بوده و یاقوت از آن نیز یاد کرده.(معجم البُلدان»؛ یاقوت حموی؛ ترجمه علی‌نقی منزوی؛ تهران: پژوهشگاه سازمان میراث فرهنگی؛ ۱۳۸۳؛ ج ۲، ص ۵۴۱.)
مؤلّف کتابِ «باستان‌شناسی و جغرافیای تأریخی قصص قرآن»، شش ناحیه که غارهای موجود در آنها را همان غار أصحاب کهف دانسته‌اند، چنین برشمرده است:

1 - غار «افسوس» در شهر افسون از شهرهای قدیمی یونان که اکنون در شصت کیلومتری ازمیر ترکیه است.
2 - غار «کوه قاسیون» نزدیک صالحیه دمشق.(قابل تذکر است که من نویسنده تفسیر أحمد در سالهای 1989 م ازغار معروف اصحاب کهف درجبل قاسیون شهر دمشق کشور سوریه که به سمت بازار ومحل بنام صالحیه موقعیت دارد بازدید نموده ام . امین الدین سعیدی)
3 - غار «بترا»، از شهرهای فلسطین.

ketabton.com - The Digital Library

4 - غار کشف‌شده در اسکاندیناوی.
5 - غار کشف‌شده در هشت کیلومتری عمان ، پایتخت اردن، در روستای رقیم.
6 - غار أصحاب کهف در اندلس(.رک: «باستان‌شناسی و جغرافیای تأریخی قصص قرآن»؛ عبدالکریم بی‌آزار شیرازی؛ تهران: دفتر نشر فرهنگ اسلامی؛ ۱۳۹۳؛ ص ۱۱۶.).

از میانِ این‌همه اما طبقِ نظرِ مؤلف کتابِ اخیر که برآمده ازتحقیقات باستان‌شناسان است، غاری که در اردن کشف شده، بیش از همه محتمل است که همان غارِ اصحاب کهف بوده باشد. ازجمله دلایلی که وی برای افزونی این احتمال برشمرده، یکی این است که در این غار، هشت جمجمه پیدا شده که یکی از آنها به جمجمه سگ شباهت دارد. حال آنکه طبق اشاره قرآن کریم، کسی جز خداوند از تعدادِ اصحاب کهف آگاه نیست و البته یکی از اعدادی که برای حدسیاتِ مردم دربارهٔ تعداد آنان آمده، همین هفت مرد و یک سگ است.(سورهٔ مبارک کهف، آیهٔ ۲۲.).

دیگر اینکه، درپیشروی غار آثار مسجدی کشف شده که بر کتیبه آن به خط کوفی نوشته شده است که این مسجد در سال ۱۰۷ هجری تجدید بنا شده است؛ و به باور استاد بی‌آزار شیرازی، همین می‌تواند حاکی از وجود معبدی قدیمی در آنجا بوده باشد؛ به‌ویژه اینکه قرآن کریم در آیه ۲۱ سوره مبارک کهف از قصد مردمان برای ساختِ مسجد یا عبادت گاهی در آنجا حکایت کرده است .(برای آگاهی کامل رک: «باستان‌شناسی و جغرافیای تاریخی قصص قرآن»؛ عبدالکریم بی‌آزار شیرازی؛ تهران: دفتر نشر فرهنگ اسلامی؛ ۱۳۹۳؛ ص ۱۹۶ و ۱۹۷.)

چگونکی داستان اصحاب کهف در قرآن:

آنچه از قرآن عظیم الشأن در خصوص این داستان استفاده می شود این است که پیامبر گرامی خود را مخاطب می سازد که (با مردم درباره این داستان مجادله مکن مگر مجادله ای ظاهری و یا روشن) و از احدی از ایشان حقیقت مطلب را مپرس.

اصحاب کهف و رقیم جوانمردانی بودند که در جامعه ای مشرک که جز بتها را نمی پرستیدند، نشو و نما نمودند. چیزی نمی گذرد که دین توحید محرمانه در آن جامعه راه پیدا می کند، و این جوانمردان بدان ایمان می آورند. مردم آنها را به باد انکار و اعتراض می گیرند، و در مقام تشدید و تضییق بر ایشان و فتنه و عذاب آنان بر می آیند، و بر عبادت بتها و ترک دین توحید مجبورشان می کنند. و هر که به ملت آنان می گروید از او دست بر می داشتند و هر که بر دین توحید و مخالفت کیش ایشان اصرار می ورزید او را به بدترین وجهی به قتل می رساندند.

قهرمانان این داستان اشخاصی بودند که با بصیرت به خدا ایمان آوردند، خدا هم هدایتشان را زیادتر کرد، و معرفت و حکمت بر آنان افاضه فرمود، و با آن نوری که به ایشان داده بود پیش پایشان را روشن نمود، و ایمان را با دلهای آنان گره زد، در نتیجه جز از خدا از هیچ چیز دیگری باک نداشتند. و از آینده حساب شده ای که هر کس دیگری را به وحشت می انداخت نهراسیدند، لذا آنچه صلاح خود دیدند بدون هیچ واهمه ای انجام دادند. آنان فکر کردند اگر در میان اجتماع بمانند جز این چاره ای نخواهند داشت که با سیره اهل شهر سلوک نموده حتی یک کلمه از حق به زبان نیاورند. و از اینکه مذهب شِرک باطل است چیزی نگویند، و به شریعت حق نگروند. و تشخیص دادند که باید بر دین

ketabton.com - The Digital Library

توحید بمانند و علیه شرک قیام نموده از مردم کناره گیری کنند، زیرا اگر چنین کنند و به غاری پناهنده شوند بالاخره خدا راه نجاتی پیش پایشان می گذارد. با چنین یقینی قیام نموده در رد گفته های قوم و اقتراح و تحکمشان گفتند:«ربنا رب السموات و الارض لن ندعو من دونه الها لقد قلنا اذا شططا هولاء قومنا اتخذوا من دونه الهة لو لا یاتون علیهم بسلطان بین فمن اظلم ممن افتری علی الله کذبا » آنگاه پیشنهاد پناه بردن به غار را پیش کشیده گفتند: «و اذ اعتزلتموهم و ما یعبدون الا الله فاووا الی الکهف ینشر لکم ربکم من رحمتة و یهیی ء لکم من امرکم مرفقا»

آنگاه داخل شده ، در گوشه ای از آن قرار گرفتند، در حالی که سگشان دو دست خود را دم در غار گسترده بود. و چون به فراست فهمیده بودند که خدا نجاتشان خواهد داد این چنین عرض کردند: « بار الها تو در حق ما به لطف خاص خود رحمتی عطاء فرما و برای ما وسیلۀ رشد و هدایت کامل مهیا ساز.»

پس خداوند متعال دعایشان را مستجاب نمود و سالهایی چند خواب را بر آنها مسلط کرد، در حالی که سگشان نیز همراهشان بود. آنها در غار سیصد سال و نه سال زیادتر درنگ کردند. و گردش آفتاب را چنان مشاهده کنی که هنگام طلوع از سمت راست غار آنها بر کنار و هنگام غروب نیز از جانب چپ ایشان به دور می گردید و آنها کاملا از حرارت آفتاب در آسایش بودند و آنها را بیدار پنداشتی و حال آنکه در خواب بودند و ما آنها را به پهلوی راست و چپ می گردانیدیم و سگ آنها دو دست بر در آن غار گسترده داشت و اگر کسی بر حال ایشان مطلع می شد از آنها می گریخت و از هیبت و عظمت آنان بسیار هراسان می گردید.

پس از آن روزگاری طولانی که سیصد و نه سال هجری باشد دو باره ایشان را سر جای خودشان در غار زنده کرد تا بفهماند چگونه می تواند از دشمنان محفوظشان بدارد.

ابن‌عطیه می‌گوید: «مراد؛ مدت بعد از آگاهی بر احوالشان تا زمان حضرت محمد صلی الله علیه و سلم، یا زمان بیدارشدنشان تا هنگام مرگشان است».

اما زجاج می‌گوید: «مراد؛ مدت درنگ کردنشان در غاراست که 300 سال شمسی و 309 سال قمری بود زیرا هر سیصد سال شمسی، سیصدونه سال قمری می‌شود، چون تفاوت میان هر صد سال قمری با صد سال شمسی، سه سال است و به همین جهت هم پروردگار عزوجل فرمود: سیصدسال درنگ کردند و نه سال هم بر آن افزودند»

لاجرم همگی از خواب برخاسته به محضی که چشمشان را باز کردند آفتاب را دیدند که جایش تغییر کرده بود، مثلا اگر در هنگام خواب از فلان طرف غار می تابید حالا از طرف دیگرش می تابد، البته این در نظر ابتدائی بود که هنوز از خستگی خواب اثری در بدنها و دیدگان باقی بود. یکی از ایشان پرسید: رفقا چقدر خوابیدید؟ گفتند: یک روز یا بعضی از یک روز. و این را از همان عوض شدن جای خورشید حدس زدند. تردیدشان هم از این جهت بود که از عوض شدن تابش خورشید نتوانستند یک طرف تعیین کنند.

عده ای دیگر گفتند: (ربکم أعلم بما لبِثتم) و سپس اضافه کرد(فابعثوا أحدکم بورقکم هذه الی المدینة فلینظر أیها أزکی طعاما فلیاتکم برزق منه) که بسیار گرسنه اید، (و لیتلطف) رعایت کنید شخصی که می فرستید در رفتن و برگشتن و خریدن طعام کمال لطف و احتیاط را به خرج دهد که أحدی از سرنوشت شما خبردار نگردد، زیرا «انهم ان یظهروا علیکم یرجموکم » اگر بفهمند کجائید سنگسارتان می کنند (او یعیدوکم فی

ketabton.com - The Digital Library

ملتهم و لن تفلحوا اذا ابدا).
این جریان آغاز صحنه ای است که باید به فهمیدن مردم از سرنوشت آنان منتهی گردد، زیرا آن مردمی که این اصحاب کهف از میان آنان گریخته به غار پناهنده شدند به کلی منقرض گشته اند و دیگر اثری از آنان نیست . خودشان و ملک و ملتشان نابود شده ، و الان مردم دیگری در این شهر زندگی می کنند که دین توحید دارند و سلطنت و قدرت توحید بر قدرت سایر ادیان برتری دارد. أهل توحید و غیر أهل توحید با هم اختلافی به راه انداختند که چگونه آن را توجیه کنند. أهل توحید که معتقد به معاد بودند ایمانشان به معاد محکم تر شد، و مشرکین که منکر معاد بودند با دیدن این صحنه مشکل معاد برایشان حل شد، غرض خدای تعالی از برون انداختن راز اصحاب کهف هم همین بود.
وقتی فرستاده اصحاب کهف از میان رفقایش بیرون آمد و داخل شهر شد تا به خیال خود از همشهری های خود که دیروز از میان آنان بیرون شده بود غذائی بخرد شهر دیگری دید که به کلی وضعش با شهر خودش متفاوت بود، و در همه عمرش چنین وضعی ندیده بود، علاوه مردمی را هم که دید غیر همشهری هایش بودند. اوضاع و احوال نیز غیر آن اوضاعی بود که دیروز دیده بود. هر لحظه به حیرتش افزوده می شود، تا آنکه جلو دکانی رفت تا طعامی بخرد پول خود را به او داد که این را به من طعام بده - و این پول در این شهر پول رایج سیصد سال قبل بود - گفتگو و مشاجره بین دکاندار و خریدار در گرفت و مردم جمع شدند، و هر لحظه قضیه ، روشن تر از پرده بیرون می افتاد، و می فهمیدند که این جوان از مردم سیصد سال قبل بوده و یکی از همان گمشده های آن عصر است که مردمی موحد بودند، و در جامعه مشرک زندگی می کردند، و به خاطر حفظ ایمان خود از وطن خود هجرت و از مردم خود گوشه گیری کردند، و در غاری رفته آنجابه خواب فرو رفتند، و گویا در این روزها خدا بیدارشان کرده و الان منتظر آن شخصند که برایشان طعام ببرد.
قضیه در شهر منتشر شد جمعیت انبوهی جمع شده به طرف غار هجوم بردند. جوان را هم همراه خود برده در آنجا بقیه نفرات را به چشم خود دیدند، و فهمیدند که این شخص راست می گفته ، و این قضیه معجزه ای بوده که از ناحیه خدا صورت گرفته است.
اصحاب کهف پس از بیدار شدنشان زیاد زندگی نکردند، بلکه پس از کشف معجزه از دنیا رفتند و اینجا بود که اختلاف بین مردم در گرفت ، موحدین با مشرکین شهر به جدال برخاستند. مشرکین گفتند: باید بالای غار ایشان بنیانی بسازیم و به این مساءله که چقدر خواب بوده اند کاری نداشته باشیم . و موحدین گفتند بالای غارشان مسجدی می سازیم.

إِذْ أَوَى الْفِتْيَةُ إِلَى الْكَهْفِ فَقَالُوا رَبَّنَا آتِنَا مِنْ لَدُنْكَ رَحْمَةً وَهَيِّئْ لَنَا مِنْ أَمْرِنَا رَشَدًا ﴿١٠﴾

(بیاد آور) آنگاه که آن جوانان به غار پناه بردند، پس گفتند: «پروردگارا ! ما را از سوی خود رحمتی عطا کن، و راه نجاتی وهدایتی برایمان فراهم ساز».(١٠)

دعای اصحاب کهف:

نباید فراموش کرد که دعایی دارای تاثیر وموثریت واقع می گردد که باسعی ، تلاش و حرکت همراه باشد. جوانان خدا پرست زمانیکه به غار پناه بردند دست به دعا برده وفرمودند : پروردگارا! به ما از جانب خود رحمتی بخش که بر ایمان پایدارمان گرداند و

ketabton.com - The Digital Library

از شر انس و جن مارا محفوظ بکردان . و ما را در همه امور به راه استقامت و پایداری توفیق بخش، تا به طاعتت عمل کرده و از معصیت بپرهیزیم و در نتیجه رشد یاب و راهیافته شویم، نه گمراه و سرخورده.

باید یاد آور شد که: گریز از میان مردم در هنگام رویدادن فتنه‌ها، به‌خاطر حفظ دین خویش امری مشروع است طوریکه در حدیث شریف آمده است: «نزدیک است دورانی فرابرسد که بهترین مال یکی از شما، گوسفندانی چند باشد که آنها را به قله کوهها و جاهای ریزش باران برده و به این ترتیب، با دین خویش از فتنه‌ها می‌گریزد».

پس فقط در این حالت، یعنی حالت فتنه است که کناره‌گیری از مردم‌مشروع می‌باشد، نه در غیر آن از حالات زیرا با گوشه‌گیری از مردم، جمعه وجماعت‌ها از انسان فوت می شود.

در حدیث شریف آمده است: «مؤمنی که با مردم‌درمی‌آمیزد و بر آزارشان صبر می‌کند، بهتر از مؤمنی است که با آنان درنمی‌آمیزد و بر آزارشان صبر نمی‌کند».

علت فرار و پناه بردن اصحاب کهف به غار:

مفسران درمورد علت فرار وپناه بردن جوانان مؤمن به غارمی نویسند: مردم آن دیار درخارج از شهر اجتماع سالیانه‌ای داشتند که طبق معمول در این اجتماع به پرستش بتان خویش مشغول می گردیدند، ودر ضمن به رسم تبرک به بتان خویش حیوانات را برای آنها قربانی می‌کردند،واین دستور بود که توسط پادشاه ظالم صادرگردیده بود.دراین میان جوانان زمانیکه با سایر اهالی به ادای این مراسم رفتند، به بصیرت دیدند و دانستند که پرستش جز برای ذاتی که آفریننده آسمانها و زمین است، شایسته نیست آنگاه یکی‌یکی از قوم خویش بریده در مکانی جمع شدند و برای خود معبدی ساختند که در آن فقط خدای یگانه را می‌پرستیدند. پس قومشان به راز کارشان مطلع شدند ، و شاه را از این عمل جوانان مطلع ساخت،شاه آنان را احضار کرد و حقیقت امر را از آنان پرسید، ایشان بی‌محابا حقیقت را گفتند و او را به‌سوی الله متعال دعوت کردند. ولی شاه ایمان نیاورد و تهدیدشان کرد و برای‌شان مهلتی تعیین نمود تا در آن مهلت به شرک برگردند. البته این مهلت از لطف خداوند متعال بود که فرصت گریختن را برای آنان آماده کرد.این جوانان از شهر فرار ودر غاری مخفی گردیدند.

فَضَرَبْنَا عَلَى آذَانِهِمْ فِي الْكَهْفِ سِنِينَ عَدَدًا ﴿١١﴾

پس (ما پرده های خواب را) در غار بر گوش هایشان زدیم، و سالها در (خواب سنگین) فرورفتند.(۱۱)

« فَضَرَبْنَا عَلَى آذَانِهِمْ»مراد اینست که آنان را به خواب عمیقی فرو بردیم .یعنی: با خواب سنگینی که بر آنان چیره گردانیدیم، گوشهای‌شان را از شنیدن صداها مسدود کردیم؛سال‌های متمادی در غار به خواب سنگینی فرورفتند.

ثُمَّ بَعَثْنَاهُمْ لِنَعْلَمَ أَيُّ الْحِزْبَيْنِ أَحْصَى لِمَا لَبِثُوا أَمَدًا ﴿١٢﴾

سپس آنان را بیدار کردیم تا بدانیم که کدام یک از دو گروه ، مدت خواب خود را(در غار) بهتر حساب کرده اند.(۱۲).

«بَعَثْنَاهُمْ»: ایشان را برانگیختیم. مراد از برانگیختن در اینجا بیدار کردن است و استعمال این کلمه ، شاید اشاره باشد به این که خواب طولانی آنان همچون مرگ و بیداری ایشان همچون رستاخیز پس از مرگ است.(تفسیر نور: «ترجمۀ معانی قرآن» دکتر مصطفی خرمدل).

ketabton.com - The Digital Library

در«تفسیر انوار القرآن» آمده است :یعنی: از آن خواب سنگین بیدارشان کردیم «تا معلوم بداریم که کدام یک از دو گروه» از مؤمنان و کافرانی که در مدت درنگشان در غار با هم اختلاف نظر داشتند «مدت درنگ‌شان را شمارنده ترند» یعنی: مدت باقی ماندن‌شان را در حال خواب در غار، بهتر در ضبط و حساب می‌آورند.
در التسهیل آمده است:منظور ازحزبین اصحاب کهف واشخاصی است که خدا آنها را فرستاد تا آنان را ببینند.(التسهیل ۱۸۳/۲.).
و مجاهد گفته است: مراد از دو حزب خود اصحاب کهف می‌باشند؛ چون وقتی بیدار شدند، در مورد مدت توقفشان در غار اختلاف پیدا کردند. بعضی می‌گفتند: یک روز یا کمتر از یک روز در غار مانده‌ایم و دیگران می‌گفتند: خدا بهتر می‌داند چه مدت است که در غار به سر می‌بریم.(حاشیه‌ی صاوی بر جلالین ۷/۳.) قول اول از ابن عباس روایت شده است.
همچنان سایر مفسران می نویسندکه :اینکه کدام گروه دقیق‌تر می‌شمارند، شاید اشاره به آیه‌ی 19 همین سوره باشد که اصحاب کهف نسبت به مدّت خواب ودرنگ خود اختلاف داشتند.
خداوند متعال همه چیز را از آغاز می‌داند وبدان عالم است، بنابراین مراد از «لِنَعْلَمَ» یا این است که خدا به زبان مردم سخن گفته و یا اینکه آنچه را خدا می‌داند، تحقق بخشیده وبه صحنه آورد.
خواننده گرامی !
در چهار آیه فوقانی (آغاز از آیه 9 الی 12) داستان اصحاب کهف به طور مختصر بیان یافت .اکنون در آیات ذیل این داستان آموزنده به تفصیل بیان می یابد.
نَحْنُ نَقُصُّ عَلَيْكَ نَبَأَهُمْ بِالْحَقِّ إِنَّهُمْ فِتْيَةٌ آمَنُوا بِرَبِّهِمْ وَزِدْنَاهُمْ هُدًى ﴿١٣﴾
ما داستان آنان را به راستی و درستی برای تو حکایت می‌کنیم. آنها جوانانی بودند که به پروردگارشان ایمان آورده بودند ، و ما برهدایتشان افزودیم .(۱۳).
«نَحْنُ نَقُصُّ عَلَيْكَ نَبَأَهُمْ بِالْحَقِّ »ای پیامبر! خداوند متعال تو را از قصه اصحاب غار به راستی و یقین وبدون کم و زیاد بر تو باز می کند.آنان جوانانی بودند که پروردگار خویش را به یگانگی خوانده و از وی اطاعت نمودند ، و ما آنها را بر دین استوار کرده و یقین آنها را افزایش دادیم.
در آیه مبارکه به این حقیقت اشاره بعمل آمده است که :جوانان نسبت به بزرگسالانی ومردم سالخورده که در دین باطل غوطه‌ور شده‌اند، به‌سوی حق روی‌آورنده تر و به هدایت گراینده‌تراند. بر این اساس بود که بیشتر اجابت کنندگان رسول الله صلی الله علیه وسلم هم طوریکه مفسر ابن کثیرنیز فرموده است : جوانان بودند، اما سالمندان ومردمان پیرقریش ـ جز اندکی ـ بر دین باطل‌شان باقی ماندند. البته این خود درسی بلیغ برای دعوتگران مااست.که در کار دعوتی وارشادی خویش اهتمام وتوجه خاصی خویش را به نسل جوان به عمل بیاورند واز نیرو واستعداد نسل جوان استفاده عظیمی وبهتری بعمل ارند .در ضمن باید گفت: بهره‌گیری از حقایق و عبرت‌های تاریخ، از روشهای تربیتی قرآن است. ونباید اشتباه کرد که : قصه‌های قرآن، حقیقت دارد و ساختگی یا آمیخته به اوهام و تحریف واسرائیلات نمی باشد.

ketabton.com - The Digital Library

وَرَبَطْنَا عَلَى قُلُوبِهِمْ إِذْ قَامُوا فَقَالُوا رَبُّنَا رَبُّ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ لَنْ نَدْعُوَ مِنْ دُونِهِ إِلَهًا لَقَدْ قُلْنَا إِذًا شَطَطًا ﴿١٤﴾

و (ما) دلهای آنها را [با یقین به حقایق،]استوارگردانیدیم،هنگامی که قیام کردند، وگفتند : پروردگار ما، پروردگار آسمانها و زمین است، و ما هرگز غیر از او معبودی نمی پرستیم (اگر چنین کنیم) سخنی گزاف و بیهوده گفته ایم.(۱۴)

«رَبَطْنَا عَلَيا قُلُوبِهِمْ»: دل‌هایشان را قدرت و شهامت بخشیدیم. وبرای شان جرأت دادیم.

«لَن نَّدْعُوَ»: به فریاد نمی‌خوانیم. پرستش نمی‌کنیم.

« شَطَطًا» شطط: غلو و تجاوز از حد در راه ناصواب و در بهتان و ناروا و دوری ازحق است.

دیده می شود که: موحّد واقعی، هیچ وخت هرگز وهرگز به سراغ شرك نمی‌رود، ونباید شخص مسلمان در برابر انحرافات جامعه، سکوت اختیار کند، طوریکه آرام نشستن برایش جایز نمی باشد باید قیام کرد، وایمان واقعی همراه با قیام است. شرك، انحراف بعید و فاحشی است که هرگز قابل عفو نمی باشد.

طوریکه در آیهٔ مبارکه دریافتیم که اصحاب کهف در مقابل پادشاه کافر و ظالم بنام **«دقلدیانوس»** یا «دقیانوس» که می خواستند مردم را به‌سوی پرستش طواغیت دعوت نمایند، قیام کردند وبا تمام قوت وشهامت اعلام داشتند.خدای ما همان خالق آسمان‌ها و زمین است، نه بت‌ها که تو ما را به عبادت آنها دعوت می‌کنی.**«لَنْ نَدْعُوَا مِنْ دُونِهِ إِلٰهاً»** غیر او را شریک او قرار نمی‌دهیم، پس او یگانه و بی‌شریک است.هرگز جز او را پرستش نکرده و به هیچ صورت غیر وی را به یگانگی نمی‌خوانیم، اگر سخنی جز این بگوییم یقیناً در آنچه گفته‌ایم دروغ پرداخته، از راه صواب منحرف و از حق به بیراهه رفته‌ایم.

جوانانی که به پروردگار خویش ایمان داشتند:

قابل یاد آوری است که جریان و رخداد این قصه، مربوط به روزگاران طولانی و صدها سال (پیش) بود. با این وصف در طول تأریخ و در مبارزه‌ی مداوم بین ایمان و کفر این داستان به شیوه‌های مختلف بیان شده است. امّا گذشته از همه چیز این امر به روشنی بیانگر قدرت بی‌انتهای پروردگار است و میان معجزه‌ی الهی در دنیای بشری و حقیقت زنده کردن انسان‌ها در روز رستاخیز و حضوردرمحضرپروردگار ارتباط ایجاد می‌کند. در یکی از شهرها که مردمان آن همگی اهل ایمان و اطاعت و فرمان‌برداری از همدیگر پیشی می‌گرفتند، کم‌کم نشانه‌های انحراف از راه مستقیم پدیدار گشت. بازار شیطان رونق گرفت و مردم از دستور پروردگار سرپیچی کردند و عوامل گمراهی آشکار شد. این در حالی بود که حاکم آن شهر خود سرکرده‌ی کافران و کناه‌کاران بود. او در گناه و سرپیچی از دستورات پروردگار غرق شده بود. به این ترتیب وزیران و اطرافیانش نیز به همین شکل بودند. این بود که فساد عمومیت یافت و جهل و نادانی و ظلم و ستم همه‌ی جامعه را فرا گرفت. تصویر و مجسمه‌های زیادی از جمله بت‌ها که از سنگ و چوب ساخته شده بودند، در گوشه و کنار شهر برافراشته شده و نصب گردیدند، شیطان بر همه‌جا حکم‌فرما شد و صدای ایمان برای مدت‌ها خاموش گشت. در این میان تنها عده‌ی اندکی از مردم این شهر برایمان خود به حق پابرجا مانده بودند و شیطان نتوانسته بود آن‌ها را فریب دهد و در دریای گمراهی غرق نشده بودند. در میان این عده مجموعه‌ای

ketabton.com - The Digital Library

درخود احساس جرأت و شهامت کردند گرد و غبار تنبلی را از خود زدودند. به یاری خدا به پا خاستند و درمقابل باطل ایستادند. خداوند نیز آنان را درپناه خود گرفت و یاری کرد پس بر هدایتشان افزود و چشم حق بینشان را به نورخود بیناتر نمود و از جانب خود، آنان را تأیید فرمود.

ارتباطات قلبی مؤمنان:

هنگامی که در مقابل ظلم و ستم و کفر قیام کردند، از هیچکس و هیچ چیزی و از سختی‌های راه لحظه‌ای به خود تردید نکردند؛ چون دل‌هایشان با خداوند مرتبط بود و در هر لحظه و هرجا از او نیرو و قوّت می‌گرفتند و آشکارا و بی‌پروا ایمانشان را ظاهر کردند و گفتند:**«رَبُّنَا رَبُّ ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَٱلۡأَرۡضِ »** [الکهف: 14].(... گفتند: پروردگار ما، پروردگار آسمان‌ها و زمین است...).نه بت‌ها و مجسمه‌ها و شکل‌ها و پیکره‌هایی که از سنگ و چوب ساخته شده است (شایسته‌ی تعظیم و تسلیم شدن نیست). ای قوم ما! به راستی شما در گمراهی آشکاری هستید. ما در مقابل ستم سر فرود نمی‌آوریم و تسلیم انحراف نمی‌شویم. ودر آن زمان در مقابل دکتاتور وفرعون عصر خویش با قوت وصلابت اعلان داشتند: **«لَن نَّدۡعُوَاْ مِن دُونِهِۦٓ إِلَٰهٗۖ لَّقَدۡ قُلۡنَآ إِذٗا شَطَطًا ١٤»** [الکهف: 14]. (... هرگز جز برای خدا سجده نمی‌کنیم. (اگر چنین کنیم و کسی را جز او معبود بدانیم) در این صورت سخنی (گزاف) و دور از حق گفته‌ایم».

شجاعانه و بی‌پروا صدای حق وحقیقت را به همه جا و همه کس در بازارها و اجتماعات مردم می‌گفتند و پیامشان را بدون خوف وحراس به همه جا می‌رساندند.

برخوردحکام در برابر جوانان مؤمن:

مسؤولین امور دیدند که: اگر این جوانمردان بخواهند به دعوت خود، که دعوت به حق است، ادامه دهند و بخواهند که عقیده‌ی مردم را اصلاح نمایند، زمین زیرپای حاکم ستمگر به لرزه خواهد افتاد و تاج و تخت و حکومتش به خطر می‌افتد. بناً با تمام قوت درمقابل ایشان ایستاد و در سر راهشان کمین کرد. آن‌ها را تهدید کرد که اگر دست از دعوتشان به سوی حق برندارند، زندگی و معاش آنان را به خطر خواهد انداخت.

هَؤُلَاءِ قَوْمُنَا اتَّخَذُوا مِنْ دُونِهِ آلِهَةً لَوْلَا يَأْتُونَ عَلَيْهِمْ بِسُلْطَانٍ بَيِّنٍ فَمَنْ أَظْلَمُ مِمَّنِ افْتَرَى عَلَى اللَّهِ كَذِبًا ﴿١٥﴾

این قوم [نادان و بی منطق] ما، معبودهای جز خدا انتخاب کرده اند، چرا دلیل آشکاری بر حقانیت (بر این معبودان) نمی آورند ؟! چه کسی ستمکارتراست از آن کسیکه بر الله دروغ ببندد؟! .(۱۵)

بی‌تفاوتی نسبت به گمراهی وانحراف دیگران، ممنوع است. درآیهٔ مبارکه دریافتیم که: اصحاب کهف، از انحراف قوم خود سخت ناراحت وخفه بودند.

هدف از به کارگیری « لَوْ لاٰ» ناتوان نشان دادن آنها می‌باشد. یعنی می‌خواهند بگویند: آنها نمی‌توانند دلیلی روشن بر پرستش بت‌ها بیاورند پس آنها به خدا دروغ می‌بندند.

خواننده محترم!

شهید سید قطب درتفسیر خویش فی ظلال القرآن می نویسد: «تا اینجا موقف و وضع جوانان، روشن و صریح و قطعی و بدون شبهه و تردید به نظر می‌آید. آنها در جسم نیرومند و قوی و فولادین بودند، در ایمان راسخ و در تنفرشان از اعمال قوم خود استوار بودند، هر دو راه هویدا و مشخص بود، راهی برای کنار آمدن و سازش نمانده بود. فرار

ketabton.com - The Digital Library

به منظور نجات عقیده لازم و ضروری بود. جمعی بودند در محیطی شرک آلود راه هدایت را یافته بودند، در چنین محیطی زندگی برای آنان میسر نبود. آنها خود را علنی و برملا کرده بودند و نیز توانایی مدارا با قوم را نداشتند که به عنوان تقیه خدایان آنها را پرستش کنند و عبادت خود را مخفی بدارند. راجح این است که کارشان برملا شده بود. و جز فرار چاره‌ای نداشتند و راهی نبود آن را برگیرند. می‌بایست با دین خود به سوی خدا فرار کنند و غار را بر زینت دنیا ترجیح دهند. تصمیم خود را گرفته بودند و با هم بحث و گفتگو کرده سپس به غار تنگ و تاریک پناه بردند. در آنجا از رحمت خدا برخوردار شده و آسودند، غار را وسیع و گسترده یافتند و رحمت خدا بر آنان سایه انداخت و نرمش و رفاه و آسایش شامل حالشان گشت». (فی الظلال القرآن ۱۳/۱۵.)

وَإِذِ اعْتَزَلْتُمُوهُمْ وَمَا يَعْبُدُونَ إِلَّا اللَّهَ فَأْوُوا إِلَى الْكَهْفِ يَنْشُرْ لَكُمْ رَبُّكُمْ مِنْ رَحْمَتِهِ وَيُهَيِّئْ لَكُمْ مِنْ أَمْرِكُمْ مِرْفَقًا ﴿١٦﴾

و(به آنها گفتیم:) هنگامی که از آنها و آنچه را جز خدا می پرستند؛ کناره گیری کردید، پس به غار پناه برید، که پروردگارتان نعمتش را بر شما می گستراند، و راه آسایش ونجات از این امر را برای شما فراهم می سازد.(۱۶)

« مِرْفَقًا» اسباب زندگی .

موحّد واقعی، هم بت‌ها را رها می‌کند، وهم از بت‌پرستان جدای خویش رااعلان میدارد . باید به تمام قوت گفته شود: اگرحالتی در زندگی پیش اید که موحّدین وخداپرستان از سوی مشرکان در معرض تهدید وخطر جانی واقع گردد ، پس باید گفت که:غارنشینی در فضای توحید، بهتر از شهرنشینی در فضای شرك است. **«فَأْوُوا إِلَى الْكَهْفِ»** در تأریخ أنبیاء دیده می شود که:حضرت یوسف علیه السلام نیز زندان را بر قصر پادشاهی ترجیح داد و گفت: «رَبِّ السِّجْنُ أَحَبُّ إِلَيَّ» (یوسف، 33)

خوانندگان گرامی!

در این داستان قصه جوانانی را میخوانیم که: از قوم خودکناره‌گیری ودوری می جویند، از خانه و کاشانهٔ خود مهاجرت می‌کنند. به ترک اهل و دیار خویش می پردازند.از زیب و زینت زمین ومتاع وکالای زندگی دست می‌کشند. اینان کسانی اند که به غار تنگ، زمخت و تاریک پناهنده می‌شوند. اینان رحمت ولطف خدارا میجویند ومی‌بویند.احساس می کنند که این رحمت و لطف، سایه‌دار و فراخ و فراوان است.

درآیهٔ مبارکه آمده است:« يَنْشُرْ لَكُمْ رَبُّكُمْ مِنْ رَحْمَتِهِ 16 کهف ».(تا پروردگارتان رحمتش را بر شما بگستراند.).

کلمهٔ«**ینشر**: پخش‌کند و بگستراند» سایه فراخی، وسعت و فراوانی نعمت را به تصویر می‌کشد. واقعاً به طور نا آگاهانه غار تبدیل به مکان گُشاد، جادار و دارای فضای مناسب می‌گردد و در آن رحمت الهی أفکنده می شود. حدود و ثغور تنگ غار برچیده می‌شود، و دیوارهای ضخیم و سخت نازک و نرم می‌گردد وخوف وترس کم‌رنگ و ناچیز می‌شود. به ناگاه رحمت و راحت و مهر ومحبت سربرمی‌زند و پرتوافشان می‌گردد.این ایمان است که نور دیده و آرام جان است!

ketabton.com - The Digital Library

وَتَرَى الشَّمْسَ إِذَا طَلَعَتْ تَزَاوَرُ عَنْ كَهْفِهِمْ ذَاتَ الْيَمِينِ وَإِذَا غَرَبَتْ تَقْرِضُهُمْ ذَاتَ الشِّمَالِ وَهُمْ فِي فَجْوَةٍ مِنْهُ ذَلِكَ مِنْ آيَاتِ اللَّهِ مَنْ يَهْدِ اللَّهُ فَهُوَ الْمُهْتَدِ وَمَنْ يُضْلِلْ فَلَنْ تَجِدَ لَهُ وَلِيًّا مُرْشِدًا ﴿١٧﴾

و آفتاب را می‌بینی که به هنگام طلوع به سمت راست غارشان متمایل می گردد، و به هنگام غروب به سمت چپ، و آنها در محل وسیعی از آن (غار) قرار داشتند، این از آیات خدا است، هر کس را هدایت کند، پس او هدایت یافته (واقعی) است، و هرکه را گمراه کند، سرپرست و راهنمائی هرگز برای او نخواهی یافت.(۱۷)

«تـزاور»: میگراید. میل می کند.

« تقرض»: عدول می کند.

« فجوة »: فراخنا. محل وسیع.

منظور این است که اصحاب کهف در هنگام طلوع و غروب آفتاب، به لطف و کرم پروردگار با عظمت، آفتاب آنها را نمی‌زند تا گرمایش آنان را اذیت نکند. «وَ هُمْ فِی فَجْوَةٍ مِنْهُ » آنها در فراخی و وسط غار قرار دارند، به طوری که آفتاب نه در اول روز آنها را می‌گیرد و نه در آخر روز.

به قولی دیگرمعنی این است: در آن غار به‌سوی شمال گشاده بود پس چون افتاب طلوع می‌کرد، آفتاب از دست راست غار بر آن می‌تابید و چون غروب می‌کرد، ازدست چپ غار پس از آنجا که آنها در میانه غار قرار داشتند، آفتاب مستقیماً برآنان نمی‌تابید لذا در عین حال که غار در معرض نور آفتاب وسایه مناسب قرار داشت، ایشان از گزند شعاع آفتاب درامان بودند.«ذٰلِکَ مِنْ آیٰاتِ اَللّٰهِ » این امرازدلایل قدرت متجلی کاملهٔ خدا می‌باشد. ابن‌کثیر گفته است. و این خود دلیلی بر قدرت بی‌کران حق تعالی است.

ابن عباس گفته است: اگر آفتاب بر آنان می‌تابید، آنها را می‌سوزاند، و اگر زیر و رو نمی‌شدند، زمین آنها را می‌پوساند.(تفسیر طبری ۲۱۱/۱۵.).

هدایت وضلالت:

«مَنْ یَهْدِ اللَّهُ فَهُوَ الْمُهْتَدِ وَمَنْ یُضْلِلْ فَلَنْ تَجِدَ لَهُ وَلِیًّا مُرْشِدًا. 17 کهف»خدآ هرکه را راهنمائی کند، راهیاب (واقعی) او است، و هرکه را گمراه نماید، هرگز سرپرست و راهنمائی برای وی نخواهی یافت.

هدایت و ضلالت دارای قانون است. کسی‌که در پرتو آیه‌های خدا راهیاب‌گردد خدا او را برابر قانون خود هدایت می‌دهد و او واقعاً راهیاب است. وکسی‌که به اسباب و علل هدایت چنگ نزندگمراه می‌شود، و گمراهی او برابر قانون الهی صورت می‌پذیرد در این صورت خدا او راگمراه می‌کند، و دیگر هرگز هدایت دهنده‌ای را برای او نخواهی یافت.

باید یاد اور شد که :در حقیقت الله متعال هر که را به سوی حق راه نماید به راستی که او راه‌یافته است و هر که بر وی گمراهی را نوشته است پس هرگز برایش یاوری نخواهی یافت که وی را به راه هدایت دلالت کند؛ زیرا توفیق و خوارسازی تنها به دست الله متعال است.

آرامش واقعی در درون غار:

بعد از اینکه جوانان مؤمن وارد غار شدند، هنگام عصر بود. با نزدیک شدن شب هنگام، یاران غار (اصحاب کهف) پس از خستگی احساس آرامش و راحتی و بعد از ترس و وحشت احساس اطمینان می‌کردند. از چشمانشان احساس آرامش مشخص بود. بعد از

ketabton.com - The Digital Library

کمی استراحت و ماندن در غار کم‌کم خواب بر آن‌ها غلبه می یابد و به خوابی عمیق فرو رفتند.

در روز بعد از طلاع آفتاب که نور زیبایش همه‌جا را روشن کرده بود. هر جنبنده‌ای به راه افتاد و به کار خویش مشغول شد، به جز یاران غار که در استراحت و خواب عمیق ماندند. آفتاب د در حرکت ظاهری خودش از مشرق به مغرب مسیر مشخصی دارد که از آن مسیر منحرف نمی‌شود و یک ذره در آن تغییر نمی‌کند:«ذَٰلِكَ تَقۡدِيرُ ٱلۡعَزِيزِ ٱلۡعَلِيمِ ٣٨» [یس: 38].«... این، محاسبه و اندازه‌گیری و تعیین خدای بس چیره و توانا و آگاه و داناست».

ولی این امر در مورد اصحاب کهف به امر پروردگار متفاوت بود. صبحگاهان هنگام طلوع آفتاب ، وقتی که نور آفتاب به دهانه‌ی غار نزدیک می‌شد، به دستور پروردگار متعال از کنارآن می‌گذشت و به سوی سمت راست متمایل می‌گردید و رو به درون غار تابیدن نمی‌گرفت و هنگام غروب آفتاب از سمت شمال نور ملایمی بر آنان در درون غار می‌تابید، به‌گونه‌ای که در آنان مؤثرنبود و آنان را اذیّت نمی‌کرد که باعث بیداری آنان از خواب گردد.

انسان با ایمان همیشه در پناه خداوند است. نه می‌ترسد و نه اندوهگین می‌شود. هیچگاه دل‌هره و اضطراب به خود راه نمی‌دهد و(در مقابل سختی‌ها و مشکلات) تسلیم نمی‌شود. اما انسان بی‌ایمان و کافر همیشه در خطر است و هر لحظه احساس ناامنی می‌کند و چون او راه راست وهدایت را گم کرده واز راه باطل پیروی می‌کند، این ازنشانه‌های (قدرت) خداست. خدا هرکه را راهنمایی کند، راه‌یاب (واقعی) اوست و هرکه را گمراه کند، هرگز سرپرست و راهنمایی برای او نخواهی یافت.

وَتَحْسَبُهُمْ أَيْقَاظًا وَهُمْ رُقُودٌ وَنُقَلِّبُهُمْ ذَاتَ الْيَمِينِ وَذَاتَ الشِّمَالِ وَكَلْبُهُمْ بَاسِطٌ ذِرَاعَيْهِ بِالْوَصِيدِ لَوِ اطَّلَعْتَ عَلَيْهِمْ لَوَلَّيْتَ مِنْهُمْ فِرَارًا وَلَمُلِئْتَ مِنْهُمْ رُعْبًا ﴿١٨﴾

و (اگر به آنها نگاه می کردی) می پنداشتی بیدارند، در حالی که آنها خفته بودند، و ما آنها را به سمت راست و چپ می گرداندیم، و سگ آنها دستهای خود را (بحالت محافظ) بر دهانه غار گشوده بود . اگر به آنها نگاه می کردی قطعاً از آنان می گریختی، و تو از آنها سخت می ترسیدی (و وجودت از وحشت پر می شد).(۱۸)

واقعاً اگر الله متعال اراده کند، در يك غار، با تار عنکبوت پیامبرصلی الله علیه وسلم را با یار اش ابوبکر صدیق راحفاظت نموده و کافران را مأیوس و پشیمان می‌کند، و در غار اصحاب کهف، با نشستن و نگهبانی سگی، مؤمنانی را از دست ظالمی برای 309 سال حفظ می‌کند.

أَيْقَاظًا وَهُمْ رُقُودٌ:

کلمهٔ **«ایقاظ»** جمع (یقظ) و (یقظان) (بیدار)، و کلمهٔ **« رقود »** جمع (راقد) (خواب رفته) است. و در کلام اشاره است به اینکه در حال خواب چشم‌هایشان باز بوده است؛ زیرا می‌فرماید: تو آنان را بیدار خیال می‌کنی؛ ولی خوابند.

خوابیدن سگ در دهان غار:

سگی یاران کهف، دردهانه غار دست‌ها را گشوده و به حالت نگهبانی خوابیده بود « وَكَلْبُهُمْ بَاسِطٌ ذِرَاعَيْهِ بِالْوَصِيدِ 18 کهف». و سگشان که به دنبال آنها راه افتاده بود در

ketabton.com - The Digital Library

دهانه‌ی غار دست‌هایش را باز گذاشته ودر حالتی قرار داشت که ؛ از آنان پاسداری ومحافظت می‌کند.

«وَصِيدِ»: پیشروی غار ویا هم پیشروی دروازه خانه. ابن‌جریج می‌گوید: سگشان در بیرون غاردست های طوری گذاشته بود، گویی از آنان محافظت می‌کرد. دلیل اینکه او درخارج غارافتاده بود ونه دردرون غار؛ این است که فرشتگان به خانه‌ای که سگ در آن باشد وارد نمی‌شوند بنابراین، راه ورود فرشتگان به غار نیز باز بود.

ابن‌کثیر می‌گوید: «برکت اصحاب کهف شامل سگشان نیز شد و او نیز همانند آنان در این حالت به خواب رفت.

در حدیث شریف به روایت انس بن مالک (رض) آمده است که فرمود: «در اثنایی که من و رسول الله صلی الله علیه وسلم از مسجد خارج می‌شدیم، دردهن دروازه با شخصی روبرو شدیم، آن شخص پرسید: یا رسول‌الله! قیامت چه وقت است؟ رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمودند: چه چیز برای آن آماده کرده‌ای؟ انس (رض) می‌گوید: گویی آن شخص کمی سکوت کرد وگفت : یا رسول‌الله! برای آن نه نماز بسیاری را آماده کرده‌ام، نه روزه و نه صدقه بسیاری را ولی من خدا و رسول وی را دوست می‌دارم. رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمودند: پس تو با همان کسانی هستی که دوست‌شان داشته‌ای».

خواب یاران کهف:

درمورد خواب وشیوه خوب بودن یاران اصحاب کهف باید گفت خواب آنها یک خواب عادی ومعمولی نبود، اگربه آنها نگاه می‌کردی، خیال می‌کردی آنها بیدارند؛ در حالی که در خواب فرو رفته بودند! **« وَتَحْسَبُهُمْ أَيْقَاظًا وَهُمْ رُقُودٌ 18 کهف »** و این نشان می‌دهد که چشمان آنها کاملا باز بوده است، درست همانند یک انسان بیدار، این حالت استثنایی شاید برای آن بوده که حیوانات موذی به آنان نزدیک نشوند؛ چراکه از انسان بیدار می ترسند، و یا به خاطر اینکه منظره رعب‌انگیزی پیدا کنند که هیچ انسانی جرئت ننماید به آنها نزدیک شود، و این خود یک سپر حفاظتی برای یاران کهف بوده باشد.

برای اینکه بر اثر گذشت سالیان دراز از این خواب طولانی اندام آنها نپوسد: ما آنها را به سمت راست و چپ می‌گرداندیم. **« وَنُقَلِّبُهُمْ ذَاتَ الْيَمِينِ وَذَاتَ الشِّمَالِ 18 کهف»** تا خون بدنشان در یک‌جا متمرکز نشود، وفشار وسنگینی در یک زمان طولانی روی عضلاتی که بر زمین قرار داشتند، اثر زیان‌بار نگذارد.

«لَوِ اطَّلَعْتَ عَلَيْهِمْ لَوَلَّيْتَ مِنْهُمْ فِرَاراً وَ لَمُلِئْتَ مِنْهُمْ رُعْباً 18 کهف» اگر آنها را در آن حالت می‌دیدی از آنها ترسیده و فرار می‌کردی؛ زیرا الله متعال آنها را از هیبت خاصی برخوردار کرده بود. بنابراین دیدنشان رعب و هراس را برمی‌انگیخت؛ چون بیننده آنان را خوابیده تصور می‌کرد اما همچون بیدار می‌نمودند، از یک طرف به آن طرف (از غلتیدن) می‌خوردند اما بیدار نمی‌شدند.

به‌قولی: سبب هِراس از أصحاب کهف، هیبتی بود که الله متعال بر آنان افگنده بود.

به‌قولی دیگر: أصحاب کهف بدان جهت هراسناک شده بودند که موها و ناخن‌هایشان رسیده بود.

وَكَذَٰلِكَ بَعَثْنَاهُمْ لِيَتَسَاءَلُوا بَيْنَهُمْ قَالَ قَائِلٌ مِنْهُمْ كَمْ لَبِثْتُمْ قَالُوا لَبِثْنَا يَوْمًا أَوْ بَعْضَ يَوْمٍ قَالُوا رَبُّكُمْ أَعْلَمُ بِمَا لَبِثْتُمْ فَابْعَثُوا أَحَدَكُمْ بِوَرِقِكُمْ هَٰذِهِ إِلَى الْمَدِينَةِ فَلْيَنْظُرْ أَيُّهَا أَزْكَى طَعَامًا فَلْيَأْتِكُمْ بِرِزْقٍ مِنْهُ وَلْيَتَلَطَّفْ وَلَا يُشْعِرَنَّ بِكُمْ أَحَدًا ﴿١٩﴾

ketabton.com - The Digital Library

و این گونه ما آنها را (از خوابی که شبیه مرگ بود) بیدار کردیم تا میان خوداز یکدیگر سؤال کنند، یکی ازآنها گفت: چه مدت در این غار خوابیدید؟ گفتند: یک روز یا بخشی از یک روز (وقتی که نتوانستند مدت خوابشان را بدانند) گفتند: پروردگارتان داناتر است که چقدر مانده اید، پس (اکنون) یک نفر از خودتان را با این سکه ای که دارید به شهر بفرستید، و بایدبنگرد کدام یک از غذا ها پاکیزه تر است، پس روزی و طعامی از آن برای شما بیاورد، و باید در رفت و آمد خود دقت و احتیاط کند (زیرکی و دقّت به خرج دهد) و هیچ کسی را درباره شما آگاه نسازد.(۱۹)

برای پروردگار با عظمت ما، هیچ کاری مشکل نیست، نه خواب بردن مخلوقات به مدت 309 ساله، نه بیدارساختن آنان ازخواب.یعنی هردو آن به اراده الهی صورت می گیرد.

همچنان باید گفت : که انسان نباید از حشر وبرانگیخته شدن در قیامت هم تعجّب کند، زیرا هر بیدار شدن از خواب، نوعی بعث و نشور است.

خداوند متعال اصحاب کهف را به خواب که بیشتر به مرگ شبیه بود فرو برد و آن همه مدّت طولانی، حفظشان کرد همچنین بر همان حالت بیدارشان ساخت و هیچ چیز آنان تغییر نکرده‌بود، تا بعضی از بعضی دیگر بپرسند که: **««قَالَ قَائِلٌ مِنْهُمْ كَمْ لَبِثْتُمْ قَالُوا لَبِثْنَا يَوْماً أَوْ بَعْضَ يَوْمٍ»** یکی از آنها پرسید: چقدر در این غار مانده‌ایم؟ این سؤال به خاطری مطرح گردید زیرا درذهنشان خطور کرد که خود را در غیرحالتی دیدند که قبل از خواب از خویشتن به‌یاد داشتند. درجواب گفتند: یک روزیا بخشی از یک روز مانده‌ایم.

مفسران دراین مورد می نویسند: أصحاب کهف صبحگاه به غار وارد شده بودند و خداوند متعال در آخر روز آنان را از خواب بیدارشان کرد پس این سخنشان برمبنای غالب گمان بود زیرا کسی که درخواب به‌سرمی‌برد، مدت درنگ خویش در حال خواب را نمی تواند بسنجد، از این روی آنان علم این کار را نهایتاً به خدای سبحان موکول کردند. اما وقتی دیدند آفتاب هنوزغروب نکرده است، گفتند:بخشی از یک روز، و نمی‌دانستند که سیصدو ونه سال در خواب بوده‌اند.

بیدار کردن اصحاب کهف دو فایده ای داشت :یکی اینکه برای خود این گروه که سؤال مطرح کرده بودند که ؛ چقدر دراین غارمانده‌ایم. ودیگر اینکه این نمونه‌ای از رستاخیز وبعث قیامت بود.

باید به عرض رسانیده شود که : همانگونه که خواب طولانی آنها یکی ازعلایم قدرت بود، همچنین پس از چندین سال بدون هیچ نو غذا ، قوی وسالم بیدار شدن ونشستن هم ، علامت قدرت کامل بود.

«قَالُوا رَبُّكُمْ أَعْلَمُ بِمَا لَبِثْتُمْ»: بعضی ازآنها گفتند: بحث فایده ندارد،الله متعال می‌داند چقدر مانده‌ایم؟ اصلا چه ارزشی دارد که بدانیم چقدر مانده‌ایم، فعلا مطلب مهم و مفید که درپیش رو ما قرار دارد اینست که: ما گرسنه هستیم.

دفع گرسنگی:

وقتی أصحاب کهف از خواب بیدار شدند، احساسی ، گرسنگی کردند. ولی از چه راهی و از کجا غذا بیابند؟ آنان وقتی که از شهر خارج می شدند، حکومت ظالم آن‌ها را تعقیب می‌کرد و در واقع از شرّ حکومت فاسد بود که فرار کردندو مردم آن‌ها کورکورانه در جهل و نادانی به‌سر می‌بردند. بنابراین آنان نمی‌توانستند که با این وضعیت مقابله کنند و

ketabton.com - The Digital Library

خود را آشکار سازند.
پس نشستند و به فکر چاره افتادند و شدت گرسنگی به حدی بود که می‌بایست هر چه سریع‌تر راه حلی بیابند. سپس از میان خود یکی را انتخاب کردند، وپول سکه غرض خریداری غذا به شهر بفرستند.
«فَابْعَثُوا أَحَدَكُمْ بِوَرِقِكُمْ هٰذِهِ إِلَى اَلْمَدِينَةِ 19 کهف »: یکی را با این پول نقره به شهر بفرستید. از لفظ « إِلَى اَلْمَدِينَةِ » معلوم می شود که در نزدیکی آن غار شهر بزرگی قرار داشت که آنها در آن سکونت داشتند، درخصوص نام آن شهر مفسرجهان اسلام ابوحیان درتفسیرمحیط می نویسد: زمانی که اصحاب کهف از آنجا بیرون آمده بودند، نام آن شهر « افسوس » بود وألان نام آن « طرطوس » است.
وامام قرطبی درتفسیر خویش می نویسد که: هنگام غلبه بت پرستان نام آن «افسوس » بود وقتی که مسلمانان آن زمان «مسیحیان » برآن مسلط گشتند، آن را طرطوس نامیدند.
«بِوَرِقِكُمْ »: (ورق: نقره مسکوک یا غیر مسکوک است)از این آیۀ مبارکه معلوم می شود که أصحاب کهف به هنگام وارد شدن، در غاربا خود مبلغی پولی آورده بودند، در ضمن باید گفت که: اقدام برای معاش زندگی، منافات با توکّل ندارد. اصحاب کهف هم پول و نقدینه داشتند، هم برای تهیه غذا آغاز به تَحَرُک وحرکت کردند.(تفسیربحرمحیط).
« فَلْيَنْظُرْ أَيُّهٰا أَزْكىٰ طَعٰاماً فَلْيَأْتِكُمْ بِرِزْقٍ مِنْهُ 19 کهف » بهترین و حلالترین و لذیذترین خوراک را بیابد و برایمان بخرد.
از فحوای این آیه در می یابیم که: مؤمنان واقعی حاضر نیستند، ولو که گرسنه هم باشند هرغذایی را نمی‌خورند، در خوردن غذا درحلال بودن آن احتیاط لازم وضروری را بخرج می دهند ، برای اصحاب کهف؛ نوع غذا و مقدار غذا مهم ومطرح بحث نبود ولی چیزیکه روی آن تأکید داشتند، وبرای شان بی نهایت مهم بود، همانا؛ پاك بودن و حلال بودن غذا بود.
در ضمن آیۀ مبارکه تأکید شده است: کسیکه غرض آوردن غذا به شهر می‌رود، باید دقت کند که: کدام یک از غذا فروشان شهر، غذایی پاکیزه تر و دست پختی حلال تر دارد. به‌قولی: مراد این است که باید توجه ودقت کند؛ کدام یک از آنان ذبحی پاک‌تر دارد، کدام غذا حلال است یا حرام. زیرا غالب مردم آن شهر در زمانی که ایشان به غار پناه برده بودند، کافر بودند و برای بتان قربانی ذبح می‌کردند.
« وَ لْيَتَلَطَّفْ وَ لاٰ يُشْعِرَنَّ بِكُمْ أَحَداً» موقع رفتن به شهر و خریدن غذا دقت و احتیاط کند بخرج دهد که هیچ کس از حال ما باخبر نشود. یعنی: باید در رفت وآمد خود بسیار دقت و احتیاط کرده و زیرکی به خرج دهد تا شناخته نشود.
چون اگر مردم تو را بشناسند، درآنصورت به جا و مکان ما نیز اطلاع می یابند ودر نتیجه از نو دچار بلا و فتنه می‌شویم و آن‌ها ما را دستگیر کرده یا سنگسار و یا زندانی می‌کنند و یا این که ما را وادار می‌نمایند که دین و آیین خود را رها سازیم و به آیین آن‌ها درآییم که در هر دو صورت ما هرگز رستگار نخواهیم شد.
همچنان فحوای آیۀ مبارکه می رساند که شخص مؤمن باید رازدار وهوشیار باشد، وکوشش کند که: دشمن را از وجود خود آگاه نکند. **«وَ لْيَتَلَطَّفْ»** کسی که مسئولیّت می پذیرد باید مراقبت‌های لازم را داشته باشد. یعنی به لطف و نرمی تعامل کند تا کار ما

ketabton.com - The Digital Library

افشاء نشود و نباید کسانی را که ملاقات می‌کند از حال ما آگاه گرداند. یعنی: چنان عمل نکند که أحدی محل اِختفای شما را بداند.

خوانندگان محترم!

« وَلْيَتَلَطَّفْ»: جمله است که در وسط قرآن کریم قرارگرفته است، وبه معنی مدار وهوشیارهمراه با مهربانی است و این خود لطفی است که کلمه‌ی وسط قرآن را لطف و تلطّف و مهربانی‌تشکیل داده است.

وحدت:

درایهٔ مبارکه روحیهٔ وحدت محکم وآهنین بین جماعت أصحاب کهف به تمام قوت اش دیده می شود، در ضمن دریافتیم که حتّی یك گروه کوچك هم برای تنظیم بهتر امور محوله خویش باید دربین خود دارای مسؤل، امیر ورهبر داشته باشد. (طوریکه در میان أصحاب کهف یك نفر بود که امر و نهی وپرسش می‌کرد.)، بناً گفته می توانیم که: وحدت بین نیروها عامل مهمی پیروزی می باشد.

مؤمن باید رازدار وهوشیار باشد وبا مدارا واصول رازداری، دشمن را از وجود خود آگاه نکند. «وَ لْيَتَلَطَّفْ» کسی که مسئولیّت می‌پذیرد باید مراقبت‌های لازم را داشته باشد.

همچنان در آیهٔ کریمه فوق در یافتیم که کلمه **« کُم »** (جمع) چهار بار مورد استعمال قرار گرفته است.

الف: در تهیه غذا همه یکی هستیم. **«أَحَدَكُمْ»**

ب: پول برای همه است. **«بِوَرِقِكُمْ»**

ج: غذایی که تهیه می‌شود برای همه است. **«فَلْيَأْتِكُمْ»**

د: حفاظت از جان همه لازم است. **«لا يُشْعِرَنَّ بِكُمْ»**

إِنَّهُمْ إِنْ يَظْهَرُوا عَلَيْكُمْ يَرْجُمُوكُمْ أَوْ يُعِيدُوكُمْ فِي مِلَّتِهِمْ وَلَنْ تُفْلِحُوا إِذًا أَبَدًا ﴿٢٠﴾

بدرستی که اگر آنها (مشرکان ،از وضع شما آگاه شوند و)، برشما دست یابند، سنگسار تان می کنند، یا شما را به دین خویش باز می گردانند، و در آن صورت هرگز رستگار نخواهید شد.(٢٠)

جماعت أصحاب کهف طوریکه در فوق هم یاد آور شدیم در بین خود، ترسان و با احتیاط و به آرامی بحث وصحبت می‌کردند. ترس داشتند که حاکم ظالم از محل مخفی گاه شان اطلاع پیدا نکندو آنها را سنگسارنکند، یا آنان را به عبادت بت‌ها وادارد. از این رو به یار شان که برای آوردن غذا به شهر توظیف یافته بود، توصیه می‌کردند که با دقت و احتیاط وارد شهر بشود و از آن خارج گردد.

قابل تذکر است که :سنگسار شدن در راه حق، عیب نیست، ولی انحراف و ارتداد عیب می باشد.

باید یاد آور شدکه که قبل از رفتن اصحاب کهف به غار، پادشاه شهر تهدید کرده بود، که اگرهرشخص دین خود را رها کنید، به قتل می رسید، از این آیه معلوم می شود که در دین آنها، مجازات کسیکه از دین بر گردد، قتل به صورت سنگساربود، تاکه مردم بتوانندد آن شرکت جویند، وهمه ی خشم وغضب خود را ابراز نموده اورا به قتل برسانند.

مفسران می نویسند: شاید درشرعیت اسلام مجازات زنای زن ومردی که نکاح کرده اند، به صورت سنگسار، بدین خاطر مقرر گردیده که کسی که تمام حجابات حیا راشکسته،

ketabton.com - The Digital Library

به این فعل قبیح مرتکب شود، او باید در منظر عموم، با شرکت همه مردم، به قتل برسد، تاکه افتضاح او هم کامل باشد، وهم مسلمانان عملاً خشم وغضب خود را اظهار نمایند، تا در آینده چنین حرکتی در قوم تکرار نگردد.

وَكَذَلِكَ أَعْثَرْنَا عَلَيْهِمْ لِيَعْلَمُوا أَنَّ وَعْدَ اللَّهِ حَقٌّ وَأَنَّ السَّاعَةَ لَا رَيْبَ فِيهَا إِذْ يَتَنَازَعُونَ بَيْنَهُمْ أَمْرَهُمْ فَقَالُوا ابْنُوا عَلَيْهِمْ بُنْيَانًا رَبُّهُمْ أَعْلَمُ بِهِمْ قَالَ الَّذِينَ غَلَبُوا عَلَى أَمْرِهِمْ لَنَتَّخِذَنَّ عَلَيْهِمْ مَسْجِدًا ﴿٢١﴾

و این چنین مردم را متوجه حال آنها کردیم، تا بدانند که وعده ی خداوند حق است، و آنکه در (قیام) قیامت شکی نیست، هنگامی که (مردم) میان خود در این باره نزاع می کردند، پس گروهی گفتند: بنائی بر آن (غار) بسازید. پروردگارشان از آنها آگاه تر است. برخی دیگر که قدرت بدست (و اکثریت) داشتند گفتند: حتماً بر غار آنها مسجدی می سازیم.(۲۱)

«وَ كَذٰلِکَ أَعْثَرْنٰا عَلَيْهِمْ لِيَعْلَمُوا أَنَّ وَعْدَ اللّٰهِ حَقٌّ وَ أَنَّ اَلسّٰاعَةَ لاٰ رَيْبَ فِيهٰا» همان‌طور که آنها را از خواب بیدار کردیم، همان طور هم مردم را از حال آنها باخبر نمودیم تا بدین وسیله بر درستی بعث و زنده شدن استدلال کنند و یقین حاصل نمایند که شکی در وقوع رستاخیز و قیامت نیست.

بنابراین داستان اصحاب کهف دلیلی آشکار و روشن بر وقوع حشر و نشر است و به طور قطع بر امکان حشرونشردلالت دارد.پس همان خدایی که قادر است بعد از سی‌صد سال خواب، وباقی گذاشتن‌شان بر آن حال بدون غذا و خوراکی‌ای توانا باشد، قطعا بر زنده کردن مردگان نیز تواناست.

«أَعْثَرْنَا»:«أعثار» به اطلاع یافتن تصادفی وبدون جستجو گفته می‌شود، چنانکه مردم آن زمان بدون زحمت واز راه پول وسکّه‌ی آنان که در دست داشتند، از راز مهم آنان آگاه شدند.

مؤرخان می نویسند: که سبب اطلاع یابی مردم شهر از حال اصحاب کهف این بود که چون؛ رفیقشان با سکه نقره‌ای که از ضرب دوره دقلدیانوس بود، جهت تهیه خوراک به بازار رفت و آن سکه را به بازاریان نشان داد، دراین میان فروشندۀ موادغذای درهم‌های قدیمیی را که نمایندۀ اصحاب کهف در دست داشت ،اورا شناخت .دوکاندار ومردم ویرا متهم کردند که گنجی یافته است ودرحالی‌که او از این طرز رفتارشان و نیز از تغییراتی که در وضع شهر می‌دید، سخت حیران شده بود، او را به اتهام‌یافتن گنج نزد پادشاه بردند و او داستان را به آنان باز گفت، پادشاه با درباریانش به‌سوی غار به راه افتادند تا با او به غار رسیدند.

«إِذْ يَتَنَازَعُونَ بَيْنَهُمْ أَمْرَهُمْ »: وقتی که خدا مردم را از حال أصحاب کهف باخبر ساخت و جان آنان را گرفت، در مورد أصحاب کهف در بین خود بگو مگو و اختلاف پیدا کردند.

«يَتَنَازَعُونَ بَيْنَهُمْ أَمْرَهُمْ»: مردمان درباره زندگی دوباره، بین خود کشمکش داشتند. برخی زنده شدن را محال می‌دیدند. برخی می‌گفتند: روح و جسم زنده می‌گردد. بعضی هم می‌گفتند: فقط روح زنده می‌شود و جسم جزو خاک می‌گردد.

ketabton.com - The Digital Library

«فَقَالُوا اِبْنُوا عَلَيْهِمْ بُنْيَاناً »: بر(در غار) ایشان دیواری ساخته شود (تا کسی به داخل غارنشود، چراکه نمی‌دانیم‌آنان مرده أند یا دوباره به خواب عمیق فرو رفته‌اند).
وبرخی از مردم گفتند: بر در غار آنها ساختمانی بسازید تا یادبودی برای آنها باشد.
«رَبُّهُمْ أَعْلَمُ بِهِمْ»: خدا به حال و وضع آنها آگاهتر است.
« قَالَ اَلَّذِينَ غَلَبُوا عَلىٰ أَمْرِهِمْ لَنَتَّخِذَنَّ عَلَيْهِمْ مَسْجِداً(21)» گروهی دیگر که شامل اکثریت بود گفتند: بردر غار مسجدی می‌سازیم و در آن به نماز و عبادت خدا می‌پردازیم.
اما صاحبان قدرت و نفوذ گفتند: به زودی بر روی مکان‌شان مسجدی برای عبادت بنا خواهیم کرد.
مقصود از مسجد، معبد است. شیوهٔ کار یهودیان و مسیحیان این بودکه‌گورهای أنبیاء و بزرگان دین را معبد و پرستشگاه می‌کردند. طوریکه امروزه هم مسلمانانی یافته می شوندکه به تقلید از مسیحیان و یهودیان چنین می‌کنند و با رهنمون و رهنمود مخالفت می‌ورزند.
البته در این مورد حدیثی صحیح از رسول الله صلی الله علیه وسلم در دست است که فرمود: «خدا کسانی را لعنت کند که قبرها را مسجد قرار می‌دهند». بناءً آن حضرت صلی الله علیه وسلم اُمّت خویش را از مسجد قرار دادن گورستان نهی کرد چنان‌که از ساختمان سازی، گچ بری، گچکاری و نوشتن بر قبور نیز مطلقا نهی نمود.
خداوند متعال نیز یهود و نصاری را بدین علت که قبرهای پیامبرانشان را مسجد ساختند لعنت نمود، زیرا این کار متضمن زیاده روی و غلو نکوهیده‌ای است که صاحبش را به شرک و پرستش غیر الله می‌کشاند.

خوانندهٔ محترم!

عبرت موجود در خاتمه کار داستان جوانان اصحاب کهف، طوریکه در فوق هم یاد اور شدیم ، همانا اثبات رستاخیز و زنده شدن دوباره مردمان با مثال واقعی و نزدیک به ذهن و محسوس است. مثالی است که مساله رستاخیز و زنده شدن دوباره را به ذهن مردمان نزدیک می‌گرداند، و خواهند دانست که وعده خداوند درباره رستاخیز و زنده شدن دوباره حق است و حقیقت دارد، و هیچگونه شک و تردیدی درباره قیامت وجود ندارد. بدین نحو خدا جوانان را از خواب بیدار کرد، و قومشان را از حالشان هم مطلع ساخت.

سَيَقُولُونَ ثَلَاثَةٌ رَابِعُهُمْ كَلْبُهُمْ وَيَقُولُونَ خَمْسَةٌ سَادِسُهُمْ كَلْبُهُمْ رَجْمًا بِالْغَيْبِ وَيَقُولُونَ سَبْعَةٌ وَثَامِنُهُمْ كَلْبُهُمْ قُلْ رَبِّي أَعْلَمُ بِعِدَّتِهِمْ مَا يَعْلَمُهُمْ إِلَّا قَلِيلٌ فَلَا تُمَارِ فِيهِمْ إِلَّا مِرَاءً ظَاهِرًا وَلَا تَسْتَفْتِ فِيهِمْ مِنْهُمْ أَحَدًا ﴿٢٢﴾

(بعضی از مردم) خواهند گفت: [اصحاب کهف] سه نفر بودند که چهارم ایشان سگشان بود ، و (بعضی دیگر) خواهند گفت: پنج کس اند، ششمشان سگشان است، [همه اینها] از روی حدس و [گمان] است، و [نیز] می گویند: هفت کس اند و هشتمین شان سگشان است. بگو: پروردگار من به تعداد آنها داناتر است. جز [گروه] اندکی [تعداد] آنان را نمی داند. پس جز به گفتگویی روشن در [باره] آنان احتجاج مورز. و در [باره] آنان از هیچکس سوال مکن.(۲۲)
خوانندگان معزز!
«سَيَقُولُونَ ثَلَاثَةٌ رَابِعُهُمْ كَلْبُهُمْ»: آن جماعت از اهل کتاب که در زمان پیامبر صلی الله

ketabton.com - The Digital Library

علیه و سلم به داستان آنها می‌پردازند خواهند گفت: آنها سه نفر بودند و سگشان که آنها را دنبال می‌کرد، چهارمیشان بود.
در آیهٔ مبارکه درمورد «رابِعُهُمْ» و «سادِسُهُمْ»، کلمه‌ی «واو» نیامده است، ولی همراه «ثامِنُهُمْ»، «واو» آمده است، شاید به این جهت که نظریّه‌ی سه نفر یا پنج نفر بودن آنان، از نااهلان است که خدا هم تعبیر «رجماً بالغیب» دارد، ولی نظریّه‌ی هفت تن بودن از مؤمنان و اهل دقّت است. از این رو، کلمه‌ی «رَجْماً بِالْغَيْبِ» نیامده وبه احترام آنان، میان أصحاب کهف و سگشان با واو عاطفه فاصله شده است.
«وَ يَقُولُونَ خَمْسَةٌ سادِسُهُمْ كَلْبُهُمْ رَجْماً بِالْغَيْبِ»: یعنی: بعضی دیگر «پنج تن‌بودند و ششمین آنها سگشان بود، رجم به غیب می‌کنند»
« رجم بالغیب »: از روی ظن و گمان یعنی تیر درتاریکی انداختن و از روی حدس و گمان یا بی داشتن یقین و دانش سخن گفتن را «ومی‌گویند»
«وَ يَقُولُونَ سَبْعَةٌ وَ ثامِنُهُمْ كَلْبُهُمْ » و بعضی هم می‌گویند: آنها هفت نفر أند و هشتمیشان سگشان می‌باشد. جمعی دیگر «آنها هفت تن بودند و هشتمین آنها سگشان بود» گویی سخن این فرقه به صواب نزدیکتر است، به دلالت این‌که خداوند متعال آنها را در سلک راجمین به غیب نیاورد.
« قُلْ رَبِّي أَعْلَمُ بِعِدَّتِهِمْ »: بگو: پروردگارم به شماره آنها داناتر است.فقط الله تعداد حقیقی آنها را می‌داند.
«ما يَعْلَمُهُمْ إِلاَّ قَلِيلٌ»: جز برای تعداد کمی از مردم، تعداد آنها معلوم نیست.
ابن عباس فرموده است: من جزو آن تعداد اندک هستم. آنها هفت نفر بودند و خدا آنها را برشمرد تا به عدد هفت رسید. (زاد المسیر ۱۲۶/۵).
مفسران گفته‌اند: خدا بعد از قول اول و دوم،«رَجْماً بِالْغَيْبِ» را آورده است وبعد از قول آخر چیزی را نیاورده است. پس انگار به آن اقرار کرده است. پس از آن پیامبر را بهتر و کاملتر متوجه کرده است و آن عبارت است از این که دانستن و آگاهی از این موضوع را به دانای نهان‌ها ارجاع بدهد.
«قُلْ رَبِّي أَعْلَمُ بِعِدَّتِهِمْ» ای پیامبر! بگو: تنها الله متعال به شمار آن‌ها آگاهتر است و البته شمارشان را جز اندکی از مردم دانشمند کسی دیگر نمی‌داند.
«فَلَا تُمَارِ فِيهِمْ إِلَّا مِرَاءً ظَاهِرًا وَلَا تَسْتَفْتِ فِيهِمْ مِنْهُمْ أَحَدًا 22 کهف » بنابراین با اهل کتاب در مورد شمار آن‌ها جنجال و مناقشه نکن مگر به گونه‌ای سطحی و به صورت ظاهری که وارد عمق قضیه نشده و اختلاف برجای نگذارد، پس کافی است تا اخباری را که از راه وحی در مورد ایشان به تو رسیده است بر آن‌ها حکایت کنی.
همچنان در مورد داستان اصحاب کهف و حال و تعدادشان از اهل کتاب پرسش نکن زیرا آن‌ها نادان‌اند و در این مورد نزدشان علمی نیست، یا هم بعضی بدان دانایند ولی آن را پنهان می‌دارند.
« مراء »: درلغت به معنی جدال و بگومگوست زیرا بر جدال و مشاجره در این امر، فایده‌ای مترتب نیست «جز به صورت سرسری» یعنی: جز جدالی سطحی وبی تعمق و آن فقط حکایت کردن چیزی است که خداوند متعال به آن حضرت صلی الله علیه وسلم وحی کرده است و بس «و در باب آنها از هیچ کس از آنان» یعنی: از اهل کتاب یا غیرشان «سؤال نکن» زیرا آنچه که خداوند متعال خود دراین باب برتو حکایت کرده،

ketabton.com - The Digital Library

تورا از سؤال‌کردن از کسانی که از این داستان آگاهی درستی ندارند، بی‌نیاز می‌کند.
قابل تذکر است که: دراین آیه مبارکه سه بار ازسگ اصحاب کهف ذکری بعمل آمده است، همچنان در آیهٔ 18 نیز به نقش مثبت سگ أصحاب کهف اشاره شده است. «وَ كَلْبُهُمْ باسِطٌ ذِراعَيْهِ بِالْوَصِيدِ»

اسامی أصحاب کهف:

أصحاب کهف: یعنی صاحبان غار، که تعداد شان به هفت نفر می رسید، آنان از دوستان حق بودند که از خوف شاه ظالم دقیانوس از شهر فراردر غاری پنهان شده وبه خواب رفتند، و سگی بمحبت ایشان همراه بود بحکم الهی بعد سه صد ونه سال بیدار شد ند ودوباره باز به خواب رفتند.
در روایات تأریخی وتفسیری أسامی مختلفی بیان شده است، که أقرب، آن همان روایتی است که طبرانی در معجم أوسط به سند صحیح از حضرت عبد الله بن عباس روایت نموده است، که أسامی آنها چنین بیان یافته است:
«مکسلمینا»، «تملیخا» ، «مرطونس» ،«سنوس » ،« سارینوس » « ذونواس » و « کعسططیونس»
اما دربارهٔ أسامی أصحاب کهف در روایات أسامی مختلفی ذکر شده است، از جمله در یک روایت أسامی آنان را به این شرح معرفی داشته اند:
1ـ مکسلمینا 2ـ یملیخا 3ـ مرطولس4 ـ ثبیونس 5 ـ دردونس 6 ـ کفاشیطیطوس و منطنوا سیس (اسم چوپان) سگ او بنام قطمیر
و در روایت دیگری به این شرح آمده است: 1ـ یمینی 2ـ مکسلینیا 3ـ مسلینیا 4 ـ مرنوش 5 ـ دیرنوش 6 ـ شاذنوش و قمطیر (سگ آنها)

وَلَا تَقُولَنَّ لِشَيْءٍ إِنِّي فَاعِلٌ ذَٰلِكَ غَدًا ﴿٢٣﴾

و هرگز دربارهٔ هیچ کاری مگو که فردا آنرا انجام می‌دهم. (۲۳)

أسباب نزول آیهٔ 23:

وقتی تصمیم به انجام کاری گرفتی مگو فردا آن را انجام می‌دهم، مگر این که آن را به خواست خدا موکول کرده باشی و بگویی: اگر خدا بخواهد، با خواست خدا.
ابن کثیردر مورد شأن نزول این آیه مبارکه در تفسیر خویش می نویسد: هنگامی که یهود ازرسول الله صلی الله علیه وسلم در موردأصحاب کهف سؤال کردند، پیامبر صلی الله علیه وسلم برای شان گفت: «فردا جواب را به شما می‌گویم»، بعد از آن وحی پانزده روز متوقف شد.(مختصر ابن کثیر ۴۱۵/۲.)
یعنی اینکه پیامبر صلی الله علیه وسلم و اِن شاء الله نگفتند پس وحی مدتی از ایشان باز داشته شد تا بدانجاکه این تأخیر وحی بر ایشان سخت دشوار آمد آنگاه خداوند متعال این آیه را نازل فرمود: « وَ لاَ تَقُولَنَّ لِشَىْءٍ إِنِّى فَاعِلٌ ذَٰلِکَ غَداً (23)إِلاَّ أَنْ يَشَاءَ اَللهُ ».
در حدیث شریف آمده است که رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمودند:
«سلیمان‌بن‌داؤود علیهماالسلام گفت: امشب بر هفتاد زن گردش می‌کنم (مقاربت می‌کنم) و بعدا هر یک از آنها پسری می‌زاید که در راه الله متعال می‌جنگد. در این اثنا کسی به وی گفت: بگو ان‌شاءالله. اما سلیمان علیه السلام ان‌شاءالله نگفت. پس چون آن شب بر زنانش گردش (مقاربت) کرد، فقط یکی از آنان نصف انسانی [نوزاد ناقص] را به دنیا آورد. رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمودند: سوگند به ذاتی که

ketabton.com - The Digital Library

جانم در ید اوست، اگر سلیمان علیه السلام ان‌شاءالله می‌گفت، حانث نمی‌شد و به سبب گفتن آن، به نیاز خویش دست می یافت».
«و پروردگار خود را یادکن» با استغفار، تهلیل و تسبیح «چون فراموش کردی» یعنی: چون فراموش کردی که ان‌شاءالله بگویی، سپس به یادآوردی که ان‌شاءالله نگفته‌ای پس همان دم که به یاد آوردی، ان شاءالله بگوی.
ابن‌عباس (رض) می‌گوید: «حتی اگر کسی بعد از یک سال به یادآورد که در أمری از امور «ان‌شاءالله» نگفته است، باید همان لحظه ان شاءالله بگوید».
هدف ابن‌عباس (رض) این است که: باید سنت «استثنا» را به‌جای آورد نه این‌که گفتن ان‌شاءالله بعد از گذشت آن همه مدت، در احکام فقهی اثری داشته و مثلا ساقط کننده کفاره یا برطرف‌کننده حنث (سوگندشکنی) باشد.

إِلَّا أَنْ يَشَاءَ اللَّهُ وَاذْكُرْ رَبَّكَ إِذَا نَسِيتَ وَقُلْ عَسَى أَنْ يَهْدِيَنِ رَبِّي لِأَقْرَبَ مِنْ هَذَا رَشَدًا ﴿٢٤﴾

مگر اینکه بگویی «ان شاء الله» اگر الله بخواهد (آن را انجام می‌دهم) و پروردگارت را وقتی که فراموش کردی یاد کن ، و بگو امید می رود که پروردگارم مرا به [راهی] درست تر از این رهنمون گردد.(۲۴)
در آیۀ مبارکه می فرماید که: اگر بر فرض محال به علتی از علت ها گفتن «إن شاءالله» را فراموش گردد، بعد از یادآوری، پروردگارت را با گفتن آن یاد کن و وقتی چیزی را فراموش کردی، پروردگارت را یاد کن تا آن را به خاطر آوری؛ زیرا ذکر وی فراموشی و نسیان را از انسان دور می‌کند. و بگو: امیدوارم پروردگارم مرا به راهی که نزدیکترین و آسانترین راه به سوی حق و هدایت و رستگاری است، هدایت کند.

«رَشَداً»:
هدایت. رهنمود. خیر و نفع. در اصل «رَشَد» به معنی إرشاد و رهنمودی است که منتهی به خیر و منفعت شود؛ ولی گاهی مثل اینجا خودِ خیر و منفعت مراد است (جنّ / 10).
«مِنْ هذَا رَشَداً»: هدایت‌بخش‌تر از این. سودمندتر از این.
(هذا) اشاره است به کار مورد نظر، و راهی که در پیش است. یا این که اشاره به سرگذشت عجیب اصحاب کهف است که معجزه جاوید پیغمبر که قرآن است از آن هم عجیب‌تر است.
خوانندگان گرامی!
از فحوای آیات متبرکه (23 و24) میتوان این برداشت را بدست آورده که: گفتن «ان‌شاء الله» درهر کاری مطلوب می باشد.
نه تنها درآیات به عبارت:«ان‌شاء الله» اشاره بعمل آمده است بلکه درآیات دیگری از قرآن عظیم این فهم عالی در چندین مواردی تکرار هم گریده است.
ولی با تأسف باید گفت: که در برخی از اوقات متاسفانه حالتی پیش می آید که برخی انسانها به بسیار سادگی در مورد آینده خویش تصمیم گیری های جدی ای را انجام می دهند و مثلا می گویند در فلان زمان من حتماً فلان کار را انجام خواهم داد، با اینکه حتی از پنج دقیقه بعد خود هم خبر ندارند که اصلاً زنده هستند یا نه و یا در آن زمان خاص، آیا شرایط مختلف امکان انجام آن کار را برای آن شخص محقق می سازد یا نه ؛ بناً دستور کلی دین مقدس اسلام همین است: هرگز در مورد کاری نگو «من بعدا آن را

ketabton.com - The Digital Library

انجام می دهم «**وَلا تَقُولَنَّ لِشَيْءٍ إِنِّي فاعِلٌ ذالِكَ غَداً 23 کهف** » ؛ بلکه آینده نگر باش و بگو: مگر اینکه خدا بخواهد: « إن شاءَ اللهُ »حداقل فایده این کار علاوه بر اینکه خود را در مقابل خداوند متعال خاضع نشان می دهیم آن است که اگر بر فرض در تحقق آن فعل تلاش نمودیم، اما به هر دلیل ممکن نشد که آن را انجام دهیم، خُلف وعده و یا دروغی از ما سر نزده زیرا تحقق آن فعل را مشروط به خواست و اراده خداوند متعال نموده بودیم.
ما نباید در: سخن گفتن و تصمیم گیری الله متعال را فراموش نکن .وهرگز نباید خود را مستقل از الله بدانیم و به طور قطع از انجام کاری هر چند کوچک ، در آینده خبر ندهیم ، انسان پیوسته نیازمند الله است و درهر کاری باید خود را وابسته به اراده ی الهی بداند.

«إن شاء الله»:

«إن شاءالله» متشکل از سه لفظ «إن»، «شاء» و «الله» است. معنای آن نیز، «اگر خدا خواست» می باشد.«إن» از حروف شرطیه است به معنای «اگر» است و بر سر جملات فعلیه در می آید و در اینجا، فعل شرط آن، «شاء» است.«شاء» فعل ثلاثی مجرد است به معنای «خواستن»، «اراده کردن» و «مشیّت» است.«الله» اسم جامع همه اسماء الله تبارک و تعالی است.
بنابراین در رسم الخط عربی و با دقت در الفاظ و واژگان جمله «إن شاءالله» باید گفت.
کلمه «إن شاء الله» شش بار در قرآن عظیم الشأن تکرار شده ، طوریکه آمده است:

1 - «إِنَّا إِنْ شاءَ اللَّهُ لَمُهْتَدُون»(سوره بقره /آیه 70) «قالُوا ادْعُ لَنا رَبَّكَ يُبَيِّنْ لَنا ما هِيَ إِنَّ الْبَقَرَ تَشابَهَ عَلَيْنا وَ إِنَّا إِنْ شاءَ اللَّهُ لَمُهْتَدُونَ»(بار دیگر به موسی) گفتند: از پروردگارت برای ما بخواه تا بر ما روشن کند چگونه گاوی باشد؟ زیرا این گاو بر ما مشتبه شده و اگر خداوند بخواهد (با توضیحات تو) حتماً هدایت خواهیم شد.
2 - «إِنْ شاءَ اللَّهُ آمِنِينَ»: (سوره یوسف / آیه 99) یعقوب علیه السلام به فرزندان خویش می فرماید: «ادْخُلُوا مِصْرَ إِنْ شاءَ اللَّهُ آمِنِينَ»:وارد مصر شوید، ان‌شاءالله درامانید،
3 - «سَتَجِدُني إِنْ شاءَ اللَّهُ صابِراً»: (سورۀ کهف/آیۀ 69) خضر به موسی می‌گوید: «سَتَجِدُنِي إِنْ شاءَ اللَّهُ صابِراً» «2»: اگر خدا بخواهد مرا شکیبا خواهی یافت.
4 - «سَتَجِدُني إِنْ شاءَ اللَّهُ مِنَ الصَّالِحين»: (سوره قصص /آیه 27) حضرت شعیب به حضرت موسی می‌گوید: «سَتَجِدُنِي إِنْ شاءَ اللَّهُ مِنَ الصَّالِحِينَ».
5 - «سَتَجِدُني إِنْ شاءَ اللَّهُ مِنَ الصَّابِرين»(سورۀ صافات / آیۀ 102) حضرت اسماعیل به پدرش حضرت ابراهیم می‌گوید: «سَتَجِدُنِي إِنْ شاءَ اللَّهُ مِنَ الصَّابِرِينَ» مرا ذبح کن که به خواست خدا مرا از شکیبایان خواهی یافت.
6 - « إِنْ شاءَ اللَّهُ آمِنِينَ » (سورۀ فتح/آیه 27) در سال ششم هجری پیامبر اکرم صلی الله علیه وسلم در خواب دیدند که مسلمانان، آسوده خاطر وارد مسجد الحرام شده، در حالی که سرهای خود را تراشیده و موی و ناخن کوتاه کرده‌اند، «لَقَدْ صَدَقَ اللَّهُ رَسُولَهُ الرُّؤْيا بِالْحَقِّ لَتَدْخُلُنَّ الْمَسْجِدَ الْحَرامَ إِنْ شاءَ اللَّهُ آمِنِينَ مُحَلِّقِينَ رُؤُسَكُمْ وَ مُقَصِّرِينَ لا تَخافُونَ فَعَلِمَ ما لَمْ تَعْلَمُوا فَجَعَلَ مِنْ دُونِ ذلِكَ فَتْحاً قَرِيباً «27»(همانا خداوند، آن رؤیا را برای پیامبرش به حق تحقّق بخشید. شما مسلمانان ان شاء الله آسوده خاطر، در حالی که (موی) سرهای خود را تراشیده و تقصیر(وموو ناخن) کرده‌اید کوتاه کرده‌اید واز هیچ‌کس ترس و وحشتی ندارید، به مسجد الحرام داخل

ketabton.com - The Digital Library

خواهید شد. خداوند چیزی را دانست که شما نمی‌دانستید، پس غیر از این، پیروزی نزدیکی (در خیبر) برای شما قرار داد.

وَلَبِثُوا فِي كَهْفِهِمْ ثَلَاثَ مِائَةٍ سِنِينَ وَازْدَادُوا تِسْعًا ﴿٢٥﴾

و (اصحاب کهف) مدت سیصد سال در غارشان ماندند و نه سال دیگر نیز بر آن افزودند.(۲۵)

در آیهٔ مبارکه مدت اقامت وخواب اصحاب کهف را درغارسیصدونه سال قمری نشان می دهد.«**إِزْدادُوا تِسْعاً**»: نه سال بر آن افزودند. مراد این است که اصحاب کهف سیصد سال شمسی زنده و در حال خواب بوده که اگر با سال قمری حساب شود، نه سال بر آن افزوده می‌گردد. چرا که سیصد سال شمسی مساوی با سیصد و نه سال قمری است. در اینجا قرآن مجید حقیقتی را بیان داشته است که سال‌ها بعد علم نجوم بدان پی برده است.

شأن نزول آیهٔ 25:

692- ابن مردویه از ابن عباس (رض) روایت کرده است: وقتی که آیه « وَلَبِثُوا فِی کَهْفِهِمْ ثَلَاثَ مِائَةٍ سِنِینَ وَازْدَادُوا تِسْعًا» نازل شد. عده‌ای گفتند: ای رسول الله! سه صد سال است و یا سه صد ماه؟ پس خدای بزرگ سِنِینَ وَازْدَادُوا تِسْعاً (25) را نازل کرد. (شوکانی 3 / 341 می‌گوید: ابن مردویه از ضحاک از ابن عباس روایت کرده. راویی این از ضحاک جوبیر بن سعید متروک است، تنها ابن مردویه دلیل وهن آن است.).

693- این حدیث را ابن جریر از ضحاک روایت کرده است.

قُلِ اللَّهُ أَعْلَمُ بِمَا لَبِثُوا لَهُ غَيْبُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ أَبْصِرْ بِهِ وَأَسْمِعْ مَا لَهُمْ مِنْ دُونِهِ مِنْ وَلِيٍّ وَلَا يُشْرِكُ فِي حُكْمِهِ أَحَدًا ﴿٢٦﴾

(ای پیامبر!) بگو:«خداوند از مدت ماندنشان (درغار) داناتر است، غیب آسمانها و زمین تنها به او اختصاص دارد، چقدر بیناست و چقدر شنواست!! آنان به جز او هیچ کارسازی ندارند و در حکم خود کسی را شریک نمی‌سازد.و(۲۶)

« قُلِ اَللّٰهُ أَعْلَمُ بِمٰا لَبِثُوا »: ای پیامبر! اگر پرسشگری در مورد مدّت ماندن جوانان در غار از تو پرسید و نزدت از جانب الله متعال در این مورد وحی نبود پس جواب نگوی تا اوتعالی خود به تو خبر دهد بلکه بگو: الله متعال به مدّت درنگ‌شان در غار داناتر است؛ زیرا تنها او بر نهان کار آسمان‌ها و زمین آگاه می‌باشد، و از کمال بینایی، شنوایی و آگاهی عظیم حق‌تعالی بر هرچیز در شگفت باش و بدان که جز متعال شریک هیچ یار و کارپردازی عهده دار امور خلق باشد وجود ندارد، وی را در حکم و شریعتش هیچ همتایی نیست چنان‌که در الوهیت و ربوبیت نیز شریکی ندارد.

ابن‌عطیه می‌گوید: «مراد؛ مدت بعد از آگاهی بر احوال‌شان تا زمان حضرت محمدصلی الله علیه وسلم، یا زمان بیدارشدنشان تا هنگام مرگ‌شان است».

اما زجاج می‌گوید: «مراد؛ مدت درنگ کردن‌شان در غاراست که 300 سال شمسی و 309 سال قمری بود زیرا هر سیصد سال شمسی، سیصدونه سال قمری می‌شود، چون تفاوت میان هر صد سال قمری با صد سال شمسی، سه سال است و به همین جهت هم پروردگارمتعال فرمود: سیصد سال درنگ کردند و نه سال هم بر آن افزودند».

خداوند سمیع و بیناست:

جمله « **أَبْصِرْ بِهِ وَأَسْمِعْ** » خداوند متعال چقدر بینا و شنواست! صیغه تعجّب و برای بیان عظمت علم خداوند متعال است. به گفته علماء شنیدن این سخن انسان را به خوف

ketabton.com - The Digital Library

وترس می اندازد.
یعنی ای انسان! هر کاری را که انجام دهی، خداوند متعال آنرامی بیند و هر سخنی که می گویی الله متعال می آنرا می شنود. بنابراین، مراقب اعمال و گفتارخود باش.
لقمان حکیم به فرزندش می گوید: «يَا بُنَيَّ إِنَّهَا إِنْ تَكُ مِثْقَالَ حَبَّةٍ مِّنْ خَرْدَلٍ فَتَكُنْ فِي صَخْرَةٍ أَوْ فِي السَّمَاوَاتِ أَوْ فِي الْأَرْضِ يَأْتِ بِهَا اللهُ إِنَّ اللهَ لَطِيفٌ خَبِيرٌ».
(لقمان گفت): پسر جانم! بدان که اگر آن (عمل) به اندازه دانه خردلی باشد و در دل سنگی یا در آسمان‌ها و یا در زمین باشد، الله آن را می‌آورد (و مورد محاسبه قرار می‌دهد)، چون الله باریک بین (و) آگاه است. (سوره لقمان، آیه 16.)
هر کار خوب یا بدی که داشته باشیم، به هر مقداری باشد، حتّی بسیار کم و ناچیز، فردای قیامت مورد محاسبه قرار می گیرد. بنابراین باید مراقب اعمال، رفتار، کردار و گفتار خود باشیم، تا مبادا زمانی که نامه اعمالمان را به دستمان می دهند، از مطالعه آن شرمنده شویم، و خجالت بکشیم آن را به دیگران نشان بدهیم.
اگر انسان خدا ناخواسته روزانه ، یک گناه مرتکب شود ،بدینترتیب هر سال 365 گناه را مرتکب می شود و جمع آن در 30 سال حدود 10 هزار گناه می شود. بنابراین، باید بسیار مراقب واحتیاط داشته باشیم و در صورت ارتکاب گناه، فوراً آن را با آب توبه بشوییم.
خوانندگان گرامی!
بعداز اینکه در آیات قبلی قصه ی اصحاب کهف به بیان گرفته شد ، اینک در آیات (27 الی 31) دستورالعملها و رهنمودهایی برای پیامبر و مؤمنان است تا برای تلاوت قرآن، برنامه ی منظمی ترتیب دهند، با صحابه ی بینوا و تنگ دست همنشین شوند و با هم به آموختن و یاددان قرآن بپردازند و این که: قرآن حقی مسلم از سوی الله متعال است.

وَاتْلُ مَا أُوحِيَ إِلَيْكَ مِنْ كِتَابِ رَبِّكَ لَا مُبَدِّلَ لِكَلِمَاتِهِ وَلَنْ تَجِدَ مِنْ دُونِهِ مُلْتَحَدًا﴿٢٧﴾

و آنچه را که از کتاب پروردگارت به تو وحی شده است، تلاوت کن، هیچ کسی نمی تواند سخنان پروردگارت را تغییر دهد، و هرگز پناهی جز او نیابی.(۲۷)
در آیۀ متبرکه خدای سبحان وتعالی آن حضرت صلی الله علیه وسلم را امر کرد که بر تلاوت عاملانه، عابدانه و مدبرانه قرآن که به تو وحی می شود مواظبت کنند و از آنچه در قرآن آمده است پیروی کن، زیرا قرآن کتابی است « لا مُبَدِّلَ لِكَلِماتِهِ » هیچ کس نمی‌تواند کلام خدا را تغییر دهد، یعنی که کلماتش را تبدیلی و آیاتش را تغییری نیست و معجزاتش باطل نمی‌شود،یعنی قرآن از هر گونه تغییر و تحریف مصؤن بوده است.
آنگونه که پیامبر اسلام خاتم پیامبران است، قرآن عظیم الشأن نیز آخرین کتاب آسمانی است.
«وَ لَنْ تَجِدَ مِنْ دُونِهِ مُلْتَحَداً»«و جز او هرگز هیچ پشت و پناهی نیابی» و هرگز جز خدا کسی را نخواهی یافت که در هنگام بحران‌ها و گرفتاری‌ها به او پناه بری پس تنها به او پناه ببر و فقط بر او توکل کن.
« **مُلْتَحَدًا** » : لحد و الحاد: عدول و میل از استقامت ، ملتحد: پناهگاه که انسان بآن میل می کند. یعنی: اگر قرآن رانخوانی، به احکام آن عمل نکنی و از آن پیروی ننمایی،

ketabton.com - The Digital Library

هرگز مکان و مرجعی را نخواهی یافت که بدان پناه بری تا تو را از عذاب خداوند أ نگه دارد.

وَاصْبِرْ نَفْسَكَ مَعَ الَّذِينَ يَدْعُونَ رَبَّهُمْ بِالْغَدَاةِ وَالْعَشِيِّ يُرِيدُونَ وَجْهَهُ وَلَا تَعْدُ عَيْنَاكَ عَنْهُمْ تُرِيدُ زِينَةَ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَلَا تُطِعْ مَنْ أَغْفَلْنَا قَلْبَهُ عَنْ ذِكْرِنَا وَاتَّبَعَ هَوَاهُ وَكَانَ أَمْرُهُ فُرُطًا ﴿٢٨﴾

و با کسانی که پروردگار خود را صبح و شام یاد می‌کنند صبر پیشه کن، در حالیکه خشنودی او را می‌خواهند. و نباید در طلب زینت زندگانی دنیا چشمانت از آنان دور شود. و از کسی اطاعت مکن که دل او را از یاد خود غافل ساخته‌ایم و او از هوای نفس خود پیروی کرده و کارش از حد گذشتن و کوتاهی است.(۲۸)

مفسر تفسیر صفواة التفاسیر درتفسیر آیه مبارکه می نویسد: ای پیامبر! و با فقیران مسلمانی شکیبایی پیشه کن که عبادت را برای پروردگارشان خالص ساخته، او را در صبح و شام یاد می‌کنند و می‌خوانند، پاداشی را که نزد وی است می‌خواهند و از عذابی که پیش و است حذر دارند.

«وَ لاٰ تَعْدُ عَيْنٰاکَ عَنْهُمْ »توجه و نظرت را به غیر آنها از جمله به ثروتمندان و بزرگان و اشراف، منحرف و منصرف مکن.

مفسران گفته‌اند: پیامبر صلّی الله علیه وسلم حریص و خواهان بود که رؤسا ایمان بیاورند تا به تبعیت آنها پیروان آنها هم ایمان بیاورند. ولی هرگز خواستار زینت دنیا نبود. پس «خدا» به او امر کرد که به بینوایان مؤمن توجه کند و از آن بزرگان و اشراف مشرک روگردان شود.« تُرِيدُ زِينَةَ اَلْحَيٰاةِ اَلدُّنْيٰا »از همنشینی با آنها شرف و افتخار و مباهات را می جویی.

ابن عباس گفته است: از آنان رو مگردان و به غیر آنان رو میاور و به عوض آنها در طلب اصحاب شرف و ثروت مباش.(مختصر ۴۱۶/۲.)

«وَ لاٰ تُطِعْ مَنْ أَغْفَلْنٰا قَلْبَهُ عَنْ ذِكْرِنٰا» از گفته‌ی آنان که از تو خواسته‌اند مؤمنان بینوا را طرد کنی، اطاعت و پیروی مکن؛ زیرا نهاد آنان از یاد خدا خالی و غافل است. آنها در حقیقت با روآوردن به دنیا، از دین و عبادت پروردگار خود رو گردانیدند.

« وَلا تُطِعْ مَنْ أَغْفَلْنَا قَلْبَهُ عَنْ ذِكْرِنَا ».وازاشخاصی اطاعت می برکه (به خاطر دنیادوستی و آرزوپرستی) قلب او را از یاد خود غافل ساخته‌ایم.

دل او را غافل‌کرده‌ایم، وقتی که به خویشتن گرائیده است و پرداخته است، و به سوی اموال و دارائی خود میل نموده است، و به اولاد خویش دل داده است، و شیفته کالا و متاع و لذائذ و شهوات خویشتن‌گردیده است. دیگر در دلش جائی برای خدا نمانده است. دلی که به این سرگرمیها بپردازد و آنها را هدف زندگی خود سازد قطعاً از یاد خدا غافل می‌شود، و خدا نیز بر غفلت او می‌افزاید، و بدو مهلت و فرصت زیستن در همچون چیزهای بی فائده مشغول شود ودر نهایت سرمایه عمرش بیهوده تمام شود، و به‌کیفر و عذابی برسد و بیفتد که خدا برای امثال او آماده‌کرده است، برای آن کسانی که به خویشتن و به دیگران ستم می‌کنند.

شأن نزول آیه 28:

سلمان فارسی (رض) در بیان شأن نزول آیه کریمه می‌گوید: این آیه در مورد عیینة بن حصن و یارانش نازل شده است که وقتی به خدمت پیامبر صلّی الله علیه و سلم آمدند،

ketabton.com - The Digital Library

جمعی از مؤمنان فقیر در خدمتش بودند. در بین آنان سلمان فارسی بود که چپن پشمی بر دوش داشت و از بس که عرق کرده بود بوی عرق می‌داد. عیینه به پیامبر صلّی الله علیه و سلم گفت: بوی گند آنها شما را آزار نمی‌دهد؟ و ما بزرگان و اشراف قبیله‌ی «مضر» اگر مسلمان شویم مردم هم مسلمان می‌شوند. هیچ کس مانع ما نمی‌شود که از تو پیروی کنیم، جز وجود اینها، پس آنها را از خودت دور کن تا ما از تو پیروی کنیم یا برای ما مجلسی ترتیب بده وبرای آنان مجلسی دیگر، پیامبر صلّی الله علیه وسلم خواست نظرشان را برآورده کند، اما وقتی آیه نازل شد پیامبر صلّی الله علیه وسلم به جستجوی آنها پرداخت، وقتی آنها را دید، در کنارشان نشست و گفت: سپاس و ستایش شایسته‌ی خدا است در میان امت من کسانی را قرار داده که به من دستور داده است با آنان همنشین شوم و از آنان روی برنگردانم. «وَ اِتَّبَعَ هَوٰاهُ» از هوی و هوس خود پیروی کرده و فرمان خدا را رها نموده است.« وَ كٰانَ أَمْرُهُ فُرُطاً» و کارش تباهی و نابودی است.

در آیه مبارکه در می یابیم که :ثروتمندان برای منصرف کردن پیامبرصلی الله علیه وسلم از معاشرت با فقرا ومساکین مؤمن تلاش می‌کردند و پیامبر در برابر آن تلاشها، مأمور به مقاومت شد. باید گفت که : همدلی با فقرا ومساکین وبصورت کل با بینوایان سخت است، ولی باید تحمّل کرد. رهبر باید نسبت به محرومان همدل و همدم باشد، نه بی‌اعتنا.

وَقُلِ الْحَقُّ مِنْ رَبِّكُمْ فَمَنْ شَاءَ فَلْيُؤْمِنْ وَمَنْ شَاءَ فَلْيَكْفُرْ إِنَّا أَعْتَدْنَا لِلظَّالِمِينَ نَارًا أَحَاطَ بِهِمْ سُرَادِقُهَا وَإِنْ يَسْتَغِيثُوا يُغَاثُوا بِمَاءٍ كَالْمُهْلِ يَشْوِي الْوُجُوهَ بِئْسَ الشَّرَابُ وَسَاءَتْ مُرْتَفَقًا ﴿٢٩﴾

(ای پیامبر!) بگو :(این قرآن) از سوی پروردگارتان است، پس هرکس که می‌خواهد، ایمان بیاورد و هر کس که می‌خواهد، کافر شود. به یقین ما برای ظالمان آتش را آماده کرده‌ایم که سرا پرده‌هایش آنان را در بر می‌گیرد. و اگر کمک بخواهند با آبی همچون مس گداخته شده به فریادشان رسند، که چهره‌ها را بریان می‌کند. چه بد نوشیدنی و چه بد جایگاهی است.(۲۹)

پیامبر مسئول ابلاغ است وانسان‌ها در پذیرش ایمان و کفر آزادند،در این آیه مبارکه ، در جواب به کسانی است که برای آیمان اوردن خود، شرط و شروط می‌گذارند ومی گویند: شرط گرویدن ما به اسلام آن است که مساکین و فقرا را از این دین طرد کنی. به این عده اشخاص باید گفته شود که: تنها سرچشمه‌ی حقّ خداوند است. تقاضای طرد فقرای مؤمن حقّ نیست، بلکه حقّ آن است که از طرف خدا باشد.

درآیه مبارکه آمده است:ای پیامبر! و به کافران بگو: پیام و مرام حقی را که آورده‌ای از جانب پروردگار منان است، این وحیی است حق و راستین که باطلی در آن وجود ندارد، پس هر که بخواهد بگرود و پیروی کند باید چنین کند، زیرا وی را پاداشی است بزرگ و نعمتی است پایدار، ولی هر کس بخواهد انکار ورزد و روی‌گرداند همان کند که خواهد زیرا با وارد ساختن خویش به ورطه‌های هلاک جز به خویشتن زیان نزده است، زیرا خداوند متعال برای کافران آتش سوزانی را آماده کرده که دیوارها و سراپرده‌های آن بر کافران محیط است و همه را در برمی‌گیرد.

سرنوشت انسان در گرو گرایش‌ها و اعمال اوست. «أَعْتَدْنا لِلظّالِمِينَ ناراً أَحاطَ بِهِمْ سُرادِقُها» شهوات و مفاسدی که انسان را فرامی‌گیرد، در آخرت آتشی است که او را احاطه می‌کند.

ketabton.com - The Digital Library

و آنگاه که کافران از شدّت تشنگی در آتش دوزخ، آبی برای نوشیدن خواهند، آبی چون مس گداخته که چهره‌های‌شان را از شدّت حرارت بریان می‌سازد داده می‌شوند، وه! چه بد شرابی است این روغن گداخته برای کفار در آتش بی‌مهار، و چه زشت جایگاهی است دوزخ به عنوان منزلگاه اشرار و سرای ماندگار کفار فجار.

«اعتدنا»: آماده کرده‌ایم، بیانگر سرعت و آمادگی و توانائی است، و می‌رساندکه آتش آماده و مهیای پذیرش مستقیم و بلافاصله است!

این آتش، آتشی استکه سراپرده‌های آن ستمکاران را دربر می‌گیرد. دیگر نه راهی برای‌گریختن است، و نه امیدی به نجات یافتن و دررفتن است، و نه چشم طمع دوختنی به سوراخی استکه نسیمی از ان وزد یا آسایشی در آن شود!

گرچه مردم در انتخاب ایمان و کفر مختارند، ولی باید بدانند که سرانجام کفر، عذاب سوزان قیامت است.

« سرادق »: خانه ساخته شده از قماش است. پس آیهٔ کریمه آتشی را که به آنان احاطه می‌کند، به سراپرده‌ای تشبیه کرده که بر هرکه در درون آن است، احاطه می‌کند و او را دربر می‌گیرد «و اگر فریاد کنند» و فریادرسی جویند تا ازگرمای آتش نجاتشان دهد «به نوشانیدن آبی مانند فلز گداخته به داد آنان رسیده شود».

« مهل »: هر چیزی است که به آتش گداخته شود از معادن زمین؛ مانند آهن، مس و سرب. به‌قولی: مهل، رسوب روغن است «که چهره‌ها را بریان می‌کند» به‌سبب داغی خویش «وه! چه بد آشامیدنی‌ای است» **این نوشابه آنان** «و چه بد آرامگاهی است» این دوزخی که آنان برای راحتی خود آن را دربر گرفته و در آن‌به استراحت می‌پردازند!!

تعبیر «آرامگاه» برای دوزخ، از باب تهکم و استهزای آنهاست.

این آیه بیدار باشی است به کسانی که مناصب، مقامات و هوی نفس، مانند خوراکی‌ها، نوشابه‌ها و غیر آن از برخورداری‌ها را بر طاعت خداوند متعال ترجیح می‌دهند.

إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ إِنَّا لَا نُضِيعُ أَجْرَ مَنْ أَحْسَنَ عَمَلًا ﴿٣٠﴾

بدرستی کسانی که ایمان آورده‌اند و کارهای شایسته کرده‌اند (بدانند که)، همانا ما پاداش نیکو کاران را ضایع نخواهیم کرد. (۳۰)

در بینش اسلامی، نه چیزی از حساب الهی مخفی می‌ماند و نه اجر عملی ضایع می‌گردد. این بدین معنی است که پروردگار با عظمت ما عمل‌های صالح ما را تباه نمی‌کند، بلکه این خصلت‌ها و عمل‌های بد ماست که موجب حبط و نابودی کارهای نیك می‌شود.

خداوند متعال بعد ازاینکه حال بد فرجامان شقاوتمند را بیان کرد، طبق روشی که قرآن در ترغیب و ترهیب دارد، به ذکر حال و وضع نیکبختان پرداخته ومی فرماید:

درحقیقت مؤمنان شایسته‌کار از سوی پروردگار پاداشی با اعتبار دارند، ثواب عملکردشان از بین نرفته و مزد کارکردشان ضایع نمی‌شود؛ بلکه ایشان را به معیار نیکوترین آنچه عمل کرده‌اند، مزد کاملی است.

أُولَئِكَ لَهُمْ جَنَّاتُ عَدْنٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهِمُ الْأَنْهَارُ يُحَلَّوْنَ فِيهَا مِنْ أَسَاوِرَ مِنْ ذَهَبٍ وَيَلْبَسُونَ ثِيَابًا خُضْرًا مِنْ سُنْدُسٍ وَإِسْتَبْرَقٍ مُتَّكِئِينَ فِيهَا عَلَى الْأَرَائِكِ نِعْمَ الثَّوَابُ وَحَسُنَتْ مُرْتَفَقًا ﴿٣١﴾

ketabton.com - The Digital Library

آنان کسانی هستند که بهشتهای جاویدان از آن ایشان است، (بهشتهای که) نهرها از زیر (کاخها و درختان) آن جاری است، در آنجا با دستبندهایی از طلا آراسته می شوند، و لباسهایی (فاخر) سبز رنگ از حریر نازک و ضخیم می‌پوشند، در حالیکه بر تختها تکیه زدهاند، چه پاداش خوب و چه نیکو تکیه گاهی است!(۳۱)

«عَدْنٍ»: یعنی اقامت وجایگاه.

«أَساوِرَ»: جمع «أَسْوِرَةٌ» به دستبند،

«سُنْدُسٍ»: به ابریشم نازك و

«إِسْتَبْرَقٍ»: به حریر ضخیم گفته می‌شود و

«أَرائِك»: جمع «أریکه» به تخت سلطنتی که با تور پوشانده باشند، گفته می‌شود.

در دو آیه‌ی قبل، درباره‌ی دوزخیان مطالب بیان یافت:«بِئْسَ الشَّرابُ وَ ساءَتْ مُرْتَفَقاً» چه بد نوشیدنی و چه بد جایگاهی و این آیه درباره‌ی بهشتیان مطالب را بیان می دارد.

ومی فرماید:« أُولٰئِکَ لَهُمْ جَنّاتُ عَدْنٍ» این گروه مؤمن را نزد خداوند متعال بهشت هایی است که در آن برای ابد ماندگارند.

«تَجْرِی مِنْ تَحْتِهِمُ اَلْأَنْهٰارُ»: از زیر قصرها و منازل و درختان آن نهرهای بهشتی جاری وروان است.نهرهای بهشتی هم از زیر درختان جاری است، وهم از زیر قصرهای بهشتی.

«یُحَلَّوْنَ فِیهٰا مِنْ أَسٰاوِرَ مِنْ ذَهَبٍ»: در آنجا با دستبندهایی از طلا آراسته می‌شوند، مفسران گفته‌اند: هر شخص در بهشت سه دستنبد در دست دارد: دستبند از طلا و ودستبندی ازنقره ودستبندی از لؤلؤ؛ چون خداوند متعال فرموده است: «وَ حُلُّوا أَسٰاوِرَ مِنْ فِضَّةٍ» ، و فرموده است: «وَ لُؤْلُؤاً وَ لِبٰاسُهُمْ فِیهٰا حَرِیرٌ».

در حدیث شریف به روایت ابوهریره (رض) آمده است که رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمودند: «زیور مؤمن در بهشت تا جایی می‌رسد که آب وضوء به‌آن می‌رسد».

«وَ یَلْبَسُونَ ثِیٰاباً خُضْراً مِنْ سُنْدُسٍ وَ إِسْتَبْرَقٍ»: لباس‌های‌شان جامه‌های سبز زیبا از پرنیان نازک و حریر نازک وضخیم برتن دارند.

امام طبری گفته است: یعنی آنها از بین زیورآلات، ازدستبندی طلا و از لباس‌ها، از سندس یعنی دیباج و استبرق یعنی حریر ضخیم استفاده می‌کنند.(طبری ۲۴۳/۱۵).

با توجّه به اینکه در بهشت هر لباس با هر نوع جنس و رنگی در اختیار بهشتیان قرار دارد، امّا اختصاص لباس سبز شاید اشاره به لباس رسمی و عمومی آنان باشد که هنگام تکیه بر تخت‌ها خود را به آن تزیین می‌نمایند.

«مُتَّکِئِینَ فِیهٰا عَلَی اَلْأَرٰائِکِ»: در بهشت بر سریرهای فاخر و فرش‌های راحتبخش تکیه می‌زنند،

ابن عباس گفته است: «أرائک» عبارت از تخت‌های طلایی است که با مروارید و یاقوت تزیین یافته و بر آنها تازه عروس و تازه داماد نشسته باشند. اریکه عبارت از سرزمین بین صنعا و ایله و بین عدن تا جابیه است.(تفسیرقرطبی ۳۹۸/۱۰.)

«نِعْمَ اَلثَّوٰابُ وَ حَسُنَتْ مُرْتَفَقاً»: چه خوش پاداشی است مزدشان نزد پروردگارشان و چه نیکوست بهشت برین سرا و جایگاهشان، در نعمت و امن و امان، در جوار پروردگار رحمان!

ketabton.com - The Digital Library

خوانندگان محترم !
طوریکه در آیات متذکر قبلی خواندیم که: پیامبرصلی الله علیه وسلم ، با مؤمنان بینوا و تهی دست؛ اما جوانمرد، همنشین بود و همواره فرد فرد آنان را دلجویی و نوازش می کرد و درخواست مشرکان خودخواه را مردود می شمرد که: آرزو می کردند، وقتی نزد پیامبر بیایند، مؤمنان تنگدست را - که پوشش فاخر و قیمتی به تن نداشتند - از محضر خود براند، تا در ردیف این دنیا دوستان ننشینند، مبادا مقامشان کاسته گردد(!)
اینک در آیات (32 الی 44) قصه وداستان صاحبان دوباغ: یکی چون ثروتمندی بی باور که به موقعیت و ثروت خود می نازد، گویا فلسفه ی وجودی این جهان، همان زینت های دروغین و فریبنده ی دنیاست و بسی، تا بر اهل باور و پاکدلان افتخار کند و اموالش را به رُخ این و آن بکشد. و از طرفی، بینوای مؤمن، هستی خود را در طبق اخلاص می گذارد و به پروردگارش تقدیم می دارد.
همچنان در این آیات متبرکه هشداری است که: که اِفتخار، نه به مال و منال و زرق و برق است؛ بلکه سرافرازی هر انسان خردمندی، پیروی از فرمان حق و خدمت به بندگان اوست.

وَاضْرِبْ لَهُمْ مَثَلًا رَجُلَيْنِ جَعَلْنَا لِأَحَدِهِمَا جَنَّتَيْنِ مِنْ أَعْنَابٍ وَحَفَفْنَاهُمَا بِنَخْلٍ وَجَعَلْنَا بَيْنَهُمَا زَرْعًا ﴿٣٢﴾

(ای پیامبر!) برای آنها مثالی بزن، (مثال) آن دو مرد که برای یکی از آنها دو باغ از انواع انگورها قرار دادیم، و گرداگرد آن دو (باغ) را با درختان نخل پوشاندیم، و در میان آن زراعت (پربرکتی) قرار دادیم.(۳۲).

«رَجُلَيْنِ»: دو مرد. مراد یک فرد کافر ثروتمند، و یک فرد مؤمن فقیر است. در ضرب المثل هم ضرورت ندارد نام افراد مشخّص شود.

نه فقر نشانه‌ی ذلّت است و نه ثروت نشانه‌ی عزّت انسان:

ای پیامبر! برای کفار که از تو خواسته بودند که مساکین وفقرا را از خود دور بسازحال دو مرد را بطور مثال بیان می دارد: که در زمانها گذشته زندگی بسر می بردند.
مفسران در باره آنها می نویسند: آن دو مرد دو برادر ازقوم بنی اسرائیل بودند. یکی از آنها مؤمن و دیگری کافر بود که از پدر ارثی نصیبشان شد. برادر کافر با مال خود دو باغ بزرگ و «بهشت آسا» خرید. وبرادر مؤمن مالش را در راه جلب رضایت خدا خرج کرد و پولش به آخررسید. برادر کافر فقر و بینوایی برادرش را عیب و عار می پنداشت. روزی آمد که ثروت برادر کافر تباه شد، و این برای مؤمنی که در اطاعت خدا می‌باشد و کافری که در ناز و نعمت غرق شده و از راه خارج شده است، ضرب المثل عام وخاص در بین مردم آن زمان شد.
«جَعَلْنَا لِأَحَدِهِمَا جَنَّتَيْنِ مِنْ أَعْنَابٍ» حق‌تعالی به کافر دو باغ انگوری لذیذ داده، **«وَ حَفَفْنَاهُمَا بِنَخْلٍ»** پیرامون آن را با درختان انبوه خرما پوشانیده.**« وَ جَعَلْنَا بَيْنَهُمَا زَرْعاً»** و در میان دو باغ کشتزاری از انواع میوه‌ها و حبوبات رویانید.و در وسط آن دو نهر آبی می‌جوشید. محمد علی صابونی درتفسیر صفوة التفاسیردراین مورد می نویسد:
منظره‌ی دل انگیز و شادی بخش را قرآن به شگفت انگیزترین شیوه ترسیم می‌کند.
منظره‌ی دو باغ انگور با انواع انگورها، و در پیرامون آنها ردیف نخل‌های سر به فلک

ketabton.com - The Digital Library

کشیده و در بین آن دو مزارع سرسبز و خرم که وسط آنها نهر آبی زلال جوشان و خروشان است!

كِلْتَا الْجَنَّتَيْنِ آتَتْ أُكُلَهَا وَلَمْ تَظْلِمْ مِنْهُ شَيْئًا وَفَجَّرْنَا خِلَالَهُمَا نَهَرًا ﴿٣٣﴾

هر دو باغ، محصول و میوه‌هایش را (به وقتش) می‌داد و چیزی از محصول و میوه کم نمی‌کرد و ما در میان آن دو باغ جویبار روان کرده بودیم.(۳۳)

وَكَانَ لَهُ ثَمَرٌ فَقَالَ لِصَاحِبِهِ وَهُوَ يُحَاوِرُهُ أَنَا أَكْثَرُ مِنْكَ مَالًا وَأَعَزُّ نَفَرًا ﴿٣٤﴾

(صاحب این دو باغ) میوه های بسیار(و درآمد فراوانی) داشت؛ پس به دوست خود در حالیکه با وی گفتگو می‌کرد، گفت: من از تو ثروتمندتر و از لحاظ افراد نسبت به تو نیرومندترم.(۳۴)

«وَ کٰانَ لَهُ ثَمَرٌ» «ثَمَرٌ» به انواع میوه و به انواع مال و دارایی طلا ونقره و حتّی به ملکیت زیاد درخت ها نیز اطلاق می گردد.طوریکه در: در آیه‌ی 42 این سوره می‌خوانیم: «أُحِيطَ بِثَمَرِهِ» که قهر خدا تمام باغ و درختان را احاطه کرد، نه تنها میوه‌ی آن را.

یعنی: صاحب آن دو باغ به علاوه دوباغ صاحب محصولات میوه‌های انگور و خرما، صاحب اموال دیگری از زر و سیم و سایر انواع میوه‌ها نیز بود.

باید یاد آور شد که: نه فقر نشانه‌ی ذلّت است، نه ثروت دلیل عزّت، پس نباید بر فقرا فخرفروشی کنیم.

« فَقٰالَ لِصٰاحِبِهِ وَ هُوَ يُحٰاوِرُهُ أَنَا أَكْثَرُ مِنْکَ مٰالاً وَ أَعَزُّ نَفَراً»: او در اثنای گفتگو وجدال لفظی. با رفیق مؤمنش متکبرانه و مغرور گفت: مال و ثروتم از تو بیش است و پیروان و افرادم نیرومندتر و بزرگوارتر از یاران و پیروان تو اند.

« لِصٰاحِبِهِ»:«صاحب» یعنی همراه و هم سخن، چه مؤمن باشد مثل این آیه، چه کافر مانند آیه‌ی 37 این سوره که می‌فرماید: «قٰالَ لَهُ صاحِبُهُ وَ هُوَ يُحاوِرُهُ أَ كَفَرْتَ» نباید فراموش کرد که: دلبستگی وغرور به مال و قبیله، زمینه‌ی طغیان در انسان می گردد.

وَدَخَلَ جَنَّتَهُ وَهُوَ ظَالِمٌ لِنَفْسِهِ قَالَ مَا أَظُنُّ أَنْ تَبِيدَ هَذِهِ أَبَدًا ﴿٣٥﴾

و در حالی که به خود ظالم بود، در باغ خویش داخل شد، و گفت: «من باور نمی کنم هرگز این (باغ) نابود شود.(۳۵)

واقعیت امر اینست که: دارایی و نعمت‌های سرشار، وبیشمار مایه غرور انسانها می گردد. طوریکه در آیهٔ مبارکه آمده است: **«وَ دَخَلَ جَنَّتَهُ وَ هُوَ ظٰالِمٌ لِنَفْسِهِ »** شخص کافر مغرورانه ومتکبرانه بخاطر اینکه ثروت ودارایی خویش به رخ برادر مسلمان خود بکشد، دست وی را گرفت واو را به باغ خویش برد، او را در آن می‌گردانید درختان و میوه‌ها و نهر آب را به او نشان می‌داد.

غفلت از خدا، خودبرتربینی، تحقیر دیگران و فریفته شدن به جلوه‌های مادّی دنیا ظلم به خویشتن است. اواز بس که خود پرست و کافر بود، به خود ستم روا می‌داشت گفت:«قٰالَ مٰا أَظُنُّ أَنْ تَبِيدَ هٰذِهِ أَبَداً» باور ندارم که باغم در روزگار زندگی هرگز نابود شود.

او فراموش کرده بود که: همه‌ی دارایی‌های انسان از خداست و مالك حقیقی اوست.

وَمَا أَظُنُّ السَّاعَةَ قَائِمَةً وَلَئِنْ رُدِدْتُ إِلَى رَبِّي لَأَجِدَنَّ خَيْرًا مِنْهَا مُنْقَلَبًا ﴿٣٦﴾

و گمان نمی‌کنم که قیامت برپا شود. و اگر (هم) به‌سوی پروردگارم برگردانیده شوم،(به فرض این که قیامتی باشد) قطعاً جایگاهی بهتر از این خواهم یافت.(۳۶)

ketabton.com - The Digital Library

علاقمندی ودلبستگی انسان به دنیا ودنیاگرایی،دربسیاری ازحالات انسان را به مرحله ای می رساند که حتی به انکار قیامت وحشر ونشر هم می پردازد.طوریکه این فهم در آیه مبارکه چنین جمعبندی وبیان یافته است.

«وَمَا أَظُنُّ السَّاعَةَ قَائِمَةً»: و باور هم ندارم که قیامت آمدنی باشد.**« وَ لَئِنْ رُدِدْتُ إِلىٰ رَبِّي لَأَجِدَنَّ خَيْراً مِنْهٰاو»** اگر احیاناً قیامتی هم برپا شد و من پس از مرگ به سوی الله بازگشتم **«مُنْقَلَباً»** قطعاً نزد وی بهتر از این باغ را دریافت خواهم کرد از آنکه پیش او قدر و شرف والایی دارم.

همان زندگی که در این دنیا داشتم، همچو زندگی را در آخرت بر مبنای شایستگی خودم به من خواهد داد. دیده می شود که برخی انسانها به اِشتباه نعمت دنیوی را نشانه‌ی کرامت و ارزش خود می‌پندارند و حتی آن را برای خود ابدی هم می شمارند. ودر این هیچ جای شکی نیست که:امید و آرزوی بی‌جا و بی‌دلیل در نهایت محکوم است.

مفسر«تفسیر انوار القرآن» می نویسد: البته او این سخن را از روی قیاس غایب بر حاضر گفت، یعنی: چون در دنیا غنی وثروتمند و مورد اِکرام و اِعزاز خداوند متعال هستم پس در آخرت نیز این‌چنین خواهم بود. شکی نیست که این‌گونه برداشت و تحلیل نمایانگر به هم ریختن معیارها و ضوابط در ذهن و نهاد او و ناشی از فرط غرور و بدمستی‌ای بود که بر اثر ثروتمندی بر وی چیره شده بود و این خود استدراجی برایش از جانب خدای سبحان بود.

خوانندۀ محترم !

کافران طوری تصور می کنند که: نعمت‌دادن بر خدا لازم است و این حقّ انسان است که باید همواره برخوردار باشد. چنانکه در آیۀ 50 سوره‌ی فصّلت می‌خوانیم: **«لَئِنْ رُجِعْتُ إِلى رَبِّي إِنَّ لِي عِنْدَهُ لَلْحُسْنىٰ»** اگر قیامتی هم باشد، بهترین‌ها برای ما خواهد بود. ولی این داشتن هممچو تفکّرات غیر منطقی در قرآن عظیم الشأن بصورت مطلق رد شده وآنرا مردود می شمارد. در این هیچ جای شکی نیست که: انسان از لطف وفضل خداوند متعال بهره‌مند است، ولی اگر خدا بخواهد، آبها راتلخ، درخت‌ها را خشك وکافران را نابود یا وحی به انبیا را قطع می‌کند، تا طوری تصور برای شان پیش نیاید که ؛ بدون لطف الهی استحقاق این نعمت‌ها را دارند.

قَالَ لَهُ صَاحِبُهُ وَهُوَ يُحَاوِرُهُ أَكَفَرْتَ بِالَّذِي خَلَقَكَ مِنْ تُرَابٍ ثُمَّ مِنْ نُطْفَةٍ ثُمَّ سَوَّاكَ رَجُلًا ﴿٣٧﴾

رفیقش در حالیکه با او گفتگو می‌کرد به وی گفت: آیا به کسی کافر شده ای که تو را از خاک باز از نطفه آفرید و باز تو را برابر کرد (و به شکل) مرد کامل در آورد.(۳۷)

«خَلَقَكَ مِن تُرابٍ...»: خداوند تو را از خاک درست کرد. یعنی موادّ غذائی که در زمین است، جذب ریشه‌های روئیدنیها (بات و گیاه و هر چیز که بروید و ببالد.) می‌گردد، و روئیدنیها به نوبه خود خوراک حیوانات می‌شوند، و انسان از روئیدنیها و گوشت و شیر حیوانات استفاده می‌کند، و نطفه‌اش از این‌ها شکل می‌گیرد (حجّ / 5، روم / 20). یا این که مراد این است که خداوند اصل تو را - که آدم است - از خاک آفریده است (آل‌عمران / 59، فاطر / 11).

«سَوَّاكَ»: اندام تو را متعادل و هماهنگ کرد.«ترجمۀ معانی قرآن»(مصطفی خرمدل)

اشخاصیکه به مال ومتاع دنیا ، ویا هم به قوم وخیش خود می‌بالد، علاجش همانا یادآوری اصل خاکی بودن انسان است. طوریکه در آیه مبارکه آمده است: « قَالَ لَهُ

ketabton.com - The Digital Library

صٰاحِبُهُ وَ هُوَ يُحٰاوِرُهُ » شخص مؤمن از سر خیرخواهی، ناصحانه و دلسوزانه به وی گفت:« أَ كَفَرْتَ بِالَّذِي خَلَقَكَ مِنْ تُرٰابٍ ثُمَّ مِنْ نُطْفَةٍ ثُمَّ سَوّٰاكَ رَجُلاً» چگونه به الله متعال کفر ورزیدی حال آنکه اوپدرت آدم را از خاک آفرید، سپس تو را از آبی بیمقدار «منی» تصویر کرد، آنگاه در نیکوترین ساختار به هیأت انسانی نیکو قامت، آراسته خلقت و خوش منظر تو را پرداخت، مگر نمی‌دانی که ذات توانا بر ایجاد اولیهٔ آفرینش، بر بازآفرینی آن بعد از مرگ نیز تواناست؟

لَكِنَّا هُوَ اللَّهُ رَبِّي وَلَا أُشْرِكُ بِرَبِّي أَحَدًا ﴿٣٨﴾

لیکن من (می گویم) الله پروردگار من است، و هیچ کس را با پروردگارم شریک قرار نمی دهم.(۳۸)

یعنی: من برخلاف تو ولی نعمت خویش را خوب می‌شناسم و به‌خدایی او معترفم ، خداوند متعال یگانه ذاتی است ، که آفریننده، روزی بخش، فضل دهنده و نعمت بخش است، من چیزی را به او شریک نیاورده و غیر وی را نمی‌پرستم.

وَلَوْلَا إِذْ دَخَلْتَ جَنَّتَكَ قُلْتَ مَا شَاءَ اللَّهُ لَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ إِنْ تَرَنِ أَنَا أَقَلَّ مِنْكَ مَالًا وَوَلَدًا ﴿٣٩﴾

چرا هنگامی که به باغ خویش وارد شدی، نگفتی: **«ماشاءالله»** ، هیچ قوت و قدرت جز به مشیئت الله نیست، اگر مرا از نگاه مال و اولاد کمتر از خود می‌بینی.(۳۹)

«مَا شَآءَ اللهُ»: یعنی آن چیزی که خدا بخواهد ، همان می شود. «مَا شَآءَ اللهُ»: ترکیبی سه جزئی به عربی / ما= آنچه ، چیزی که / شاء = خواست ، اراده کرد / الله = خدا.

باید گفت: هنگام برخورد با مناظر زیبای طبیعت، به یاد الله متعال باشیم که همه‌ی نعمت‌ها از اوست. همچنان برای پیشگیری از غفلت و غرور، هنگام برخورد با نعمت‌ها اراده الهی را فراموش نکنیم.

در آیهٔ مبارکه می فرماید: چرا وقتی وارد باغت شدی و از درختان و میوه در شگفت شدی، نگفتی **« ماشاءالله»** این هم از فضل و کرم خداست، هر چه را بخواهد، خواهد شد و هر چه را نخواهد، نخواهد شد.و چرا نگفتی: **«لاقوة الاباالله»** یعنی: هیچ نیرویی جز به مشیت خداوند نیست.

در حدیث شریف آمده است که رسول الله صلی الله علیه وسلم به ابوموسی (رض) فرمودند: «آیا تو را بر گنجی از گنج‌های بهشت راهنمایی نکنم؛ آن گنج لاحول ولا قوة الا بالله است».

همچنین در حدیث شریف به روایت انس (رض) آمده است: «خداوند بر بنده‌ای هیچ نعمتی را ـ اعم از خانواده یا مال یا فرزند ـ ارزانی نمی‌دارد که او بر آن نعمت (ماشاءالله لا قوة إلا بالله ـ) بگوید و در آن، آفتی ـ بجز مرگ ـ ببیند». یعنی: در آن هیچ آفتی روی نمی‌دهد، جز این‌که اجل موعود آن فرا رسیده باشد. ازاین جهت، برخی‌از سلف گفته‌اند: «هر کس از حال، یا مال، یا فرزندانش خوشش آمد، باید بگوید: «ماشاءالله لا قوة إلا بالله».

مگر فراموش کردی که این مال و ثروت و این سروسامان و مکنت به مشیت او برایت حاصل شده و به نیروی او توانستی آن را به دست آورده و به آن بپردازی. بدان که اگر من از نظر مال و فرزند کمتر از تو هستم، اما:

ketabton.com - The Digital Library

فَعَسَى رَبِّي أَنْ يُؤْتِيَنِ خَيْرًا مِنْ جَنَّتِكَ وَيُرْسِلَ عَلَيْهَا حُسْبَانًا مِنَ السَّمَاءِ فَتُصْبِحَ صَعِيدًا زَلَقًا ﴿۴۰﴾

پس امید است که پروردگارم بهتر از باغ تو به من بدهد، و بر آن (باغت) آفتی از آسمان بفرستد و به زمین بی‌گیاه و لغزنده تبدیل گردد.(۴۰)

انسانهای فقیر نباید به فقر خویش در زندگی مأیوس شوند ، زیرا که یأس وناامیدی بدتر از فقر است. اگر الله متعالی بخواهد، فقیر، راغنی، بلکه برتر وغنی تر از غنی می سازد. درآیه مبارکه آمده است: **خداوند متعال** بر این امر تواناست که به من بیشتر از آنچه به تو بخشیده، عطا کند از آن‌رو که من برایش شکرگزارم و او قادر است تا نعمت‌هایی را که به تو بخشیده است از تو بازگیرد، از آن جهت که کفر می‌ورزی «وَ يُرْسِلَ عَلَيْهَا حُسْبَاناً مِنَ اَلسَّمَاءِ » و آفتی بر آن نازل کند و آن را از بیخ بَر کَنَد، یا صاعقه‌ی آسمانی آن را ویران کند. نباید فراموش کنید که: قهر الهی حساب شده و عادلانه است.

«فَتُصْبِحَ صَعِيداً زَلَقاً 40 »: و در نتیجه به زمینی خشک، هموار و لغزنده تبدیل شود که گامی در آن قرار و ثبات نگیرد.

ثروتمندان نباید به سرمایهٔ خویش مغرور شوند، اگر الله متعال خواسته باشد، شاید در يك لحظه همه ثروتشان نابود شود.

ملاحظهٔ که قرآن عظیم الشأن بمثابهٔ کتاب رهنمای بشریت، چگونه ذهن مارا بطور ناگهانی از صحنه رشد و نمو و شکوفاهی و زیبائی، به صحنه هلاک و نابودی منتقل می‌گرداند، و ما را از سیما و نماد غرور و سرمستی و تکثر، به سیما و نماد پشیمانی و طلب آمرزش می‌رساند. آنچه مرد مؤمن اِنتظار داشت روی داد و شد:

أَوْ يُصْبِحَ مَاؤُهَا غَوْرًا فَلَنْ تَسْتَطِيعَ لَهُ طَلَبًا ﴿۴۱﴾

یا آب آن (باغت) در عمق زمین فرو رفته تا هرگز نتوانی آن را به دست آوری.(۴۱)

از قهر وغضب الهی باید خود را نگاه داشت، زیرا در برابر قهر و غضب الهی، قدرت و راه نجاتی وجود ندارد.

در آیهٔ مبارکه آمده است که اگر: آبش در زمین فرو رود و تمام کِشت و درختان تلف شوند که در چنین حالتی هرگز نمی‌توانی آب فرو رفته در زمین را پی‌جویی کُنی تا چه‌رسد به این که بتوانی آن را بازگردانی.

وَأُحِيطَ بِثَمَرِهِ فَأَصْبَحَ يُقَلِّبُ كَفَّيْهِ عَلَى مَا أَنْفَقَ فِيهَا وَهِيَ خَاوِيَةٌ عَلَى عُرُوشِهَا وَيَقُولُ يَا لَيْتَنِي لَمْ أُشْرِكْ بِرَبِّي أَحَدًا ﴿۴۲﴾

(سر انجام آن مغرور مُشرِک، به عذاب الهی دچار شد) و تمام میوه هایش را در بر گرفت و نابود شد. و او بخاطر هزینه هائی که صرف آن کرده بود؛ پیوسته دستهایش را به هم می مالید، در حالیکه آن باغ بر ستونهای خود افتیده بود، و می‌گفت: ای کاش کسی را با پروردگارم شریک نمی‌ساختم! (۴۲)

خواننده محترم!

در این جای شکی نیست که الله متعال محیط است، طوریکه در سوره بقره آمده است: «وَ اللَّهُ مُحِيطٌ» (بقره، 19) واز طرف دیگر هم لطف پروردگار اِحاطه دارد، همچنان «رَحْمَتِي وَسِعَتْ كُلَّ شَيْءٍ» (اعراف، 156) وهم قهرش فراگیر است. «أُحِيطَ بِثَمَرِهِ » (42 کهف).

ketabton.com - The Digital Library

باتأسف باید گفت: برخی از انسانها در زندگی زودگزر دنیوی چنان مغروروخود خواه می شوند که: با غرور وخودبرتربینی وگفتنِ **« أَنَا أَكْثَرُ مِنْكَ مَالًا وَأَعَزُّ نَفَرًا 34 کهف »** (من از تو ثروتمندتر و از لحاظ أفراد نسبت به تو نیرومندترم.) ودر این وخت است که از عظمت پروردگارهم اِنکار می کند، واز مدار توحید خارج ومشرك می‌شوند، ولی نباید فراموش کند که دیر یا زود به وحدانیت پروردگار یکتا اقرار خواهند کرد.

حوادث و عذاب‌های الهی، پیامد افکار و اعمال بد ماست. به دنبالِ کفر و کفرانِ صاحب باغ در آیات قبل، **«أُحِيطَ بِثَمَرِهِ»** آمده است.

در نهایت أمر آنچه را که شخص مؤمن از آن هشدار داده بود، همان چیزی به وقوع پیوست« وَ أُحِيطَ بِثَمَرِهِ » باغش به طور کلی نابود شد و آنچه را در آن از میوه و درخت و خرمی و صفا وجود داشت همه را پاک بسوخت.

«فَأَصْبَحَ يُقَلِّبُ كَفَّيْهِ عَلىٰ مٰا أَنْفَقَ فِيهٰا»: شخص کافر از حسرت و پشمانی بر اموالی که در آن باغ صرف کرده بود و در أندوه از کف دادن آنکه اینک زیر و زَبَر گشته وهمه ساخت و باخت و زحمت های که با دست خود ساخته بود فرو ریخته بود، « وَ هِيَ خٰاوِيَةٌ عَلىٰ عُرُوشِهٰا » یعنی: ستون‌هایی که تاک‌های انگور را بر آن می افگنند، فروریخته بود یا دیوارها و سقف‌ها و آبادی‌های آن برروی همدیگر فرو ریخته بود « وَ يَقُولُ يٰا لَيْتَنِي لَمْ أُشْرِكْ بِرَبِّي أَحَداً(42) ای کاش پروردگارم را با یگانه‌پرستی و شرک نیاوردن به وی، شکرگزار می‌بودم! ای کاش در مقابل نعمت خدا ناسپاسی نمی‌کرد اما کار از کار گذشته و وقت پشیمانی از دست رفته بود. وپشیمانی سودی ندارد. یا این سخن را به قصد توبه از شرک گفت.

از این که برای خدا شریک قرار داده بود پشیمان است و آرزو می‌کند که ای کاش در مقابل نعمت خدا ناسپاسی نمی‌کرد! اما تازه وپشیمانی سودی ندارد. یا این‌سخن را به قصد توبه از شرک گفت.

امام قرطبی گفته است: از تأسف و اندوه کف یک دست را به پشت دست دیگرش می‌زد؛ چون چنین عملی ناشی از پشیمان شدن است.از این که برای خدا شریک قرار داده بود پشیمان است و آرزو می‌کند که ای کاش در مقابل نعمت خدا ناسپاسی نمی‌کرد! ولی این پشیمانی هیچ سودی به حالش نداشت.

وَلَمْ تَكُنْ لَهُ فِئَةٌ يَنْصُرُونَهُ مِنْ دُونِ اللَّهِ وَمَا كَانَ مُنْتَصِرًا ﴿٤٣﴾

وبرایش هیچ گروهی نبود که او را در برابرالله یاری دهند، و خودش هم قدرت نداشت که عذاب را از خود برطرف کند.(۴۳)

او در برابر این همه مصیبت و بلا، تنهای تنها بود، در آیه مبارکه دریافتیم:که هنگام فرارسیدن قهر وغضب الهی ، مال و فرزند قوم وخویش ولو هر چند که بسیار هم باشند ، به درد انسان نمی خورد طوریکه می فرماید :« وَ لَمْ تَكُنْ لَهُ فِئَةٌ يَنْصُرُونَهُ مِنْ دُونِ اَللّٰهِ »و برای آن کافر گروهی نبود که یاری‌اش کند و آن‌ها که او به آنان افتخار می‌کرد و برای شرایط بحرانی آماده‌شان می‌ساخت تا آفت‌ها و بلاها را از وی و از اموالش دفع کنند. از یاران دوران رفاه به هنگام خطر خبری نیست.) وَ مٰا كٰانَ مُنْتَصِراً(43) همه از نصرتش دست کشیدند و خودش نیز به علت ضعف و ناتوانی که داشت نتوانست از خود دفاع کند.

قرآن عظیم الشأن به یک اصلی عالی اشاراتی دارد، وآن اینکه هر زمان انسان به خطر

ketabton.com - The Digital Library

ومصیبت مواجه شود ویا هم در حالات دشواری اقتصادی ومادی قرار گیرد، روبه الله نموده، واز عمق جان به فریاد زدن می آغازد، ویا اینکه انسان زمانیکه در امواج متلاطم بحر به خطر مواجه شود ویا در آین امواج گیر به افتد ویا هم به کدام عذاب ومشکل دیگری محاصره شود، اظهار ایمان می‌کند.
بطور مثال در آیهٔ مبارکه دریافتیم زمانیکه آن شخص با باغ سوخته‌اش روبرو شد ودید که کسی به داد وکمک اش نمی رسد ، فهمید که حافظ ونگهبان حقیقی ومدد رسانی واقعی همانا پروردگار با عظمت می باشد. دیده می که: عاقبتِ اعتماد به غیر الله ، در نهایت ناکامی وپیشمانی را برای انسان ببار می آورد.

هُنَالِكَ الْوَلَايَةُ لِلَّهِ الْحَقِّ هُوَ خَيْرٌ ثَوَابًا وَخَيْرٌ عُقْبًا ﴿۴۴﴾

در آن مقام (و در آن موقف معلوم شد که) نصرت و کمک به معبود حق تعلق دارد.
اوست که بهترین پاداش و بهترین عاقبت را (برای مطیعان) دارد.(۴۴)
ودر نهایت امر: فیصله نامه و قطعنامه‌ی همه‌ی حوادث تلخ، تنها يك جمله است و آن اینکه قدرت تنها وتنها از آنِ پروردگار با عظمت است ودوستان و یاران دوران رفاه به هنگام خطر خبری نیست.
«هُنَالِکَ اَلْوَلاٰیَةُ لِلّٰهِ اَلْحَقِّ»: در هنگام وقوع محنت‌ها و فرود آمدن فاجعه‌ها و بلاها، نیرو و قدرت، پشتیبانی و ولایت و نصرت همه تنها وتنها دراختیار خداست و از هیچ کس کاری ساخته نیست، پس فقط او یاور بر حق است و دوستانش را یاری می‌دهد.

خوانندهٔ محترم!

هیچ فرقی نمی کند که انسان چه محاسبه‌گر دقیق باشد ، ویا هم انسان دوراندیش باشد، هیچ چیزی به حال اش فایده نمی رساند، فقط وفقط باید به سراغ خدا برویم. در روز قیامت، سلطه و حاکمیت فقط ازآن حق تعالی است و هیچ کس در آن روز با وی در ملکش کشمکش نمی‌کند،نصرت الهی و حقانیّت خداوند، ضامن پرداخت بهترین پاداش و فرجام خوبی برای ما می باشد.
«هُوَ خَيْرٌ ثَوٰاباً وَ خَيْرٌ عُقْباً» (44) الله متعال است که: برای آن که به او اِیمان دارد، در دنیا و آخرت بهترین پاداش مقرر می‌دارد فرمانبرداران را پاداش داده و پیروزی و اِقتدار را به عنوان بهترین فرجام برای دوستانش أرمغان می‌کند.
خوانندگان گرامی!
درآیات (45 الی 49) در مورد مثال زندگی دنیا و اشاره ای به منظره ی قیامت، بحث بعمل آمده است.

وَاضْرِبْ لَهُمْ مَثَلَ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا كَمَاءٍ أَنْزَلْنَاهُ مِنَ السَّمَاءِ فَاخْتَلَطَ بِهِ نَبَاتُ الْأَرْضِ فَأَصْبَحَ هَشِيمًا تَذْرُوهُ الرِّيَاحُ وَكَانَ اللَّهُ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ مُقْتَدِرًا ﴿۴۵﴾

(ای پیامبر!) برای آنان زندگی دنیوی را به آبی مثل بزن که آن را از آسمان نازل کنیم و به آن گل و گیاه زمین آمیزد، و سرانجام خرد و خوار شود که بادها پراکنده‌اش کنند، و خداوند بر هر کاری تواناست.(۴۵)
«هشیما»: گیاه خشک و پر پر.
« تذرو »: میبرد و پخش و پراکنده می کند.
به زندگی زرق وبرق چند روزه دنیا نباید مغرور شویم، بلکه به زندگی أبدی وپایدار باید فکر کرد. در آیه مبارکه می فرماید: ای پیامبر! برای بشر حال دنیا را مثلی بزن که در

ketabton.com - The Digital Library

زیبایی و طراوت و زوال زود هنگام خویش به زندگانی دنیا شباهت دارد؛ طوریکه یاد آورشدیم به زرق وبرق آن نباید فریب بخورند وخودرا به آن مغرور وسرگرم نسازد.
زیرا که زندگانی دنیا « مانند آبی است که آن را از آسمان فروفرستادیم؛ سپس گیاه زمین با هم درآمیخت» یعنی: چون آب بر گیاهان زمین فرود آمد، گیاهان با هم در آمیختند وبه سبب آب رُشد کرده و بسیار شدند تا بدانجا که پُخته و رسیده گردیدند.
«فَأَصْبَحَ هَشِيماً تَذْرُوهُ اَلرِّيٰاحُ» (ترجمه:....تحت اللفظي.....). «پس آخر کار» آن گیاه «چنان درهم شکسته شد که بادها پراکنده‌اش کردند» در گوشه وکنار زمین و دیگر از آن گیاه هیچ اثری نماند، به‌طوری‌که زمین به همان حال اول خود برگشت. یعنی: این‌چنین است حال و وضع زندگی دنیا؛ که برای آن هیچ بقایی نیست و سرانجام آن منتهی به زوال و نابودی است «و خدا همواره بر هر چیز تواناست» ایجاد می‌کند، فانی می‌گرداند و از هیچ کاری عاجز نیست.
خوانندۀ محترم!
در آیۀ، مبارکه درس عبرتی است برای مردمان‌مغرور وغافل از خدا باشد. این صحنه کوتاه و سریع عرضه می‌شود تا در درون انسان سایه فنا و نیستی را بیفکند. آبی که از آسمان می‌بارد همین‌که جاری می‌شود و روان می‌گردد، گیاهان زمین از آن سیراب می‌گردند و رشد و نمو می‌کنند و تنگاتنگ یکدیگر می‌شوند.گیاهان نیز همین که رشد و نمو می‌کنند و پخته و رسیده می‌شوند، پژمرده و خشک و پرپر می‌گردند و بادها آنها را با خود بدین سو و آن سو می‌برند.
ملاحظه می شود که اِعجاز قرآن فقط در سه جمله کوتاه، داستان زندگی انسان را از آغاز ولی انجام به زیبای بیان می دارد.
واقعاً هم دنیا مانند گیاه بی‌ریشه‌ای است که با اندك بارانی سبز و با اندك بادی خشك می‌شود، البتّه آنچه باقی می‌ماند، عمل انسان است.

الْمَالُ وَالْبَنُونَ زِينَةُ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَالْبَاقِيَاتُ الصَّالِحَاتُ خَيْرٌ عِنْدَ رَبِّكَ ثَوَابًا وَخَيْرٌ أَمَلًا ﴿٤٦﴾

مال و فرزندان زینت زندگی دنیاست، (که به زودی زائل خواهند شد) اما اعمال شایسته که پاداش آن پایدار است، بهترین ثواب نزد پروردگارت دارد و بهترین امید است.(۴۶)
هدف از **«الْبَنُونَ»:** اولاد است که: شامل فرزندان ذکور و إناث می شود، وهدف از **«الْبَاقِيَاتُ الصَّالِحَاتُ»:** کارهای شایسته‌ای که ثمره و ثواب آنها باقی و ماندگار است.
واقعیت امراینست که: داشتن مال، ثروت وفرزند تنها زیور زندگی ناپایدار در دنیاست، واگر این مال واولاد در رضای الهی به کار گرفته نشوند، چیزی نیستند که در آخرت نفعی به حال شخص برساند. زیرا فرزندان می‌میرند، دنیا ومال دنیا به پایان می‌رسد و آنچه باقی می‌ماند، أعمال شایسته است که باقی می مانند.
همچنان باید یاد آور شویم که: مال وثروت فرزندان زینت زندگی هستند، و اسلام از استفاده و لذت بردن از زینت را نهی نمی‌کند بدان اندازه که پاک و حلال می‌باشد. ولکن اسلام به دارائی و فرزندان ارزش و بهائی را می‌دهد که زینت در ترازوی جاودانگی استحقاق ان را دارد، و بر این چیزی نمی‌افزاید.
«وَ اَلْبٰاقِيٰاتُ اَلصّٰالِحٰاتُ خَيْرٌ عِنْدَ رَبِّکَ ثَوٰاباً وَ خَيْرٌ أَمَلاً (46)» طوریکه در فوق هم یاد آور شدیم که: ثمر و نتیجه‌ی اعمال نیک برای أبد باقی می‌ماند. یعنی: نیکی‌های ماندگار

ketabton.com - The Digital Library

و طاعات و عباداتی که مسلمانان در دنیا آنرا انجام می‌دهند و همه اعمال خیر؛ چه مالی و چه بدنی باشند، اینها هستند که اعمال ماندگار شایسته، یعنی همان باقیات الصالحاتی‌اند که‌نزد الله متعال محفوظ می‌مانند،پس اعمال نیک بهترین چیزی است که انسان را در پیشگاه خدا امیدوار می‌کند.

ابن عباس گفته است: باقیات صالحات عبارت است از نمازهای پنجگانه. و نیز گفته است: عبارت است ازهرعملی نیکو اعم از قول یا فعلی که برای آخرت می‌ماند.(تفسیر طبری این نظر را ترجیح داده و قرطبی نیز می‌گوید: صحیح همان است. إن شاء الله.)

در حدیث شریف به روایت احمد و ابن‌حبان از ابی‌سعید خدری (رض) آمده است که رسول الله صلی الله علیه وسلم به اصحاب کرام فرمودند: «در پی به‌دست آوردن باقیات الصالحات بسیاری باشید.اصحاب پرسیدند:چه چیزهایی باقیات الصالحات اند یا رسول‌الله؟ فرمودند: گفتن تکبیر، تهلیل، تسبیح، تحمید و لاحول ولا قوة الا بالله».یعنی همانا گفتن: «سُبْحَانَ الله وَالْحَمْد لله وَالله أكبر وَلَا إِلَه إِلَّا الله» می‌باشد.

قابل یادوری می دانم : آنعده از انسانهای که دارایی امکانات مادی می باشند نباید بر داشتن امکانات مادی خویش مغرور شوند ، ودر ضمن آنعده از اشخاصی که فاقد مال وثروت اند نباید از نداشتن آن مأیوس شوند.زیرا طوریکه یاد اور شدیم که :مال وفرزند ، ماندگار نیست، ما باید به چیزی فکر کنیم وبه آن دل ببندیم که همیشه به انسان باقی می ماند **که** درجمله «و باقیات الصالحات» توضیح یافت .

در ضمن قابل یاداوری است که در برابر خداوند متعال ، هیچ عمل صالحی محو نمی شود و پاداش اعمال تضمین می باشد.

وَيَوْمَ نُسَيِّرُ الْجِبَالَ وَتَرَى الْأَرْضَ بَارِزَةً وَحَشَرْنَاهُمْ فَلَمْ نُغَادِرْ مِنْهُمْ أَحَدًا ﴿۴۷﴾

و [یاد کن] روزی را که کوه ها را [از محل استقرارشان] به حرکت درآوریم، و زمین را هموار، آشکار(وصاف) می بینی و همهٔ آنان را [برای ورود به عرصهٔ قیامت] محشور می کنیم، و هیچ یک از آنان را فرو نمی گذاریم.(۴۷)

« حَشَرْنَا » حشرنا: حشر: جمع کردن.

«حشر الناس: جمعهم». مجمع البیان فرموده: حشر جمع کردن قوم است به یك مكان.

« وَ يَوْمَ نُسَيِّرُ ٱلْجِبَالَ »: بعد از این که خداوند متعال در آیهٔ متذکره دنیا و سرانجامش را یادآور شد، به ذکر قیامت و صحنه‌های مخوف آن می پردازد وبه پیامبر صلی الله علیه وسلم هدایت می فرماید، تا منظری از منظره‌های قیامت را به عاشقان دنیا یاد آوری نماید: ومی فرماید: و برای مردم روزی را یاد کن که خداوند متعال کوه‌های دنیا را از جایگاه‌های آن دور می‌سازد.

قرآن عظیم الشأن وضعیّت کوهها را در آستانه‌ی برپایی قیامت، به صورت‌های گوناگون ومختلفی چنین بیان گرفته است:

- زلزله و لرزش زمین وکوهها. « يَوْمَ تَرْجُفُ الْأَرْضُ وَ الْجِبالُ وَ كانَتِ الْجِبالُ كَثِيباً مَهِيلًا .14» (در روزی که زمین و کوهها به لرزه درآیند و کوهها به صورت پشته هایی از ریگ روان گردند.) (مزّمل، 14)
- حرکت و جابجایی. «نُسَيِّرُ الْجِبالَ» (47 کهف).
- تکّه‌تکّه شدن وبه صورت ریگ درآمدن.«بُسَّتِ الْجِبالُ بَسًّا فَكانَتْ هَباءً مُنْبَثًّا» (واقعه، 5 - 6)

ketabton.com - The Digital Library

«وَ تَرَى اَلْأَرْضَ بٰارِزَةً »: و زمین را آن چنان آشکارا و نمایان می‌بینی که در آن هیچ حائل و مانعی وجود ندارد که از دیده نهانش سازد. یعنی کوه و درخت و ساختمانی بر آن نمی‌ماند که مانع دیدن آن بشود. کوه‌ها برافکنده شده و بناها ویران می‌گردد، آنگاه زمین عیان می‌شود. یعنی در سر زمین قیامت و عرصات محشر، هیچ پستی وبلندی وجود ندارد.

«وَ حَشَرْنٰاهُمْ فَلَمْ نُغٰادِرْ مِنْهُمْ أَحَداً(47)»: اولین و آخرین را برای محاسبه جمع کرده وحتی یکی از آنان را هم فرو نمی‌گذارد بلکه همگی را حاضر می‌گرداند.

خوانندۀ محترم!

حشر و رستاخیز، بصورت حتمی است. طوریکه **«حَشَرْنٰا»** (فعل ماضی، برای آینده آمده است) در ضمن باید گفت: که برای آنعده از انسانهای که همه امید خویش را به زندگی دنیا، بسته اند یادآوری وذکر حوادث روز قیامت لازمی وضروری می باشد.

وَعُرِضُوا عَلَى رَبِّكَ صَفًّا لَقَدْ جِئْتُمُونَا كَمَا خَلَقْنَاكُمْ أَوَّلَ مَرَّةٍ بَلْ زَعَمْتُمْ أَلَّنْ نَجْعَلَ لَكُمْ مَوْعِدًا ﴿۴۸﴾

و (در آن روز مردم) صف بسته بر پروردگارت عرضه می‌شوند، البته طوریکه بار اول شما را آفریدیم به نزد ما آمدید، بلکه (شما) گمان می کردید، ما هرگز موعدی برای شما قرار نخواهیم داد.(۴۸)

نباید فراموش کرد که: حضور در قیامت و عرضه شدن بر پروردگار، بصورت قطعی ولازمی است. تقیسمات وطبقه بندی انسانها در روزقیامت از بین رفته ، و همه‌ی مردم، از غنی گرفته تا فقیراز سیاه گرفته تا سفید همه وهمه در یك صف قرار می‌گیرند.

در حدیث آمده است: «خدا اولین و آخرین را در یک مکان جمع می‌کند». مقاتل گفته است: یعنی پشت سر هم و همچون صف نماز به صف می‌ایستند. هر ملت و گروهی در یک صف می‌ایستد.(تفسیر قرطبی ۴۱۷/۱).

«لَقَدْ جِئْتُمُونٰا كَمٰا خَلَقْنٰاكُمْ أَوَّلَ مَرَّةٍ » بر سبیل سرزنش و توبیخ به کفار بگو: همانطوریکه اول بار شما راخلق کردیم، مانند هنگام تولّد و حضور در دنیاست اکنون نیز با پای برهنه و بدن لوچ و عریان نزد ما آمده‌اید و مال و منال و اولادی با خود ندارید.

طوریکه در حدیثی شریف به روایت عائشه (رض) آمده است: «مردم در روز قیامت با پای برهنه، بدن عریان و بدون ختنه حشر می‌شوند». عائشه (رض) می‌گوید: گفتم؛ یا رسول‌الله! مردان و زنان همه به‌سوی یک‌دیگر می‌نگرند؟ فرمودند: «کار سخت‌تر و هولناک‌تر از آن است که بعضی به‌سوی بعضی دیگر بنگرند».

«بَلْ زَعَمْتُمْ أَلَّنْ نَجْعَلَ لَكُمْ مَوْعِداً» وباید گفت که: کافران، دلیلی بر انکار معاد ندارند، کافران طوری **می‌پنداشتید که هرگز برای شما وعده گاهی مقرر نمی‌کنیم. یعنی**: در دنیا بر این پندار بودید که برانگیخته نمی‌شوید و برای شما موعدی مقرر نمی‌داریم که در آن شما را در برابر اعمالتان مورد بازپرسی ومجازات قرار دهیم.

«وَ عُرِضُوا عَلىٰ رَبِّكَ صَفًّا»: آنها در پیشگاه پروردگار عالمیان به صف می‌ایستند و هیچ کس مانع دیدن دیگری نمی‌شود.

وَوُضِعَ الْكِتَابُ فَتَرَى الْمُجْرِمِينَ مُشْفِقِينَ مِمَّا فِيهِ وَيَقُولُونَ يَا وَيْلَتَنَا مَالِ هَذَا الْكِتَابِ لَا يُغَادِرُ صَغِيرَةً وَلَا كَبِيرَةً إِلَّا أَحْصَاهَا وَوَجَدُوا مَا عَمِلُوا حَاضِرًا وَلَا يَظْلِمُ رَبُّكَ أَحَدًا ﴿۴۹﴾

ketabton.com - The Digital Library

و کتاب (نامه های اعمال) در آنجا نهاده می‌شود، و مجرمان را از دیدن آنچه در آن است، ترسان می‌بینی و می‌گویند: ای وای بر ما! این چه کتابی است که هیچ عمل خورد و بزرگ را رها نکرده، مگر اینکه همه آن را به حساب آورده است؟ و آنچه را که کرده بودند حاضر و آماده می‌یابند و پروردگارت به هیچ کس ظلم نمی‌کند. (۴۹)

« وَ وُضِعَ اَلْكِتٰابُ »: نامه‌ی اعمال انسان‌ها یعنی کارنامه‌ای های هر انسان ازاعمال نیک آن گرفته تا اعمال بد آن همه وهمه در آن ثبت ودر ج این اعمال نامه می باشد .این اعمال نامه ها برخی از انسانها به دست راست وبرخی دیگری از انسانها آنرا بدست چپ شان تسلیم می گردند.

یعنی اینکه درروز قیامت، عمل نامه های همه انسان ها به دست شان تسلیم داده می شود، وهم کتابی در برابر همه قرار داده می‌شود.

« فَتَرَى اَلْمُجْرِمِينَ مُشْفِقِينَ مِمّٰا فِيهِ»: یعنی: مجرمان را از افتضاحی که در پی تسلمی عمل نامه درآن جمع عظیم دامنگیرشان می‌شود و نیز از عذاب دردناک، هراسان و بیمناک می‌بینی. قابل تذکر است که: نگرانی و هراس مجرمان، از عملکرد ثبت شده‌ی خویش است، نه از ذات پروردگار با عظمت.

«وَ يَقُولُونَ يٰا وَيْلَتَنٰا»: واقعاً قیامت، روز حسرت و افسوس مجرمان است. زمانیکه مجرمان کارنامه های خویش را می‌بینند، وآنرا بدست می آورند؛ می‌گویند: ای خاک بر سرما! ای وای و حسرت برما، این چگونه نامه‌ای است«مٰا لِهٰذَا اَلْكِتٰابِ لاٰ يُغٰادِرُ صَغِيرَةً وَ لاٰ كَبِيرَةً إِلاّٰ أَحْصٰاهٰا» این کتاب چه عجیب کتابی است! که هیچ کوچک و بزرگی از اعمال ما را فرونگذاشته، یعنی: دراین عمل نامه هیچ گناه صغیره وکبیره‌ای را فرو نگذاشته، جز اینکه آن را در ضبط و ثبت و حساب آورده و ایندر مورد گنهکارانی است که مرتکب گناهان کبیره شده و از آنها توبه نکرده‌اند واینان گناهان صغیره را نیز در نامه‌های اعمالشان می‌یابند.

ولی آنعده از کسا نیکه از گناهان کبیره پرهیز کرده‌اند، متوجه می‌شوند که گناهان صغیره از نامه اعمالشان محو شده است چنان‌که آیهٔ (31) از سورهٔ «نساء» بر این حقیقت دلالت‌می‌کند « وآنچه را که کرده بودند» دردنیا از معاصی «حاضر می‌یابند» یعنی: نوشته شده و ثبت شده می‌یابند.

باید یاد آور شد که: علم أفراد به عملکرد خودشان در قیامت چنان است که گویا همه با سواد می‌شوند، چون کتاب و خواندن برای همه انسانها مطرح بحث است.

خداوند متعال فرموده است: «وَ وَجَدُوا مٰا عَمِلُوا حٰاضِراً» هر عملی را که در دنیا انجام داده‌اند، در نامه‌ی عمل آن را نوشته و ثبت شده می‌یابند. بلی قیامت، صحنه‌ی تجسّم عمل‌های انسان است، تمام اعمالی را که در دنیا انجام داده بودند. در آن نوشته و محفوظ می‌یابند «وَ لاٰ يَظْلِمُ رَبُّكَ أَحَداً (49)» زیرا ذات پروردگارت ذاتی است که؛ ذره‌ای نیز به هیچ‌یک از بندگانش ظلم وستم نمی‌کند؛ نه از نیکی‌های مطیعان می‌کاهد و نه بر بدی‌های نافرمانان می‌افزاید.

حساب وکتاب درروز آخرت:

مفهوم لغوی حساب: این کلمه در اصل، از «حسب» گرفته شده و ریشهٔ «ح س ب» دلالت بر چندین معنا؛ مانند شمارش و اِحصایه گیری می کند.(معجم مقاییس اللّغة، ج 2، ص 59؛ لسان العرب، ج 1، ص 311.).

ketabton.com - The Digital Library

مفهوم شرعی حساب: یعنی اینکه الله متعال در روز قیامت، بندگان را از اعمال‌شان آگاه می سازد و کارهای خوب یا بدی که انجام داده‌اند را به آنان بیان می‌نماید. (ملاحظه شود: لمعة الاعتقاد، ص 117؛ شرح الواسطيّة، هراس، ص 209)

أدلّهٔ اثبات حساب:

حسابرسی در روز قیامت، دلایلی از قرآن، سنّت و اجماع مسلمانان دارد. (شرح العقيدة الواسطيّة، صص 411- 412؛ مجموع الفتاوى، ج 3، ص 146؛ لمعة الاعتقاد، ص 117؛ رسائل في العقيدة، ص 30؛ شرح الواسطيّة، هراس، صص 208- 209.)

قابل یاد آوری است که: آیات و احادیث فراوان و متواتری دلالت بر وجود حساب وکتاب در روز قیامت می‌کنند.

طوریکه در سورهٔ [الغاشية: 25-26] آمده است:«إِنَّ إِلَيْنَآ إِيَابَهُمْ٢٥ ثُمَّ إِنَّ عَلَيْنَا حِسَابَهُم» (همانا بازگشت آنان به سوی ماست. سپس قطعاً حسابشان [نیز] با ماست.)

پیامبر صلی الله علیه وسلم در برخی از نمازها، این‌گونه دعا می‌کردند: «اللَّهُمَّ حَاسِبْنِي حِسَابًا يَسِيرًا»؛ «پروردگارا! [اعمال] مرا به آسانی مورد محاسبه قرار بده.»

أمّ المؤمنين عايشه (رض) پرسید: حساب آسان چیست؟ رسول الله صلی الله علیه وسلم جواب فرمودند: «أن يُنظَرَ في كتابِهِ، فَيُتَجَاوَزُ عَنهُ»؛«یعنی اینکه به نامهٔ اعمالش نگاه شود و از [گناهان] او صرف‌نظر گردد.» (مسند احمد، ج 6، ص 48؛ ابن ابی عاصم در السّنّة، شمارهٔ حدیث: 885؛ آلبانی در تخریج السّنّة، ج 2، ص 429 می‌گوید که اسناد این روایت، صحیح است.).

در صحیح بخاری و صحیح مسلم از أمّ المؤمنين عايشه (رض) روایت شده که پیامبر صلی الله علیه وسلم فرمودند: «مَن حُوسِبَ عُذِّبَ»؛ «کسی که [به دقّت] مورد محاسبه قرار گیرد، عذاب می‌شود.».

أمّ المؤمنين عايشه (رض) می‌گوید که پرسیدم: مگر الله متعال نمی‌فرماید: «فَسَوْفَ يُحَاسَبُ حِسَابًا يَسِيرًا»[الانشقاق: 8]؛ «به زودی با حسابی آسان، محاسبه می‌شود.» وی در ادامه می‌آورد که رسول الله صلی الله علیه وسلم چنین جواب فرمودند: «إِنَّمَا ذلكَ العَرْضُ، وَلكِنْ مَنْ نُوقِشَ الْحِسَابَ يَهْلِكْ»؛ «مراد از آن [حساب آسان در آیهٔ قرآن] نشان‌دادن [اعمال انسان] است، امّا کسی که در حسابرسی او دقّت و سختگیری شود، هلاک می‌گردد.» (صحیح بخاری، شمارهٔ حدیث: 103 و 4939 و 6536 و 6537؛ صحیح مسلم، شمارهٔ حدیث: 2876.).علاوه بر دلایل فوق، مسلمانان بر ثبوت حساب در روز قیامت، اجماع و توافق دارند.

حسابرسی مقتضای حکمت است:

خداوند متعال کتب آسمانی را نازل نمود و پیامبران را فرستاد و بر بندگان، پذیرش آنچه پیامبران آوردند را واجب و عمل به آنچه واجب است را فرض گردانید. بنابراین اگر حساب و جزایی نباشد، این امور بیهوده و بی‌فایده خواهد بود، امّا الله تعالی از این کار منزّه است.

خداوند متعال در سورهٔ [الأعراف: 6-7] «فَلَنَسْـَٔلَنَّ ٱلَّذِينَ أُرْسِلَ إِلَيْهِمْ وَلَنَسْـَٔلَنَّ ٱلْمُرْسَلِينَ٦ فَلَنَقُصَّنَّ عَلَيْهِم بِعِلْمٍ وَمَا كُنَّا غَآئِبِينَ» (قطعاً ما از کسانی که [پیامبران] به سویشان فرستاده شدند، سؤال خواهیم کرد. و البتّه از پیامبران [نیز] می‌پرسیم. یقیناً [کردارشان را] با علم [خود] برایشان بیان می‌کنیم و ما هرگز غایب نبوده‌ایم.) (برای مزید معلومات ملاحظه شود :رسائل في العقيدة، ص 30.).

ketabton.com - The Digital Library

شیوه و کیفیّت حسابرسی:

متون شرعی شیوه و روش حسابرسی درروز قیامت را روشن ساخته‌اند. به طور خلاصه می‌توان گفت: الله تعالی بندگان را در حضور خویش نگه می‌دارد و از آنان به سبب گناهانی که مرتکب شدند و اعمالی که انجام داده و سخنانی که بر زبان آوردند، اقرار می‌گیرد و آنان را از کفر یا ایمان، اطاعت یا نافرمانی و استقامت یا انحرافشان در دنیا و نیز از پاداش یا عذابی که مستحقّ آن هستند، آگاه می‌سازد. حساب شامل آنچه پروردگار به آنان می‌گوید، سخنانی که بندگان بر زبان می‌آورند، عذر و بهانه‌هایی که آورده می‌شود، دلیل و برهان‌هایی که علیه آنان اقامه می‌گردد، گواهی شاهدان، وزن اعمال و امثال آن می شود. (رساله القیامة الکبری، صفحه 193.).

انواع حساب:

برخی از حساب‌ها سخت و برخی آسان هستند. انواع دیگر آن، حساب تقریر و تکریم و بزرگداشت، توبیخ و نکوهش، فضل و بخشش و مؤاخذه و مجازات بوده و متولّی آن، بخشنده ترین بخشندگان، مهربان‌ترین مهربانان و فرمانرواترین فرمانروایان است. (رساله القیامة الکبری، صفحه 193.)

قوانینی که بندگان براساس آنها مورد محاسبه قرار می‌گیرند:

اگر الله ـ تمامی بندگانش را عذاب نماید، بازهم بر آنان ظلمی نکرده است، زیرا بنده و تحت فرمان و سلطهٔ او هستند و مالک هرگونه که بخواهد، می‌تواند در ملکش تصرّف نماید.امّا الله متعال آنان را عادلانه و براساس حکمت و عدالتش مورد محاسبه قرار می دهد.

الله متعال درمتون بسیاری، تعدادی از قوانین را که محاکمه و حسابرسی براساس آن‌ها واقع می‌شود، برای ما بیان نموده است.که :برخی از آن قوانین، به طور مختصر از این قرار است:

- عدالتی که خالی و پاک از هر نوع ظلم وستمی است؛
- هیچ‌کس به سبب جرم و گناه دیگران، مورد مؤاخذه قرار نمی‌گیرد و هیچ شخصی بار گناه انسان دیگری را تحمّل نمی‌کند؛
- آگاهی بندگان از اعمالی که پیش فرستاده‌اند؛
- چندین‌برابرشدن نیکی‌ها و نه بدی‌ها؛
- آوردن شاهدان علیه کافران و منافقان (القیامة الکبری، صص 202- 215.)

عمومیّت حساب و کسانی که مورد محاسبه قرار نمی‌گیرند:

تمامی مردم مورد محاسبه قرار داده می شوند ، مگر هفتادهزار نفری که پیامبر صلی الله علیه وسلم آنان را اِستثناء نمودند. در صحیح بخاری و صحیح مسلم از ابن عبّاس (رض) نقل شده که پیامبر صلی الله علیه وسلم ج فرمودند: «عُرِضَتْ عَلَيَّ الأُمَمُ»؛ «تمامی امّت‌ها به من نشان‌داده شدند.» و در اِدامه عرض کردند: «فَنَظَرْتُ فَإِذَا سَوَادٌ كَثِيرٌ، قَالَ: هَؤُلاءِ أُمَّتُكَ وَهَؤُلاءِ سَبْعُونَ أَلْفًا قُدَّامَهُمْ لا حِسَابَ عَلَيْهِمْ وَلا عَذَابَ. قُلْتُ: وَلِمَ؟ قَالَ: كَانُوا لا يَكْتَوُونَ وَلا يَسْتَرْقُونَ وَلا يَتَطَيَّرُونَ وَعَلَى رَبِّهِمْ يَتَوَكَّلُونَ»؛ «سپس نگاه کردم و ناگهان جمعیّت زیادی را دیدم. جبرئیل علیه السلام گفت: اِینها اُمّت تو هستند و

ketabton.com - The Digital Library

این هفتاد هزار نفر که درجلویشان هستند، هیچ گونه حساب وعذابی ندارند. پرسیدم: چرا؟ جبرئیل علیه السلام جواب داد: چون آنان از داغکردن پرهیز می‌کردند، درخواست رقیه نمی‌نمودند، فال بد نمی‌زدند و بر پروردگارشان توکّل می‌کردند.».

عکّاشه بن محصن برخاست و گفت: از الله تعالی بخواه که مرا از آنان قرار دهد. رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمودند: **«اللَّهُمَّ اجْعَلْهُ مِنْهُمْ»**؛ «پروردگارا! عکّاشه را از آنان قرار بده.» سپس شخصی دیگری بلند شد و گفت: از الله تعالی بخواه که مرا از آنان بگرداند. پیامبر صلی الله علیه وسلم فرمودند: **«سَبَقَكَ بِهَا عُكَّاشَةُ»**(صحیح بخاری، شمارۀ حدیث: 6541؛ صحیح مسلم، شمارۀ حدیث: 220.)«عکّاشه در این کار از تو سبقت گرفت.».

شیوۀ رسیدگی به حساب کافران:

شیخ الإسلام ابن تیمیّه (رح) می فرماید:«الله متعال مردم را مورد محاسبه قرار می‌دهد و بندۀ مؤمنش را جدا نموده و از وی به سبب گناهانی که انجام داده، اعتراف و اقرار می‌گیرد، چنانکه در قرآن و سنّت بیان شده است.امّا کافران همچون کسی که نیکی‌ها و بدی‌هایش سنجیده شود، مورد محاسبه قرار نمی‌گیرند، زیرا آنان نیکی ندارند، اما اعمال‌شان شمارش می‌شود و آنان از آن آگاه شده و اقرار نموده و به سبب این اعمال، مجازات می‌شوند.».(مجموع الفتاوی، جلد 3، صفحه 146).

خوانندگان محترم!

در آیات متبرکه قبلی ملاحظه نمودیم که: میان کردار مشرکان، که بر سر مؤمنان تنگدست و بینوا فخرفروشی می کردند. و کردار ابلیس که بر سر آدم تکبر می ورزید و می گفت: من از آتشم و او از گِل و خاک، همانندی دقیقی برقرار است.

اینک در آیات (50 الی 53) مبحث و داستان سجده به آدم علیهم السلام: یعنی داستان ومبحث سُجدۀ فرشتگان در برابر آدم علیه السلام و امتناع اِبلیس و نافرمانی از خداوندمتعال که از آیۀ پنجاهم آغاز می‌شود:

وَإِذْ قُلْنَا لِلْمَلَائِكَةِ اسْجُدُوا لِآدَمَ فَسَجَدُوا إِلَّا إِبْلِيسَ كَانَ مِنَ الْجِنِّ فَفَسَقَ عَنْ أَمْرِ رَبِّهِ أَفَتَتَّخِذُونَهُ وَذُرِّيَّتَهُ أَوْلِيَاءَ مِنْ دُونِي وَهُمْ لَكُمْ عَدُوٌّ بِئْسَ لِلظَّالِمِينَ بَدَلًا ﴿٥٠﴾

و (ای پیامبر! برایشان بیان کن) زمانی که به فرشتگان گفتیم:«برای آدم سجده کنید » پس (همه) سجده کردند، بجز اِبلیس که از جِن بود - و از فرمان پروردگارش سرکشی کرد، آیا او و نسلش را به غیر از من دوستان خود می‌گیرید، حال آنکه آنها برای شما دشمن هستند؟ شیطان چه بد عوض برای ظالمان است! (۵۰)

« وَإِذْ قُلْنَا لِلْمَلَائِكَةِ اسْجُدُوا لِآدَمَ»: روزی را یاد کن که خداوند متعال به فرشتگان دستوروهدایت فرمود تا از روی تکریم و شادباش نه عبادت، برای آدم سجده کنند.

خداوند متعال اِبلیس را نیز به این کار دستور داد **«فَسَجَدُوا إِلاَّ إِبْلِيسَ كَانَ مِنَ الْجِنِّ فَفَسَقَ عَنْ أَمْرِ رَبِّهِ »** پس فرشتگان امر پروردگار را به جا آورده، اطاعت کردند و همه سجده نمودند اما ابلیس از فرمان وی سرپیچید و برای آدم سجده نکرد. آیه به صراحت می‌گوید: اِبلیس جِن است نه فرشته.(در این مورد به کتاب «النبوة و الأنبياء» صفحه 128 تألیف مرحوم شیخ صابونی مراجعه فرماید.).

انواع سجده در شرع اسلامی:

قابل تذکر است که سجده درشرع اسلامی به سه نوع است:

ketabton.com - The Digital Library

- سجده‌ی عبادت که مخصوص الله متعال خداست مثل سجده‌ی نماز.
- سجده‌ی اطاعت، مثل سجده‌ی فرشتگان بر آدم، که برای اطاعت فرمان الله متعال بود.
- سجده‌ی تحیّت، تکریم وتشکّر از خداوند، مثل سجده‌ی یعقوب بر عاقبت یوسف.

درضمن باید گفت که از فحوای آیهٔ مبارکه معلوم می شود که: فرشتگان پیش از انسان بوده‌اند، واز جمله **«اسْجُدُوا لِآدَمَ»** بیان این واقعیت است که: انسان برتر از فرشته است که مسجود او قرار گرفته است. وباید گفت که: سرگذشت سجده فرشتگان بر آدم و تمرّد اِبلیس، قابل تأمّل و مایه‌ی عبرت است.

«أَ فَتَتَّخِذُونَهُ وَ ذُرِّيَّتَهُ أَوْلِيٰاءَ مِنْ دُونِي وَ هُمْ لَكُمْ عَدُوٌّ 50 کهف»: ای مردم! آیا بعد از آنکه اِبلیس ازسجده کردن اِبا ورزید و ازفرمان الهی سرپیچید، بازهم او و نسلش را به دوستی خود می‌گیرید «به‌جای من؟» در نتیجهٔ، از او و نسلش به‌جای اطاعت من اطاعت می‌کنید و آنها را بدل من می‌طلبید؟ « و حال آنکه آنها دشمن شمایند؟» یعنی: چگونه کسی را که نه فقط از او هیچ منفعتی ندارید بلکه دشمن شما نیز هست و همه وقت مترصد زیان زدن و ضربه زدن به شماست، بدل کسی می‌گیرید که شما را آفریده و نعمت‌هایی را که در آنها مستغرق هستید، بر شما ارزانی داشته است؟

- انسان نباید به سابقه‌ی خود مغرور شد. زیر دیده شد که: اِبلیس با سابقه‌ی طولانی عبادت، خویش فاسق شد. وحکم شرعی همین که: فاسقان را نباید دوست خود انتخاب کرد.

« بِئْسَ لِلظّٰالِمِينَ بَدَلاً»: شیطان و نسل او، دشمن انسانند. عبادت و اِطاعت شیطان به جای اطاعت رحمان بی نهایت بد وناپسند است. یعنی: موالات و دوستی و اطاعت شیطان به جای موالات پروردگار سبحان، برای ستمکاران چه بد عوضی است. واقعاً رها کردن الله و پیروی کردن از شیطان وابلیس، اِنتخاب بدترین جایگزین است. آنان که به جای خدا پیرو شیطان می گردند از جمله ظالمان أند.

مَا أَشْهَدْتُهُمْ خَلْقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَلَا خَلْقَ أَنْفُسِهِمْ وَمَا كُنْتُ مُتَّخِذَ الْمُضِلِّينَ عَضُدًا ﴿٥١﴾

من آنان (ابلیس و فرزندانش) را به هنگام آفرینش آسمان و زمین، و نه به هنگام آفرینش خودشان حاضر نکردم. و من هیچ وقت گمراه کنندگان را دستیار ومددکار خود قرار نمی دهم (و اصلاً نیازی ندارم).(۵۱)

آن شیاطینی که شما آنها را پرستش می‌کنید، بر خلق آسمان‌ها و زمین گواه و ناظر قرار ندادیم. وخداوند در آفرینش، نیازی به شاهد ندارد.

« مٰا أَشْهَدْتُهُمْ خَلْقَ اَلسَّمٰاوٰاتِ وَ اَلْأَرْضِ»: یعنی: ابلیس و نسل وی را «در هنگام آفرینش آسمانها و زمین حاضر نکرده بودم» یعنی: آنها در تدبیر و سامان دادن کار عالم شرکای من نبوده‌اند، به دلیل این‌که من آنان را در هنگام آفرینش آسمانها و زمین حاضر نکرده بودم. و اسرار هستی و آفرینش را جز خدا کسی نمی‌داند.

ketabton.com - The Digital Library

«وَ لاٰ خَلْقَ أَنْفُسِهِمْ »: و نه بعضی را بر آفرینش بعضی دیگر به گواهی قرار ندادیم، بلکه همه‌ی آنها مانند شما بندگان خدا می‌باشند و کاری از آنها ساخته نیست و چیزی را در اختیار ندارند.

« وَ مٰا كُنْتُ مُتَّخِذَ اَلْمُضِلِّينَ عَضُداً(51) »: در خلق و ایجاد کائنات، شیاطین را دستیار خود قرار ندادم. پس شما چگونه آنها را می‌پرستید و از آنها اطاعت می‌کنید؟

وَيَوْمَ يَقُولُ نَادُوا شُرَكَائِيَ الَّذِينَ زَعَمْتُمْ فَدَعَوْهُمْ فَلَمْ يَسْتَجِيبُوا لَهُمْ وَجَعَلْنَا بَيْنَهُمْ مَوْبِقًا ﴿٥٢﴾

و [یاد کن] روزی را که [خدا به مشرکان] می گوید: شریکهائي را که براي من مي‌پنداشتید صدا بزنید (تا به کمك شما بشتابند) ولي هر چه آنها را مي‌خوانند جوابشان نمي‌دهند، و ما در میان این دو گروه کانون هلاکتی قرار داده ایم.(۵۲)

«وَ يَوْمَ يَقُولُ نٰادُوا شُرَكٰائِيَ اَلَّذِينَ زَعَمْتُمْ »: و (یاد کن روز قیامتی را) روزی که (الله متعال خطاب به مشرکان نموده) می‌گوید: آنانی را که با من در پرستش شریک می آوردید صدا بزنید، اعم از بتان و غیر آنها را «صدا بزنید» این خطاب در روز قیامت است تا اینکه عذاب را از شما دفع کرده و مانع آن بشوند و همانطوریکه گمان می‌بردید، شفیع شما بشوند.

«فَدَعَوْهُمْ فَلَمْ يَسْتَجِيبُوا لَهُمْ وَ جَعَلْنٰا بَيْنَهُمْ مَوْبِقاً»: پس آنها را بخوانند ولی پاسخی به آنان ندهند و ما میان‌شان موبقی قرار داده‌ایم.

«موبـق»: وادی عمیقی است که خداوند متعال به‌وسیله آن میانشان جدایی می‌اندازد تا یکی به دیگری نرسد پس مراد از موبق: ورطه ومهلکه است. یعنی دربین پرستشگران و معبودان دام مهلکی نهاده‌ایم که از آن عبور کرده نمی توانند، و آن عبارت است از آتش. (مراجعه شود به سورهٔ مریم / 81 و 82، اِحقاف / 6).

در آیهٔ مبارکه به یک واقعیت انکار ناپذیر اشاره بعمل آمد ه است، وآن اینکه خداوند متعال در قیامت به مشرکان فرصت استمداد ازمعبودهای شان را می‌دهد، ولی هیچ سودی به حال شان نمی رساند. طوریکه در آیهٔ مبارکه بیان شد: انانیکه از الله جدا شده اند، سرگردان و لالهند اند وبه هر خس وخاشاک روی می آورند، واز انسان گرفته تا جماد و حیوانات، از آفتاب گرفته تا ماه در آسمان، از گاو گرفته تا گوساله در زمین، از فرشتگان معصوم گرفته تا شیاطین ملعون، دست طلب کمک دراز می نمایند، ولی به هرطرف کی می **دوند** **«فَلَمْ يَسْتَجِيبُوا لَهُمْ»** جوابی در یافت نمی دارند، ولی اگر الله را بخوانند، حتماً جواب شان داده می شود و به داد شان می رسید، زیرا خداوند متعال فرموده است : «ادْعُونِي أَسْتَجِبْ لَكُمْ» (غافر، 60.)(مرا بخوانید تا برای شما اجابت کنم.).

وَرَأَى الْمُجْرِمُونَ النَّارَ فَظَنُّوا أَنَّهُمْ مُوَاقِعُوهَا وَلَمْ يَجِدُوا عَنْهَا مَصْرِفًا ﴿٥٣﴾

و مجرمان آتش (دوزخ) را می بینند، پس یقین می کنند که درآن خواهند افتاد ، و از آن هیچ راه گریزی نیابند.(۵۳)

«وَ رَأَى اَلْمُجْرِمُونَ اَلنّٰارَ فَظَنُّوا أَنَّهُمْ مُوٰاقِعُوهٰا » و مجرمان آتش دوزخ را می‌بینند و گمان می‌کنند که درآن خواهند افتاد، گمان دراینجا به معنی علم و یقین است، یعنی: می‌دانند و یقین پیدا کردند که حتماً در آن خواهند افتاد. دیدن آتش، در ذات خود نوعی ازعذابی است وسوختن در آن عذابی دیگر«وَ لَمْ يَجِدُوا عَنْهٰا مَصْرِفاً» مجرمان درقیامت

ketabton.com - The Digital Library

راه فراروگریز ندارند، زیرا نجات یا در سایه‌ی ایمان است، یا به خاطر عفو الهی براساس توبه وعمل صالح، که دستشان از این موارد خالی است. ویا هم شفاعت، طوریکه در فوق تذکر رفت که از بت‌ها کاری ساخته نیست، پس دوزخ برایشان حتمی است. و در مجموع در یک کلیمه باید گفت که: مجرم در قیامت امیدی به نجات و راه فرار ازعذاب آخرت ندارد.

خوانندگان محترم!

در آیات (54 الی 59) در مورد هشدار قرآن، سبب تأخیر مجازات تا زمانی معین، بحث بعمل آمده است.

وَلَقَدْ صَرَّفْنَا فِي هَذَا الْقُرْآنِ لِلنَّاسِ مِنْ كُلِّ مَثَلٍ وَكَانَ الْإِنْسَانُ أَكْثَرَ شَيْءٍ جَدَلًا ﴿٥٤﴾

و البته در این قرآن، هر گونه مثلی برای مردم بیان کرده ایم، ولی انسان بیش از هر چیز به مجادله می پردازد. (۵۴)

«وَ لَقَدْ صَرَّفْنٰا فِی هٰذَا اَلْقُرْآنِ لِلنّٰاسِ مِنْ کُلِّ مَثَلٍ»: در این قرآن برای مردم انواع مثل‌ها سودمندی، را بیان کرده‌ایم و دلایل و اندرزها را تکرار نموده‌ایم تا با این مَثَل‌ها پند و اندرز گرفته بیندیشند، تأمل وتفکر نمایند، اما انسان بیشترین خلق در خصومت و جدالگری است.

«صَرَّفْنا»: به معنای بیان‌ها وتکرار ها ی گوناگون است، یعنی ما به هر زبان و منطقی که امکان اثر داشته، با آنان سخن گفته‌ایم.

هدف اساسی قرآن عظیم الشأن، هدایت همه‌ی مردم است و طوریکه یاد آور شدیم ذکرمثال‌های قرآن هم برای فهم عموم مردم می باشد.

«وَکٰانَ اَلْإِنْسٰانُ أَکْثَرَ شَیْءٍ جَدَلاً(54)» و جدل و خصومت و عدم تسلیم در برابر حق جزو سرشت و طبیعت انسان است و پند و اندرز او را باز نمی‌دارد.

انسان موجودی تنوّع‌طلب و مجادله‌گر است،اگر روحیّه‌ی پذیرش در انسان نباشد، مثال‌های بیشتر او را به جدال بیشتر می‌کشاند.**«جِدالَ»** به معنای گفتگو به گونه‌ی نزاع و برتری‌طلبی است.

وَمَا مَنَعَ النَّاسَ أَنْ يُؤْمِنُوا إِذْ جَاءَهُمُ الْهُدَى وَيَسْتَغْفِرُوا رَبَّهُمْ إِلَّا أَنْ تَأْتِيَهُمْ سُنَّةُ الْأَوَّلِينَ أَوْ يَأْتِيَهُمُ الْعَذَابُ قُبُلًا ﴿٥٥﴾

و چیزی مردم را باز نداشت از اینکه - وقتی هدایت به سویشان آمد - ایمان بیاورند، و از پروردگارشان مغفرت بخواهند؛ مگر اینکه سنت (و سرنوشت) مردمان سابق برای آنان نیز بیاید و یا اینکه عذاب گوناگون (و رویاروی) به آنها برسد.(۵۵)

بغاوت وسرباز زدن انسانها از ایمان با دیدن آن همه آیات، نشانه جدالگری انسان را نشان می دهد .طوریکه می فرماید :**« و مٰا مَنَعَ اَلنّٰاسَ أَنْ یُؤْمِنُوا إِذْ جٰاءَهُمُ اَلْهُدیٰ»** و چه چیزی مردم را پس از آنکه هدایت برای آنان آمد، از ایمان آوردن و آمرزش خواهی از پروردگارشان باز داشت؟

یعنی وقتی که هدایت و ارشاد به مردم برسد مانند کتاب و پیامبر و وحی،هیچ چیز مانع ایمان آوردن آنها نمی‌شود.از فحوای آیهٔ مبارکه بر می اید که: خداوند متعال، حجّت را بر مردم تمام می‌کند تا هیچ راه و بهانه‌ای برای کفر باقی نماند.

ومی فرماید: «وَ یَسْتَغْفِرُوا رَبَّهُمْ » و هیچ امری مانع آنها نمی‌شود که از خدای خود طلب

ketabton.com - The Digital Library

بخشودگی کنند.یعنی اینکه تنها ایمان کافی نیست، استغفار از لغزش‌ها هم لازم وضروری است.

«إِلاَّ أَنْ تَأْتِيَهُمْ سُنَّةُ اَلْأَوَّلِينَ»: جز این انتظار که سرنوشت پیشینیان که همانا نابود شدن است، آنها را دربر گیرد.

سنت پشینیان: یعنی عادتی که گریبانگیر آنان شد از اینکه ایمان نیاوردند و آمرزش نطلبیدند تا سرانجام مستحق عذاب شدند. باید گفت که :دست خدا برای عذاب باز است، چه عذابی از نوع پیشینیان یا عذابی جدید.

«أَوْ يَأْتِيَهُمُ اَلْعَذَابُ قُبُلاً (55)»: یا این که عذاب خدا به طور عیان و آشکارا بر آنان نازل شود.

در تأریخ أدیان دیده می شود که: موعظه واستدلال درهمه جا کارساز واقع نمی شود، در برخی از اوقات وحالات ضرورت برعقوبت لازم است. طوریکه در جمله :« يَأْتِيَهُمُ الْعَذَابُ» این فهم عالی به بیان گرفته شد.همچنان در برخی از اوقات هیچ یک از عوامل تربیتی از قبیل: وحی آسمانی، تبلیغ مستمرو دائمی، مشاهده حوادث تأریخی و عبرت‌ها، در انسان های لجوج اثری بجا نمی گزارد.

معنی آیۀ چنین است: مردمان کافر را از ایمان آوردن و طلب غفران از خداوند سبحان باز نداشت جز این که آنها خواستار آن بودند که عذاب خدا به طور آشکار بر آنان نازل شود، به گونه‌ای که خود آن را مشاهده نمایند. همان‌گونه که قرآن از آنان نقل می‌کند که گفته‌اند:«فَأَمْطِرْ عَلَيْنَا حِجَارَةً مِنَ اَلسَّمَاءِ أَوِ اِئْتِنَا بِعَذَابٍ أَلِيمٍ .».(این خلاصه‌ی معنی مورد پسند ابن کثیر است. در مختصر نیز چنین است ۴۲۵/۲.)

وَمَا نُرْسِلُ الْمُرْسَلِينَ إِلَّا مُبَشِّرِينَ وَمُنْذِرِينَ وَيُجَادِلُ الَّذِينَ كَفَرُوا بِالْبَاطِلِ لِيُدْحِضُوا بِهِ الْحَقَّ وَاتَّخَذُوا آيَاتِي وَمَا أُنْذِرُوا هُزُوًا ﴿٥٦﴾

و ما پیامبران را جز بشارت دهنده (برای مؤمنان) و هشدار دهنده (برای مجرمان) نمی فرستیم، و کافران به باطل مجادله می‌کنند تا به وسیله آن حق را نابود گردانند و آیات مرا و چیزی را که به آن بیم داده شده‌اند به تمسخر گرفتند.(۵۶)

«وَ ما نُرْسِلُ اَلْمُرْسَلِينَ إِلاَّ مُبَشِّرِينَ وَ مُنْذِرِينَ »: خداوند متعال پیامبران را به سوی بندگانش گسیل نمی‌دارد، جز برای آنان‌که مؤمنان را به بهشت مژده داده و کافران را از دوزخ هشدار دهند. واقعیت هم همین است که: کار انبیا بشارت و انذار است، نه اجبار مردم بر پذیرش دین.

« وَ يُجادِلُ اَلَّذِينَ كَفَرُوا بِالْباطِلِ لِيُدْحِضُوا بِهِ اَلْحَقَّ»: با وجود این که حق روشن و جلی است، اما با این وجود کافران بیهوده به سرکشی وعناد ودشمنی ناروا مجادله می کنند تا با باطل خود حق نازل شده بر پیامبر صلی الله علیه وسلم را رد نمایند.

هدف نهای کافران، محو حق، «لِيُدْحِضُوا» و ابزار کارشان، را جدال و استهزا تشکیل می دهد. مقابله ودرگیری و جدال میان حقّ و باطل همیشه ودر طول تاریخ وجود دارد ، زیرا «يُجادِلُ» فعل مضارع است ورمز تداوم کار را بیان می دارد.

با تأسف باید گفت که: کافران می‌خواهند جلوی حقّ را با باطل بگیرند، «لِيُدْحِضُوا بِهِ اَلْحَقَّ» غافل از آنکه باطل رفتنی وزوال پذیر است.

ketabton.com - The Digital Library

«وَاتَّخَذُوا آيَاتِي وَ مَا أُنْذِرُوا هُزُواً»: به يقين كفار كتاب خداى يگانهٔ قهار، حجت‌هاى عزتمند غفار و عذاب پروردگار جبار را كه بدان بيم داده شده‌اند، به تمسخر گرفته اند . بايد گفت كه: مسخره كردن آيات قرآنى و احكام الهى، جزكاردايمى كافران مى باشد.

وَمَنْ أَظْلَمُ مِمَّنْ ذُكِّرَ بِآيَاتِ رَبِّهِ فَأَعْرَضَ عَنْهَا وَنَسِيَ مَا قَدَّمَتْ يَدَاهُ إِنَّا جَعَلْنَا عَلَى قُلُوبِهِمْ أَكِنَّةً أَنْ يَفْقَهُوهُ وَفِي آذَانِهِمْ وَقْرًا وَإِنْ تَدْعُهُمْ إِلَى الْهُدَى فَلَنْ يَهْتَدُوا إِذًا أَبَدًا ﴿٥٧﴾

و چه كسى ظالم تراز آن كسى است كه به آيات پروردگارش پند داده شود، سپس از آن روى گرداند، وآنچه را با دستهاى خود پيش فرستاده فراموش كرد؟! البته ما بر دل‌هايشان پرده‌ها كشيده‌ايم تا آن (حق و حقيقت) را نفهمند. و در گوش‌هايشان سنگينى قرار داده‌ايم (تا آنرا نشنوند)، و اگر آنها را به‌سوى هدايت دعوت دهى باز هرگز راه نيابند.(۵۷)

بى‌اعتنايى به آيات الهى و عدم تفكر به عمق آن ازجمله بزرگترين ظلم است كه انسانها آنرا درزندگى خويش مرتكب مى شوند. طوريكه آيه مباركه به اين اصل با زيبايى خاصى چنين اشاره بعمل آورده است:«وَمَنْ أَظْلَمُ مِمَّنْ ذُكِّرَ بِآيَاتِ رَبِّهِ فَأَعْرَضَ عَنْهَا»: **و كيست ستمكارتر از كسى كه** با آيات روشن پروردگارش مورد نصيحت و موعظه و ارشاد قرار گرفته، ولى از اجابت واطاعت آن روى برگردانيده، آنها را ناديده مى‌گيرد و به باد فراموشى مى‌سپارد و به آن اهميتى نمى‌دهد.

«وَ نَسِيَ مَا قَدَّمَتْ يَدَاهُ »: دستاورد زشت و ننگين پيشين خود را فراموش كرده و از آن توبه ننموده است؟

«إِنَّا جَعَلْنَا عَلَىٰ قُلُوبِهِمْ أَكِنَّةً أَنْ يَفْقَهُوهُ »: قطعاً خداوند متعال بر قلوب كفار پوشش‌هايى قرار داده است ومانع درک و فهم قرآن مى‌شود از اين رو آن‌ها از قرآن نفع نبرده و از دريافت اسرارش ناتوانند و از بهره‌گيرى از اندرز و احكام مندرج در آن محرومند. يعنى بر اثر اصرار و پافشاريشان بر كفر و عصيان، استعداد پذيرش ايمان و هدايت را از آنان سلب كرده است.

«وَ فِي آذَانِهِمْ وَقْراً »: و بر گوش‌هاى آنان سنگينى معنوى انداخته‌ايم كه مجال شنيدن مفيد را از آنان گرفته است.

«وَ إِنْ تَدْعُهُمْ إِلَى اَلْهُدىٰ فَلَنْ يَهْتَدُوا إِذاً أَبَداً»: و اى پيامبر! اگر كافران را به ايمان فراخوانى باز هرگز اجابت نخواهند كرد و از تو پيروى نخواهند نمود؛ زيرا خداوند بر آنان گمراهى را نوشته است.

اين آيات ناظر بر گروهى از مشركان مكه است كه در علم ازلى خداوند متعال چنين رفته كه آنها بر كفر خواهند مرد.

بايد يادآور شدكه: راه هدايت، همانا قلب نرم و گوش شنودركار دارد، ولى زمانيكه اين دو دگرگون شود، حتّى در برابر دعوت شخص پيامبر، هدايت‌پذير نمى‌شود.

وَرَبُّكَ الْغَفُورُ ذُو الرَّحْمَةِ لَوْ يُؤَاخِذُهُمْ بِمَا كَسَبُوا لَعَجَّلَ لَهُمُ الْعَذَابَ بَلْ لَهُمْ مَوْعِدٌ لَنْ يَجِدُوا مِنْ دُونِهِ مَوْئِلًا ﴿٥٨﴾

و پروردگارت بسيار آمرزگار ، و صاحب رحمت است، اگر به خاطر آنچه مرتكب شده اند، آنها را مؤاخذه مى كرد، قطعاً هر چه زود تر عذاب را براى آنها مى فرستاد، ليكن الله زودعذاب نمى‌دهد بلكه وعده مقرر شده دارند كه (در آن وقت) هرگز از آن پناهگاهى نمى‌يابند.(۵۸)

ketabton.com - The Digital Library

«وَ رَبُّکَ اَلْغَفُورُ ذُو اَلرَّحْمَةِ »: ای محمد! با وجود تقصیر و گردنکشی و نافرمانی بندگان، پروردگارت آمرزندۀ گناهان بندگان است؛ مشروط به آنکه به سویش باز گردند و از گناهان خویش توبه کنند.

یعنی: او بسیار آمرزنده و بسیار مهربان است و رحمتش بر همه چیز گسترده می‌باشد، از این‌روست که آنان را به شتاب عذاب نمی‌کند. آمرزش ورحمت، از شئون ربوبیّت الهی ولازمه‌ی تربیت است.

«لَوْ یُؤٰاخِذُهُمْ بِمٰا کَسَبُوا لَعَجَّلَ لَهُمُ اَلْعَذٰابَ»: «اگر به جرم آنچه کرده‌اند» از نافرمانی‌ها؛ که کفرومجادله وروی‌گردانی ازجمله آنهاست «آنان را مؤاخذه می‌کرد، قطعا در عذابشان تعجیل می‌نمود» چرا که سزاوار این تعجیل بودند ولی چنین نمی‌کند.

سنّت الهی مهلت دادن به گنهکاران است و سنتش بر این جاری است که ستمگر را مهلت بدهد ولی ظالمان وستمگران به یاد داشته باشند که: درمورد آنان اهمال صورت نه خواهد گرفت. مهلت دادن و تأخیر در عذاب، از نشانه‌های لطف الهی است.او بردبار است و به شتاب مجازات نمی‌کند. « بَلْ لَهُمْ مَوْعِدٌ لَنْ یَجِدُوا مِنْ دُونِهِ مَوْئِلاً»: بلکه برای کفار وعده‌گاه روز قیامت را قرار داده است که در آن بر اعمال خود محاسبه می‌شوند؛ هیچ برگرداننده‌ای برای آن روز نیست و نه هم از آن گریز و گزیری وجود دارد.

آنان موعدی در دنیا دارند، و در آن چیزی از عذاب گریبانگیرشان میشود. وطوریکه در آیۀ مبارکه بیان شد، موعدی نیز در آخرت دارند و در آنجا حساب وکتابشان به تمام وکمال داده می‌شود. آنان ستمکرده‌اند و مستحق عذاب یا هلاک همچون پیشینیان شده‌اند.

ولی قابل یاد آوری است که: گنهکاران ازمهلت‌دادن‌های الهی نباید بخودمغرورشوند، چون موعد آن تمام ونوبت قهری می‌رسد که درآن صورت هیچ راهی برای نجات وفرار آنان باقی نمی ماند.

وَتِلْكَ الْقُرَى أَهْلَكْنَاهُمْ لَمَّا ظَلَمُوا وَجَعَلْنَا لِمَهْلِكِهِمْ مَوْعِدًا ﴿٥٩﴾

و این شهرهایی است که چون [اهلش] ظلم کردند ، هلاک کردیم، و برای هلاکتشان وعدۀ مقرر کردیم.(۵۹)

از حوادثی تاریخی و سرگذشت پیشینیان باید درس گرفت. که با تمام وضاحت به این حقیقت برسیم که: رمز بدبختی و هلاکت مردم، ناشی ازعملکرد ظالمانه‌ی خودشان است. طوریکه در آیۀ مبارکه آمده است:«وَ تِلْکَ اَلْقُریٰ أَهْلَکْنٰاهُمْ لَمّٰا ظَلَمُوا» خداوند متعال مردم این شهرهای مجاور شما، مانند شهرهای قوم هود، صالح، لوط و شعیب را وقتی ظلم وستم کردند آنها را نابود کردیم.

قهر الهی از روی حکمت بوده و دارای زمانی خاص است.و اگرظالمان را در رفاه و آسایش دیدید، نباید مأیوس شوید، آنان هم مهلتی دارند. طوریکه می فرماید: «وَ جَعَلْنٰا لِمَهْلِکِهِمْ مَوْعِداً» و برای عذاب‌شان وقت معین و میعادی مقرر داد و چون آن وقت مقرر فرا رسید، بدون اینکه موعد اش پس ویا پیش شود، آنان را گرفتار عذاب ساخت. پس آیا این تکذیب کنندگان لجوج پند و عبرت نمی‌گیرند؟ آیه مبارکه وعید و تهدید است برای کفار قریش.

ابن کثیر گفته است: یعنی ای مشرکان! برحذر باشید که به مصیبت آنها گرفتار نشوید. در حقیقت شما بزرگترین و با شرفترین پیامبر را تکذیب کرده‌اید. و شما در نظر ما از آنها بزرگتر و مهمتر نیستید، پس از عذاب و تهدید ما بترسید.(مختصر ابن کثیر ۴۲۶/۲)

ketabton.com - The Digital Library

خوانندگان محترم!
در آیات قبلی از قصه ی یاران غار و سه مثال گویا و نمونه سخن گفت، تا حقیقت بیشتر روشن و ثابت گردد که عزت و سرافرازی و مرتبه ی والا به فراوانی مال و منال و اطرافیان و قدرت مؤقت و زور و تزویر نیست؛ بلکه به عقیده و ایمان پایدار و واقعی است.
اینک در آیات (60 الی 74) نیز از سرنوشت موسی و بنده ی صالح بحث بعمل آمده وياد آور می شوند که موسی با وجود دانش گسترده و فراوان، باید متواضعانه نزد او کسب دانش کند و برخی رموز را بیاموزد.

وَإِذْ قَالَ مُوسَى لِفَتَاهُ لَا أَبْرَحُ حَتَّى أَبْلُغَ مَجْمَعَ الْبَحْرَيْنِ أَوْ أَمْضِيَ حُقُبًا ﴿٦٠﴾

و (بیاد بیاور) هنگامی را که موسی به جوان (همراه) خود (یوشع بن نون) گفت: به سفر خود ادامه می‌دهیم تا اینکه به محل جمع شدن دو بحر برسم، یا اینکه مدت دراز را می پیمایم.(۶۰)

«فَتَاهُ»: خادم خود. فَتی به معنی جوان است که محض احترام خطاب به خدمتگذار گفته می‌شود. واستعمال این کلمه به جای غلام وپسر، نشانه‌ی ادب، مهربانی و نام نیك است.
وهدف از «فتاه» درآیهٔ مبارکه،«یوشع‌بن نون» است که مصاحب و ملازم حضرت موسی در آن سفر بوده است.

یوشع بن نون:

یوشع بن نون؛ نواسه افراهم (یا افرائیم) فرزند یوسف علیه السلام است.
نام اصلی اودربدو هوشع بود ولی موسی علیه السلام او را یوشع نامید. او جزء ۱۲ نفری بود که موسی علیه السلام او را برای بازرسی سرزمین موعود فرستاد و پس از بازگشت به همراه کالب بن یوفنا تنها کسانی بودند که برای فتح سرزمین موعود اعلام آمادگی کردند ولی بنی‌اسرائیل حاضر به جنگ و حمله به آن سرزمین نشدند. بعد از مرگ موسی، یوشع جانشین او شد و حمله اسرائیلیان به کنعان را رهبری و بعد از آن، سرزمین‌ها را میان اسباط تقسیم کرد.
بعد از وفات موسی و هارون علیهما السلام، یکی از پیغمبران بنی اسرائیل (یوشع بن نون) سرپرستی بنی اسرائیل را بعهده گرفت. یوشع آنها را وارد فلسطین (سرزمین مقدس) نمود زیرا قبلاً در زمان موسی بدان وعده داده شده بودند. یوشع بن نون تا زمانیکه وفات یافت، مسئولیت رهبری قوم خویش را بعهده داشت.هکذا مطابق روایت ابن کثیر که: « وقد اتفق أهل الكتاب على نبوته عليه السلام.» که یوشیع بن نون نبی بود.
در حدیث آمده است: الإمام أحمد عن أبی هریرة قال: قال رسول الله صلى الله عليه وسلم : إن الشمس لم تحبس لبشر إلا ليوشع ليالي سار إلى بيت المقدس.
همچنان ابن کثیر في البداية والنهاية:می نویسد: ولما استقرت يد بني إسرائيل على القدس استمروا فيه وبين أظهرهم نبي الله يوشع يحكم بينهم بكتاب الله التوراة حتى قبضه الله إليه وهو ابن مائة وسبع وعشرين سنة، فكان مدة حياته بعد موسى سبعا وعشرين سنة.
بعد از وفات یوشع مسئولیت رهبری آنها به مدت 356 سال به قضاتی از آنها واگذار گردید. این مقطع زمانی را دوران حکومت قُضات می‌نامند.
مؤرخان مرگ او را در ۱۱۰ سالگی نوشته‌است. یوشع از شخصیت‌های مورد احترام مسلمین زیرا مسلمانان او را همراه موسی در سفر به آخر جهان و دیدار با خضر می

ketabton.com - The Digital Library

داند .
قابل تذکر است که همه ساله دهم ماه نیسان به مناسبت عبور بنی‌اسرائیل از رود اردن به رهبری یوشع، در اسرائیل تعطیل رسمی است.

«لَا أَبْرَحُ حَتَّى أَبْلُغَ مَجْمَعَ الْبَحْرَيْنِ »:

«لاَ أَبْرَحُ»: پیوسته راه می‌روم. همیشه در طلب خواهم بود (یوسف / 80).

«مَجْمَعَ الْبَحْرَيْنِ»: محلّ تلاقی دو بحر. در قرآن عظیم الشأن این محلّ روشن نشده است، لیکن مفسّران گفته‌اند: مراد از آن محلّ اتّصال خلیج عقبه و خلیج سوئز، یا محلّ پیوند اقیانوس هند با بحرأحمر در بغاز باب‌المندب، و یا این که محلّ پیوستگی بحرمدیترانه و اقیانوس اطلس است.

«حُقُباً»: روزگاران. مدّت زیادی از زمان که آن را هفتاد و هشتاد سال تخمین زده‌اند. جمع آن أَحْقاب است (نبأ / 23).

خواننده محترم!

قبل از همه باید یادآور شدکه: کلمه‌ی «موسی» بصور ت کل (136) بار در قرآن عظیم الشأن مورد استعمال قرار گرفته است.

مبحث موسی علیه السلام که دراین بخش از آیات متبرکه سورهٔ کهف مورد بحث قرار می گیرد، ذکر چند مطلب را ضروری می دانم.

قرآن عظیم الشأن؛ تأریخی دقیقی را مشخص نفرموده است که این حلقه از زندگانی موسی علیه السلام در کدام زمان به وقوع پیوسته است. آیا این واقعه زمانی واقع شده استکه موسی علیه السلام در مصر بوده است و هنوز بنی‌اسرائیل را ازمصر بیرون نبرده است یا پس ازکوچ ایشان از مصر پیش آمده است؟ پس از خروج از مصرکی روی داده است: آیا پیش از اینکه آنان را به سرزمین مقدس برساند، یا پس از اینکه آنان را بدانجا رسانده است و ایشان در برابر سرزمین مقدس ایستاده‌اند و بدانجا وارد نمی شوند چون در انجا مردمان مقتدر و قدرتمندی هستند؟ یا این واقعه پس از رفتن به بیابان برهوت و پخش و پراکنده شدن ایشان بوده است!

همچنین قران عظیم الشأن چیزی از عبد صالح و بنده شایسته نمی‌گوید، انکسی‌که با موسی ملاقات داشته است. او چه کسی است؟ نام او چیست؟ آیا او پیغمبری بوده است؟ یا فرزانه و دانشمندی بوده است؟ یا ولی بوده است: روایتهای زیادی از ابن‌عباس و از دیگران درباره این داستان ذکر شده است. ما کوشش خواهیم کرد تا در این داستان صرف به ایات قرانی در زمینه بسندکنیم.

باید گفت که این سومین قصه وداستانی در این سورهٔ مبارکه می باشد. موسی و یوشع فرزند نون، پیوسته راه پیمودند و چون به محل تلاقی دو بحررسیدند، پیش صخرهٔ نشستند و سرهای خویش را گذاشته به خواب رفتند. موسی به یوشع سفارش کرده بود تا ماهی‌ای را با خود به عنوان توشهٔ راه با خود بگیرد، یوشع ماهی را در زنبیلی گذاشته بود، بناگاه آن ماهی به اذن خداوند متعال زنده شده از زنبیل به بحر پرید و شناکنان دربحر برایش راهی مانند طاق باز گشوده می‌شد. یوشع نظاره‌گر این صحنه بود ولی چون موسی از خواب بیدار شد او فراموش کرد تا موضوع زنده شدن ماهی را به وی خبر دهد، پس به راه افتادند:

مجمع البحرین:

مجمع البحرین بمثابه اولین محل ومکان دیدار حضرت موسی علیه السلام با عبد

ketabton.com - The Digital Library

صالح ذکر شده است. ولی از نظر جغرافیایی این مکان دقیقا کجاست؟

- برخی از مفسران می نویسند که: مراد از بحرین، بحر اُردن و بحر قلزم یعنی محل تلاقی خلیج سویس با خلیج عقبه است.
- تعدادی دیگری از مفسران بدین باور اند که: مجمع‌البحرین، محل تلاقی بحر روم و اقیانوس اطلس در تنگه جبل الطارق روبروی طنجه است. (طنجه سومین شهر مهم مراکش و شهری در نزدیکی جبل‌الطارق بین بحر مدیترانه و اقیانوس اطلس در مراکش).
- در تفسیر«التحریر و التنویر» تألیف محمد الطاهر بن عاشور می نویسد که مجمع البحرین درسرزمین فلسطین و به قول صحیح تر محل وارد شدن رود اردن به بحریه طبریه، رود بزرگی است، که به بحر الجلیل شهرت دارد. وحضرت موسی علیه السلام بعد از یک شبانه روز پیاده روی به آنجا می رسد پس مکان بسیار دوری از اقامتگاه موسی و بنی اسرائیل نمی باشد.
- دانشمندی به نام عماد مهدی عضو انجمن باستان شناسان عرب تاکید می نماید که محل ملاقات موسی و عبد صالح که مجمع البحرین نامیده می شود در منطقه ای به اسم (رأس محمد) واقع در شرم الشیخ – سینا است، رأس محمد جایی است که دو خلیج العقبه و سویس در یک دریا و آن هم دریای سرخ جمع می شوند.

کلمه «مجمع» در علم لغت شناسی عربی به جمع شدن چیز های متفرق در یک جا گفته می شود با این توصیف مجمع البحرین از نظر جغرافیای فقط می تواند رأس محمد باشد چرا که دو خلیج مذکور در یک دریا جمع می شوند.

اگردقیق تر بررسی کنیم کلمه التقاء مثل:**«مَرَجَ الْبَحْرَيْنِ يَلْتَقِيانِ»**. ترجمه:(دو دریا را در کنار هم روان کرده و مجاور یکدیگر قرارداده است) با کلمه اجتماع و مجمع فرق می کند التقاء به معنای برخورد و اجتماع به معنای جمع شدن دریک جا است همچون برخورد دو دریای مدیترانه و اقیانوس اطلس نزدیک تنگه جبل الطارق یا برخورد خلیج بحرین و خلیج عربی اینها دو خلیج هستند که با هم برخورد می کنند اما در یک بحر یا یک اقیانوس جمع نمی شوند چنان که خلیج عقبه و خلیج سویس دربحراحمر جمع شده اند.

- مؤلف تفسیر کشاف محمود بن عمر زمخشری می نویسد: یکی از عجیب شگفت انگیز ترین تفسیر ها این است که گفته اند: مراد از «بحرین ـ دو بحر»، موسی و خضر هستند،زیرا آنان در برخورداری از دانش مانند دوبحر از علم هستند.

داستان موسی وخضر:

در حدیثی امام بخاری و مسلم از أبی بن کعب (رض) آمده است: شنیدم که پیامبرصلی الله علیه وسلم می‌فرماید: موسی در میان بنی اسرائیل مشغول سخنرانی بود که از او پرسیده شد: عالم‌ترین مردم کیست؟ در جواب گفت: من! اینجا بود که خداوند عزوجل او را معاقبه کرد زیرا علم این مسئله را به خداوند متعال ارجاع نکرده بود، لذا بر او وحی فرستاد که ای موسی! من بنده‌ایی دارم در مجمع البحرین که از تو عالم‌تر است، موسی فرمود: پروردگارا! چگونه می‌توانم به او برسم؟ خداوند جل و علا فرمود: ماهی‌ای را

ketabton.com - The Digital Library

برداشته در زنبیلی قرار ده و پا در راه بگذار پس هر جا که ماهی را گم کردی، آن بنده ام همانجاست.

ابن عباس (رض) می‌گوید: وقتی که موسی و قومش به سرزمین مصر رسیدند، آنها را وارد شهر کرد. پس از اینکه در آن دیار سکنی گزیدند، خداوند عزوجل به موسی علیه السلام امر نمود که نعمتهای خداوند را به قومش یادآور شود، موسی علیه السلام قومش را مورد خطاب داد و نعمتهای خداوند را که بر آنان ارزانی داشته بود یادآور شد از جمله نعمت نجات از دست فرعون و بهلاکت رسیدن دشمنانشان و بدست آوردن سرزمین فرعون و فرعونیان، سپس فرمود: خداوند با پیامبرتان سخن گفته و او را برای خود برگزیده است و محبت او را دل بندگانش نهاده، و آنچه را که از خداوند خواسته اید به شما عنایت نموده است و شما را بر سائر بندگانش برتری داده‌است، و به شما بعد از ذلت عزت داد و بعد از جهل و نادانی تورات، شخصی از میان قومش برخاست و گفت: آنچه را که گفتی می‌دانیم، حال بگو: ای نبی خدا آیا کسی عالمتر از تو بر روی زمین هست؟ موسی علیه السلام فرمود: خیر، و خداوند هم از اینکه موسی علیه السلام دانستن چنین موضوعی را به خداوند عزوجل نسبت نداده است وی را معاتبه نمود.(سرزنش کردن. ملامت کردن) و جبریل علیه السلام را نزد موسی علیه السلام فرستاد تا به وی بگوید: که ای موسی چه می‌دانی که من علم و دانش خود را کجا می‌نهم؟ بله ای موسی؛ من بنده ایی دارم در مجمع البحرین که از تو عالمتر است.

امام قرطبی می‌گوید: علماء دربارۀ این جمله که او از تو داناتر است می‌گویند: یعنی: داناتر به احکام تفصیلی یک واقعه و حکم یک مسئله معین، نه مطلق اعلمتر بودن، به دلیل این گفته خضر علیه السلام به موسی علیه السلام: ای موسی! خداوند به تو علمی آموخته که من آنرا نمی‌دانم، کما اینکه به من علمی آموخته که تو از آن بی خبری، پس بنابراین گفته که هر یکی از دیگری داناتر است صحت دارد ولی نسبت به آنچه که هر یکی می‌داند و دیگری از آن بی خبر است، موسی علیه السلام چون این سخن بشنید، نفس پاک و همت عالیش مشتاق شد تا آنچه را که نمی‌دانست بداند و با کسی که گفته شده بود: وی عالمتر از توست ملاقات کند، و عزم جزم نمود وازبارگاه خداوندی عاجزانه خواست تا چگونه رسیدن به او را به وی بگوید، و خداوند نیز به وی دستور داد برای رسیدن به آن بنده صالح باید رخت سفر ببندد، وهمچنین به موسی گفته شد: تا با خود ماهی برشته‌ای درسبدی با خود بردارد، و هر جا که ماهی زنده شد و آنرا گم کرد آن فرزانه را آنجا خواهد یافت، موسی نیز چنین کرد وخدمتکار نوجوانش را برداشت ومشتاقانه ومجتهدانه پا به راه نهاد و چنین فرمود:**«لَآ أَبۡرَحُ حَتَّىٰٓ أَبۡلُغَ مَجۡمَعَ ٱلۡبَحۡرَيۡنِ أَوۡ أَمۡضِيَ حُقُبٗا»** [الكهف: 60]. «از پا نخواهم نشست تا اینکه به مجمع ابحرین برسم یا سالها عمردر طلب بگذارنم».(داستان موسی و خضر نوشته :شیخ سعید عبدالعظیم (جدی، 1394 شمسی، ربیع الأول 1437 هجری)

دروس حاصله از آیۀ مبارکه:

- هجرت وسفر برای کسب علم، تأریخی بس طولانی دارد.
- طالب علم باید سراغ عالم برود، نه آنکه به انتظار عالم بنشیند. «لا أَبْرَحُ» یعنی تا رسیدن به عالم، دست از جستجو بر نمی‌دارم. بناً موسی علیه السلام برای گوش فرادادن به سخنان خِضر و افزودن علمش رنج سفر بجان خرید و رخت سفر بر

ketabton.com - The Digital Library

بست، و طوریکه این راه و رسم صالحین است.

- در طلب علم و عالم، اگر عمری جستجو کنیم هنوز هم کم است.
- تحصیل علم پایان و حدّی ندارد. پیامبری چون موسی نیز برای فراگیری علم باید آماده‌ی سفر طولانی شود.

امام قرطبی می‌گوید: از داستان موسی علیه السلام وخضر معلوم می شود که: عالم برای ازدیاد علم و معرفتش رخت سفر ببندد و در این راه می‌تواند از یار و خادمی طلب کمک کند، و فرصت دیدار با علماء و فضلاء را غنیمت شمارد اگر چه خانه و کاشانه آنها دور باشد، روش و سنت گذشتگان صالح و نیکوکار چنین بوده است. و بسبب سفر است که مسافران به بهره و سود برتر نائل می‌شوند و به سعی کامیابی دست می‌یابند و قدمهایشان در علم راسخ و شهره وصیت شان بر زبانها می‌افتد و به اجر و پاداش و عزت کرامت می‌رسند.

- امام سیوطی در کتاب (الإكليل في أحكام التنزيل) می‌گوید: از این آیه اینگونه استنباط می‌شود که همراه بردن دوست و خادم به سفر اشکالی ندارد و همچنین استحباب سفر برای طلب علم و افزودن عالم به علم خود و تواضع متعلم در مقابل کسی که از او چیزی را فرا می‌گیرد گرچه که در مقابل خود از رتبه و مقام کمتری برخوردار باشد.

این آیه درسی است بزرگ برای معلمان و متعلمان، که معلمان باید شایسته‌ترین شاگردان خود را به صحبت خود برگزینند و متعلمان باید از صحبت و خدمت معلم سرنپیچند.

- ودر اخیر باید گفت :همسفر جوانمرد کسی است که تا پایان سفر همراه انسان باشد.

فَلَمَّا بَلَغَا مَجْمَعَ بَيْنِهِمَا نَسِيَا حُوتَهُمَا فَاتَّخَذَ سَبِيلَهُ فِي الْبَحْرِ سَرَبًا ﴿٦١﴾

هنگامي كه به محل جمع شدن آن دو بحررسيدند ماهي خود را (كه براي تغذيه همراه داشتند فراموش كردند ،پس ماهی آب را شگافته راهش را در بحر پيش گرفت. (٦١)

در ادامه داستان حضرت موسی علیه السلام ویوشیع بن نون آمده است:

«فَلَمّا بَلَغا مَجْمَعَ بَيْنِهِما نَسِيا حُوتَهُما»: موسی و یوشع بلا وقفه به سفرخویش ادامه دادند، وزمانیکه به محل تلاقی دوبحر(مجمع البحرین) رسیدند ،پیش صخرۀ نشستند و سرهای خویش را گذاشته به خواب رفتند. موسی به یوشع سفارش کرده بود تا ماهی‌ای را با خود به عنوان توشۀ را برگیرد، یوشع ماهی را در زنبیلی گذاشته بود که به اذن پروردگار یکباره زنده شد.

مفسیر تفسیر صفواة التفاسیر می نویسد: روایت شده است که الله متعال به موسی وحی کرد یک ماهی را بردارد و آن را در زنبیل بگذارد، پس در هر جا ماهی ناپدید شد همانجا آن مرد صالح قرار دارد.

«فَاتَّخَذَ سَبِيلَهُ فِی اَلْبَحْرِ سَرَباً(61)»: ماهی بعد از اینکه زنده شد از زنبیل به بحرپرید و شناکنان دربحر برایش راهی مانند طاق باز گشوده می‌شد. وبه اصطلاح راه خود را در بحر پیش گرفت.

رفتن ماهی را دربحربه «نقب» تشبیه گردیده است، زیرا آن ماهی آب را چنان می شکافت که آب از دوسویش مانند طاقی بالا آمده و به فرمان خداوند متعال جامد شده بود،

ketabton.com - The Digital Library

گویی او در آب نقب می‌زد و راه می‌پیمود.
مفسران می نویسند: ماهی کباب شده بعد از اینکه به اِذن خداوند متعال زنده شد، از زنبیل پرید و به بحر رفت و خدای متعال جریان آب را بر ماهی متوقف کرد. و به صورت یک طاق درآمد آنگاه آب در اطراف ماهی یخ بست. و آن هم یکی ازمعجزات درخشان الهی بود که به موسی ارائه داد.
جمهور مفسرین می‌گویند که: ماهی وقتی از سبد بیرون پرید و داخل بحر شد و اثر راهی که در بحرطی کرد، خالی باقی ماند و موسی علیه السلام همین راه ماهی را تعقیب کرد تا اینکه به جزیره‌ای در بحر رسید و در آنجا با خضرعلیه السلام ملاقات نمود، و ظاهر روایات و آنچه از کتاب [قرآن] بر می‌آید این است که موسی و خضر بر کناره دریا به هم رسیدند.
و این گفته که: «نَسِيَا حُوتَهُمَا 61 کهف » یعنی: «آن دو، ماهي خود را فراموش کردند»، ولی در واقع نسیان از طرف همراه موسی؛ بود، و گفته شده که: منظور این که فراموش کرد که موسی علیه السلام را از آنچه که مشاهده کرده بود باخبر سازد، نسبت دادن نسیان به هر دو بخاطر همراهی آن دو با هم بود، در روایت بخاری آمده است: «فَقَالَ لِفَتَاهُ لاَ أُكَلِّفُكَ إِلاَّ أَنْ تُخْبِرَنِى بِحَيْثُ يُفَارِقُكَ الْحُوتُ. قَالَ مَا كَلَّفْتَ كَثِيرًا» «به خدمتکارش گفت: فقط از تو می‌خواهم هر گاه دیدی که ماهی را گم کرده‌ای مرا باخبر ساز، همراه موسی ؛ گفت: این که در خواست سنگینی نیست».
در ادامه روایت می‌گوید: زمانی که او در سایه تخته سنگی در جایی که زمین تر بود ناگاه ماهی به حرکت در آمد و موسی؛ در آن هنگام در خواب بود [همراه موسی؛ با خود] گفت: موسی؛ را الآن بیدار نمی‌کنم [تا خود بیدار شود] و وقتی بیدار شد و فراموش کرد که موسی علیه السلام را از موضوع باخبر سازد، ماهی غلطان غلطان خود به بحر رسانید و خداوند هم راهی را که ماهی با شکافتن آب در پیش گرفته و رفته بود بر همان حالت نگه داشت گویا نقشی بر سنگ است.
و در روایتی آمده: و خداوند راه شکافته شده ماهی را محفوظ نگهداشت بمانند ریسمانی، و وقتی موسی علیه السلام بیدار شد رفیقش فراموش کرد قصه ماهی را به موسی؛ بگوید، و آن دو بقیه آن روز و آن شب را به راه خود ادامه دادند. روز بعد که شد موسی به خادمش گفت:«فَلَمَّا جَاوَزَا قَالَ لِفَتَىٰهُ ءَاتِنَا غَدَآءَنَا لَقَدْ لَقِينَا مِن سَفَرِنَا هَٰذَا نَصَبًا ٦٢﴾ [الكهف: 62]. یعنی: «موسی به آن جوان گفت: غذای چاشت ما را بیاور که ما در این سفر رنج و سختی فراوان کشیده‌ایم».

فَلَمَّا جَاوَزَا قَالَ لِفَتَاهُ آتِنَا غَدَاءَنَا لَقَدْ لَقِينَا مِنْ سَفَرِنَا هَذَا نَصَبًا ﴿٦٢﴾

پس هنگامی که (از آنجا) گذشتند،(موسی) به جوان (خدمتکار) خود (یوشع) گفت: نان چاشت ما را بیار که به راستی در این سفر ما رنج زیاد دیده‌ایم.(۶۲)
زمانیکه موسی علیه السلام با جوان خدمتکارش ازآن محل یعنی «مجمع البحرین» که میعادگاه ملاقات موسی وخضر علیهماالسلام قرار داده شده بود ، گذشتند، موسی به جوان خود: گفت : آن ماهی بریان‌شده را بیاورد تا تناول کنیم :**«لَقَدْ لَقِينَا مِنْ سَفَرِنَا هَٰذَا نَصَبًا »** همانا در این سفر سختی و خستگی زیادی را تحمل کردیم؛ چرا که بعد از این که صخره را ترک نمودند، تمام شب و قسمتی از روز را راه رفتند.

ketabton.com - The Digital Library

جای تعجب دراینست که: موسی تا از آن مکان مقرر نگذشت، در آن سفر احساس خستگی نکرد ولی همینکه از آنجا گذشت، به فرمان خداوند متعال احساس خستگی نمود.

توشهٔ راه برداشتن با توکل منافات ندارد:

موسی علیه السلام درسفرش ماهی‌ای را در سبدی با خود برداشت، و در این دلیلی است برای برداشتن توشه درسفر، واین فعل موسی علیه السلام است، با وجود توکل و شناختی که به خدا داشت توشه راه اش نیز با خود برداشت.

در صحیح بخاری آمده است: «مردمی از أهل یمن به قصد حج می‌رفتند ولی توشه راه را بر نمی‌داشتند ومی‌گفتند: ما توکل می‌کنیم، و وقتی که [مکه] می‌رسیدند برای رفع مایحتاج وضروریات خویش دست به گدای می زدند، این بود که خداوند این آیه را نازل کرد: «وَتَزَوَّدُواْ فَإِنَّ خَيۡرَ ٱلزَّادِ ٱلتَّقۡوَىٰ» [البقرة: 197]. یعنی: «توشه راه بردارید و بهترین توشه هم تقوی و خداترسی است».

منظور از خستگی در این آیه یعنی: گرسنه شدیم، از زبان موسی علیه السلام می فرماید:«ءَاتِنَا غَدَآءَنَا لَقَدۡ لَقِينَا مِن سَفَرِنَا هَٰذَا نَصَبٗا» [الكهف: 62]. عنی: «غذای چاشت مارا بیاور که از سفرمان خسته شدیم».

و همچنین دراین آیه دلیلی است برای باخبر ساختن دیگران به رنج و زحمت و گرسنگی و تشنگی و مریضی که انسان به آن دچار می‌شود، و این با رضایت و تسلیم شدن در برابر تقدیر خداوندی منافات ندارد به شرطی که از روی ناراحتی اظهار نارضایتی نباشد.

و حقیقت توکل یعنی: اعتماد قلبی بر خداوند در به دست آوردن آنچه که مایه سود بندگان در دین و دنیا و دفع ضرر دینی و دنیوی، و در کنار این اعتماد، باید اسباب آنرا نیز فراهم کند، وإلا خلاف امر شرع و حکمت عمل کرده است، و نباید انسان عجز و ناتوانی خود را توکل و نه توکلش را عجز بحساب بیاورد، زیرا برنداشتن اسباب قدح و عیب بر شریعت و اعتقاد است و با توحید منافات دارد، و ما به اندازه گرسنگی و تشنگی که داریم می‌خوریم و می‌نوشیم تا تشنگی و گرسنگی را از خود دور کنیم، و هر دو از تقدیرات خداوندی است.

و برداشتن اسباب در کل امری است فطری و ضروری که کسی چاره‌ای جز آن ندارد حتی چهارپایان، بلکه نفس توکل کردن یعنی برداشتن اسباب آنگونه که خداوند عزوجل می‌فرماید:«وَمَن يَتَوَكَّلۡ عَلَى ٱللَّهِ فَهُوَ حَسۡبُهُۥٓ»[الطلاق: 3]. یعنی: «هر کس بر خدا توکل کند خداوند برای او کافی است».

انسان با توکل به الله سبحانه و تعالی از کارهای مکروه و ناپسند دوری می‌کند و برخی از علماء توکل را به سببی از أسباب مانند خاموش کردن چراغ و بستن دروازه، تفسیر کرده و گفته‌اند: عملت اینجا باشد و نظرت به سوی آسمان و بدان که خالق سبب، قادر است که آنرا از کار بیندازد، و برای تحقق هدف نیازمند فضل بزرگ خداوند هستیم.

قَالَ أَرَأَيْتَ إِذْ أَوَيْنَا إِلَى الصَّخْرَةِ فَإِنِّي نَسِيتُ الْحُوتَ وَمَا أَنْسَانِيهُ إِلَّا الشَّيْطَانُ أَنْ أَذْكُرَهُ وَاتَّخَذَ سَبِيلَهُ فِي الْبَحْرِ عَجَبًا ﴿٦٣﴾

به یاد داری، هنگامی که (برای استراحت) به کنار آن تخته سنگ پناه بردیم، من (در آنجا) ماهی را فراموش کردم؛ وجز شیطان کسی آن را از یاد من نبرد، و ماهی به طور

ketabton.com - The Digital Library

عجیب راه خود را در بحر پیش گرفت.(۶۳)
«یوشع بن نون» به موسی علیه السلام گفت: آیا به یاد داری وقتی که به صخره که در محل مجمع‌البحرین قرار داشت، نشستیم وتکیه کرده آرام گرفتیم. یوشع قصداً ازآن صخره نام برد زیرا یادآوری آن متضمن تعیین بیشتر آن مکان بود، ماهی زنده شد و از زنبیل به بحر پرید، و من (پریدن) ماهی (به بحر) رافراموش کردم وقتی بیدار شدی آن را به تو بگویم و کسی جز شیطان آن را از یاد من نبرد، شیطان بود که با وسوسه خویش از یاد من برد که تو را از داستان عجیب و غریب آن ماهی آگاه کنم که چگونه زنده شد و به بحر پرید، و (در کمال) شگفتی ماهی راه خود را دربحر پیش گرفت (و رفت).
«وَ مٰا أَنْسٰانِيهُ إِلاَّ اَلشَّيْطٰانُ أَنْ أَذْكُرَهُ» شیطان از یادم برد که داستان عجیب آن را به تو بگویم.
به این ترتیب، یوشع عذر خود را در فراموشی‌اش از یادآوری آن امر، به موسی علیه السلام اعلام کرد. شیاطین، مانع ملاقات و همراهی موسی وخضرها هستند و به همین دلیل همراه موسی را به فراموشی انداختند.
«وَ اِتَّخَذَ سَبِيلَهُ فِي اَلْبَحْرِ عَجَباً (63)» و در اوج نا باوری و تعجب ماهی راهش را به سوی بحر در پیش گرفت، آن جوان از کار ماهی در شگفت است؛ زیرا ماهی کباب شده دوباره زنده شد و به بحر رفت.

شیطان دشمن مصلحت انسان است:

دراین شکی نیست که: شیطان دشمن قسم خورده انسان است که غالباً ما انسانها از او غافل هستیم، در صورتی که شیطان از آن روزی که به سبب سجده نکردن به آدم از مقامی که رسیده بود به پایین افتاد، قسم یاد کرد که تمام بنی آدم به جز یک عده از آن‌ها را منحرف کند و همین کار را هم کرد.
خداوند سبحان و تعالی در بسیاری از آیات ما را از فتنه ها ودشمنی های رنگا رنگ شیطان برحذر داشته و هشدار می‌دهد که شیطان یک دشمن خبیث، نیرومند و جدی انسان است و البته مسلط برما نیست، ولی اگر کسی راه را برای او باز کند، وزمینه نفوذ را برای اش مساعد سازد ، شیطان هم بر او مسلط می‌شود. سلطنت و حاکمیت شیطان بر کسانی است که از او متابعت می‌کنند. خداوند متعال می‌فرماید که شیطان دشمن شماست و شما هم او را دشمن بدارید.

راه‌های فریب شیطان:

درمورد اینکه شیطان ما را از چه راهی فریب می‌دهد؟ باید گفت: طوریکه خداوند متعال می‌فرماید که ای بنی آدم مگر ما با شما عهد و میثاق نبستیم که عبادت شیطان را نکنید و خدا را عبادت کنید؟ پس چه شده است که از شیطان اطاعت می‌کنید؟ اگر ما این دوسیه دشمنی شیطان با انسان را باز کنیم و آن را با دقت مطالعه نمایم در خواهیم یافت که دین دشمن قسم خورده چه نیرنگ‌هایی علیه ما دارد، چه توطیه ها وپلان های را بکار می بنددکه؛ ما را فریب دهد.
دسایس وتوطیه های شیطان نه تنها در آیات قرآنی وأحادیثی نبوی بلکه از طریق قصص و حکایت‌های مختلف و عبرت‌های دیگران آن را به ما متذکر شده‌اند که شیطان دشمن قسم خورده انسان است که از راه‌های مختلف انسان را اغوا و گمراه می‌کند.

ketabton.com - The Digital Library

خداوند متعال در آیه ششم سوره مبارکه فاطر با اشاره به دشمنی شیطان می‌فرماید «إِنَّ الشَّيْطَانَ لَكُمْ عَدُوٌّ فَاتَّخِذُوهُ عَدُوًّا إِنَّمَا يَدْعُو حِزْبَهُ لِيَكُونُوا مِنْ أَصْحَابِ السَّعِيرِ؛ در حقیقت شیطان دشمن شماست شما نیز او را دشمن گیرید او فقط دار و دسته خود را می خواند تا آنها از یاران آتش باشند.»؛ همچنین خداوند متعال در آیه ۶۰ سوره مبارکه یس به بنی‌آدم هشدار می‌دهد و می‌فرماید «أَلَمْ أَعْهَدْ إِلَيْكُمْ يَا بَنِي آدَمَ أَنْ لَا تَعْبُدُوا الشَّيْطَانَ إِنَّهُ لَكُمْ عَدُوٌّ مُبِينٌ؛ ای فرزندان آدم مگر با شما عهد نکرده بودم که شیطان را مپرستید زیرا وی دشمن آشکار شماست.»

از ابتدای تا انتهای قرآن بحث خطر شیطان بیان شده است. از اوایل قرآن که سوره بقره باشد، قصه شیطان و سجده نکردن او به انسان بیان شده است و تا آخرین کلمه در قرآن که سوره ناس است، باز این خطر شیطان تکرار شده است و در سوره ناس هم که پایان بخش قرآن است، قرآن خطاب به انسان می‌فرماید به پروردگار و خالق خودتان از شر شیطانی که وسوسه می‌کند، پناه ببرید حتی شیطانی که در قالب شیطان انسی است او نیز در واقع ابزار شیطان جنی است. اینکه درباره خطر شیطان درسوره های مختلفی قرآن عظیم الشأن بحث بعمل آمده است،واین همه بحث ها وهشدارها برای این است که شناخت ازشیطان برای ما انسانها بی نهایت دارای اهمیت می باشد.

خواننده محترم!

شیطان خبیث و متکبر است و این کبر شیطان او را به این وضع انداخت و از درگاه خدا رانده شد. از این جهت در بعضی از روایات آمده است که اگر شیطان شما را در نماز وسوسه کرد و شما مقاومت و به این وسوسه توجه نکنید تا وسوسه‌اش دفع شود، چون شیطان که این وسوسه را در دل شما انداخته خودش متکبر است که اگر یک بار یا دو بار حرف او را گوش نکردید، شیطان به خاطر تکبری که دارد،مطمین باشید که دیگر پشت شما را رها می کند.

قَالَ ذَٰلِكَ مَا كُنَّا نَبْغِ فَارْتَدَّا عَلَىٰ آثَارِهِمَا قَصَصًا ﴿۶۴﴾

موسی گفت: این [جای فراموش کردن ماهی] همان است که ما می‌خواستیم، پس جستجو کنان نقش پای خود را گرفته و بازگشتند.(۶۴)

موسی گفت: این همان چیزی است که من در پی طلبش بودم زیرا از دست رفتن ماهی نشانه‌ای برایم بر محل وجود مرد صالح قرار داده شده است .

«فَارْتَدَّا عَلَىٰ آثَارِهِمَا قَصَصاً (64)» و همینکه این نشانه آشکار شد. به همان راهی که از آن آمده بودند بازگشتند نقش قدمهای خود را تعقیب می نمودند ، تا راه را گم نکنند تا اینکه به محل صخره رسیدند.

فَوَجَدَا عَبْدًا مِنْ عِبَادِنَا آتَيْنَاهُ رَحْمَةً مِنْ عِنْدِنَا وَعَلَّمْنَاهُ مِنْ لَدُنَّا عِلْمًا ﴿۶۵﴾

پس (در آنجا) بنده ای از بندگانم (= خضر) را یافتند که از جانب خود به او رحمتی عطا کرده و علم فراوانی از نزد خود به او آموخته بودیم.**(۶۵)**

«عَبْداً»: این بنده خدا (خضر) نام داشته است ومطابق تعریف تفسیرنور«ترجمۀ معانی قرآن» باید پیغمبر بوده باشد. چرا که:

اول: خداوند متعال درباره او فرموده است :«ءَاتَيْنَاهُ رَحْمَةً مِّنْ عِندِنا». رحمت هم به معنی نبوّت آمده است (سوره زخرف آیه 32).

دوم: علم لدنی، مقتضی وحی است: «وَ عَلَّمْنَاهُ مِن لَّدُنَّا عِلْماً 65 کهف».

ketabton.com - The Digital Library

سوم: او به موسی چیزهائی آموخته است، و پیغمبر هم جز از پیغمبر کسب علم نمی‌کند.
چهارم: جمله: «ما فَعَلْتُهُ عَنْ أَمْرِي»، در آیه (82 / کهف) دلیل نبوّت است.

خواننده محترم!

به همه حال موسی و یوشع علیهما السلام مرد صالح را که خضر علیه السلام بود یافتند؛« فَوَجَدَا عَبْداً مِنْ عِبَادِنَا »یعنی نزد همان سنگی که ماهی را در آنجا گم کرده بودند، خضر علیه السّلام را دیدندوبه وی ملاقی شدند.

خداوند متعال برای خضر رحمت را با علم سودمند یکجا ساخته بود؛ رحمت نرمی و بردباری مهر و صبر را با خود داشت و علم نیرومندی، تیزبینی و فراست، و حکمتی تام و استوار را با خود برداشته بود.

در حدیث آمده است: «حضرت موسی علیه السّلام حضرت خضر علیه السّلام را در حالی یافت که لباسش را به خود پیچیده و روی زمین دراز کشیده بود. موسی گفت: السلام علیک، آنگاه خضر سر را بلند کرد و گفت: در سرزمین تو کجا و کی سلام یافت می‌شود؟ !» (تفسیرصفواة التفاسیر)

« آتَيْنَاهُ رَحْمَةً مِنْ عِنْدِنَا » خداوند متعال برای خضر رحمت را با علم سودمند یکجا ساخته بود؛ رحمت نرمی و بردباری مهر و صبر را با خود داشت.

« وَ عَلَّمْنَاهُ مِنْ لَدُنَّا عِلْماً (65)» و دانش مخصوص به خود را به او آموختیم که جز به توفیق ما دانسته نمی‌شود و آن عبارت است از: علم غیب و نهان‌ها.

دانشمندان گفته‌اند: این علم ربانی ثمره و نتیجه‌ی اخلاص و پرهیزگاری است و به «علم لدنی» موسوم است. خدا آن را به افرادی عطا می‌فرماید که بندگی او را به اخلاص انجام بدهند. و با تلاش و زحمت نمی‌توان بدان نایل آمد، باید گفت که :برخی ازعلوم، با تمرین و تجربه و آموزش به دست نمی‌آید و علم لدنّی لازم دارد، مانند علم انبیا.

در نهایت باید گفت که :«علم لدنی» بخشش و عطیه‌ای است از جانب خدای رحمان و آن را به افرادی می‌دهد که خدا نسبت به آنها نظر مخصوصی دارد.

قابل دقت وباد آوری می دانم :بالاتر از هر دانایی، داناتری است، پس انسانها نباید به علم خود مغرور شود.

همچنان باید دانست که در سیر و سفر موسی علیه السلام به طلب علم، درسی است بلیغ برای ما مسلمانان، که نباید به هیچ حال ازطلب علم دست برداریم، هرچند در آن مدارجی از کمال را پیموده باشیم. همچنین از این داستان می‌آموزیم که عالم باید در برابر کسی که از او داناتر است، متواضع باشد.

خضر نبی است یا ولی:

آن بنده مذکور در آیه: «فَوَجَدَا عَبْدًا مِّنْ عِبَادِنَآ» [الكهف: 65]. «پس یافتند بنده‌ای از بندگان ما را» نزد جمهور علماء همان خضرعلیه السلام است و از مقتضای روایات ثابت شده نیز چنین بر می‌آید.

جمهور علماء بر آنند که خضرعلیه السلام نبی است، این قول صحیح از اقوال اهل علم است، و اموری چند مؤید این نظریه است:از آن جمله این گفته خداوند درباره خضر: «ءَاتَيْنَٰهُ رَحْمَةً مِّنْ عِندِنَا وَعَلَّمْنَٰهُ مِن لَّدُنَّا عِلْمًا» [الكهف: 65]. یعنی: «او را از لطف ورحمت خود برخوردار ساختیم و هم از جانب خود به او علم لدنی (اسرار غیب الهی) آموختیم».

ketabton.com - The Digital Library

هم موسی و هم خضر از جانب خداوند علم و دانشی داشتند که هر یکی از علم دیگری ناآگاه بود، آنگونه که در حدیث آمده است، زیرا باطن و حقیقت کارهای خضر بدون وحی شدنی نیست، وإلا خضر علیه السلام از کجا می‌دانست که آن طفل زمانیکه بزرگ شود کافر می‌گردد و با کفر و طغیانش باعث رنج و زحمت والدینش می‌شود، جز این است که بوسیله وحی از چنین موضوعی باخبر شده است، و خود (خضر؛) در پایان قصه میگوید:«وَمَا فَعَلْتُهُۥ عَنْ أَمْرِي» [الكهف: 82]. «آنچه را انجام دادم از طرف خودم نبود» پس کارهایش به امر و دستور خداوند بوده است، و می‌دانیم که وحی جز بر أنبیاء و مرسلین نازل نمی‌شود .(منظور از وحی در اینجا وحی تشریعی است)

و اما درباره وحی ذکر شده در این آیه:«وَأَوْحَىٰ رَبُّكَ إِلَى ٱلنَّحْلِ» [النحل: 68]. «ما به زنبور عسل وحی کردیم».

و این آیه:«وَأَوْحَيْنَآ إِلَىٰٓ أُمِّ مُوسَىٰٓ» [القصص: 7]. «و ما به مادر موسی وحی کردیم» باید گفت که: وحی ذکر شده در این آیات یعنی الهام فطری و غریزه‌ای است. و وحی ذکر شده در این گفته خداوند:«وَإِنَّ ٱلشَّيَٰطِينَ لَيُوحُونَ إِلَىٰٓ أَوْلِيَآئِهِمْ لِيُجَٰدِلُوكُمْ» [الأنعام: 121]. یعنی: «و شیطانها به دوستان خویش القا می‌کنند تا با شما خصومت ورزند» این وحی بمعنی وسوسه است، و اما بر اولیا بدون داشتن نبوت وحی نمی‌شود.

و علماء و دانشمندان می‌گویند: وحی خداوند بر انبیاء علیهم السلام همان کلام نازل شده الله عزوجل بر پیامبران علیهم السلام است. و اما الهام شعوری است داخلی که نفس با یقین به آن به سوی نیازش سوق داده می‌شود بدون اینکه بداند این شعور و احساس از کجا آمد! و این الهام شبیه به احساس انسان به گرسنگی و تشنگی و غم و خوشی است.

و رحمت یاد شده در این گفته خداوند:«ءَاتَيْنَٰهُ رَحْمَةً مِّنْ عِندِنَا» یعنی: رحمت نبوت. و اطلاق این کلمه بر نبوت در چندین مورد در قرآن تکرار شده است. مثل این آیه:«أَهُمْ يَقْسِمُونَ رَحْمَتَ رَبِّكَ» [الزخرف: 32]. یعنی: «آیا اینها رحمت پروردگارت را تقسیم می‌کنند».

زمانی که مشرکان به نبوت آن حضرت اعتراض کردند و خود را شایسته آن دانستند و اما علم ذکر شده در این آیه:«وَعَلَّمْنَٰهُ مِن لَّدُنَّا عِلْمًا» [الكهف: 65]. یعنی علم با وحی و در چند جای قرآن تکرار شده است، مثل:«وَعَلَّمَكَ مَا لَمْ تَكُن تَعْلَمُ ۚ وَكَانَ فَضْلُ ٱللَّهِ عَلَيْكَ عَظِيمًا» [النساء: 113]. «و آنچه را نمی‌دانستی به تو آموخت؛ و همواره فضل خدا بر تو بزرگ است». و این آیه:«وَإِنَّهُۥ لَذُو عِلْمٍ لِّمَا عَلَّمْنَٰهُ» [یوسف: 68]. «و او به خاطر تعلیمی که ما به او دادیم، علم فراوانی داشت».

قَالَ لَهُۥ مُوسَىٰ هَلْ أَتَّبِعُكَ عَلَىٰٓ أَن تُعَلِّمَنِ مِمَّا عُلِّمْتَ رُشْدًا ﴿٦٦﴾

موسی به او (خضر) گفت: آیا از تو پیروی کنم به این شرط که از رشد و هدایتی که به تو آموخته شده به من بیاموزی؟(۶۶)

بعد از آنکه موسی علیه السلام با خضرعلیه السلام ، سلام و احوال پرسی به عمل اورد ، به او گفت: آیا اجازه می‌دهی همراه شما باشم تا از علم ودانشی که به شما آموخته شده است مطالبی را اقتباس کنم که در زندگی مرا راهبر باشد؟

مفسران گفته‌اند: در این درخواست که از جانب پیامبر اکرم خدا یعنی «حضرت موسی» مطرح شده است، تواضع و فروتنی مشهود است؟ و انسان باید با آموزگار واستاد خود این چنین باشد.

ketabton.com - The Digital Library

در تفسیر«انوار القرآن» آمده است :باید دانست که اعلم بودن خضر، دلیل افضلیت وی برموسی علیهماالسلام نیست زیرا گاهی شخص فاضل ازشخص مفضول بهره علمی می‌گیرد؛ چنانچه خداوند متعال مفضول را به علمی مخصوص گردانیده باشد که دیگری آن را نمی‌داند. گفتنی است که دانش موسی علیه السلام ، علم به احکام شرعی بود در حالی‌که دانش خضرعلیه السلام ، علم به بعضی ازامور غیبی بود. آری! آموختن موسی از خضر علیهماالسلام به معنی افضلیت وی برموسی علیه السلام نیست زیرا اگر خضر ولی بود موسی علیهماالسلام نبی بود و اگر خضر نبی بود، خداوند متعال موسی علیه السلام را به خلعت رسالت، فضیلت بخشیده بود.

درطلب علم شکیبا ء باشید:

طلب علم تکایف ومشقت های خاصی خود را دارد که آنرا باید تحمل کرد.موسی علیه السلام به علمی که داشت اکتفا ننمود لذا خانه و کاشانه را با صبر و شکیبایی و امید پاداش ازخداوند ترک نمود وزمانیکه با خضر ملاقات نمود به وی گفت:«هَلۡ أَتَّبِعُكَ عَلَىٰٓ أَن تُعَلِّمَنِ مِمَّا عُلِّمۡتَ رُشۡدٗا ٦٦ قَالَ إِنَّكَ لَن تَسۡتَطِيعَ مَعِيَ صَبۡرٗا ٦٧ وَكَيۡفَ تَصۡبِرُ عَلَىٰ مَا لَمۡ تُحِطۡ بِهِۦ خُبۡرٗا ٦٨ قَالَ سَتَجِدُنِيٓ إِن شَآءَ ٱللَّهُ صَابِرٗا وَلَآ أَعۡصِي لَكَ أَمۡرٗا ٦٩﴾ [الكهف: 66-69]. یعنی: «آیا می‌توانم از پی تو بیایم به این امید که از علمی که به تو داده شده است به من بیاموزی؟ (خضر) گفت: تو هرگز نمی‌توانی همپای من صبر و شکیبایی کنی، و چگونه می‌توانی بر چیزی که بر شناخت آن احاطه نداری شکیبا باشی؟ (موسی علیه السلام) فرمود: مرا ان شاء الله شکیبا خواهی یافت و از دستور تو سرپیچی نخواهم کرد».

تواضع و فروتنی در طلب علم:

سفر موسی علیه السلام برای شنیدن سخنان خضر نشانگر تواضع و فروتنی آنحضرت است، همه می‌دانیم که موسی علیه السلام یکی از پیامبران اولوالعزم است و همه به اتفاق معتقدند که رتبه ایشان ازخضربرترو بالاتر است، وهریکی علمی داشت که دیگری آن را نمی‌دانست، موسی علیه السلام قدر و قیمت تواضع را درک کرده بود، لذا هیچگاه به علمش مغرور نشده بود، و حب و دوستی برتری جویی و ریاست را از او دور کرد، و هر کس برای خداوند تواضع اختیار کند خداوند به او رفعت و عزت می‌بخشد

قَالَ إِنَّكَ لَنْ تَسْتَطِيعَ مَعِيَ صَبْرًا ﴿٦٧﴾

(خضر) گفت: تو هرگز نمی توانی با من شکیبایی کنی! (۶۷)

ظرفیّت افراد برای آگاهی‌ها متفاوت است، حتّی موسی تحمّل کارهای خضر را ندارد. طوریکه درآیه مبارکه«لَنْ تَسْتَطِيعَ»خضربه موسی گفت:توهرگز نمی‌توانی برهمراهی‌ام و آموختن از من صبر کنی؛ زیرا در صورت همراهی با من به زودی بر تو اموری آشکار خواهد شد که در پس آن‌ها رموز و اصراری وجود دارد و تو هرگز از آن‌ها سکوت نخواهی کرد.

ابن عباس گفته است: یعنی نمی‌توانی در مقابل کار من شکیبا باشی؛ زیرا من از جانب خدایم از علم غیب برخوردارم.

وَكَيْفَ تَصْبِرُ عَلَى مَا لَمْ تُحِطْ بِهِ خُبْرًا ﴿٦٨﴾

و چگونه می‌توانی بر چیزی که به شناخت و حقیقت آن علم نداری صبر کنی؟(۶۸)

باید گفت که :رشد علمی بدون صبر، میسّر نیست. طوریکه در آیه مبارکه می فرماید:

ketabton.com - The Digital Library

یعنی: چگونه می‌توانی برعلمی که به حقیقت‌آن احاطه نداری، صبر کنی؟ زیرا من کارهایی می‌کنم که به ظاهر از نظر یک فرد عادی هم جزء منکرات است، چه رسد به تو که یک پیامبر هستی و به دقایق امور نظر داری. «تفسیر انوار القرآن»

قَالَ سَتَجِدُنِي إِنْ شَاءَ اللَّهُ صَابِرًا وَلَا أَعْصِي لَكَ أَمْرًا ﴿٦٩﴾

(موسی) گفت : مرا (ان شاء الله) صابر خواهی یافت و در هیچ کاری از تو نافرمانی نمی‌کنم. (۶۹)

«لاَ أَعْصِي»: سرکشی و نافرمانی نمی‌کنم. «أَمْراً»: فرمان. کار.

قبل از همه باید گفت که :انسانها می توانند با صبر و لطف الهی خود را به رشد و کمال حقیقی برسانند.درضمن نباید فراموش کنیم که :درهر کاری که میخواهم آنرا درآینده انجام دهیم ، مشیّت الهی رانباید فراموش کرد و «إِنْ شاءَ اللَّهُ» باید بگوییم.

طوریکه حضرت موسی علیه السلام گفت :اگر خداو بخواهد وبه امید خدا بر همپایی تو شکیبا خواهم بود و اوامرت را نافرمانی نخواهم کرد؛ پس از من شکیبایی خواهی دید و اطاعت از امر. اطاعت از معلّم وصبر در راه تحصیل، ادب وشرط تعلّم است. بدین گونه بود که موسی علیه السلام وعده شکیبایی خود را به مشیت الله متعال موکول کرد زیرا در آنچه که به گردن گرفته بود، بر خودش اعتماد نداشت. البته این شیوه انبیا علیه السلام است که به اندازه چشم به هم زدنی نیز بر خویشتن خویش تکیه نمی‌کنند. «تفسیر انوار القرآن»

رفتار متعلم در مقابل عالم:

موسی علیه السلام به خضرعلیه السلام فرمود:«قَالَ سَتَجِدُنِيٓ إِن شَآءَ ٱللَّهُ صَابِرٗا وَلَآ أَعۡصِي لَكَ أَمۡرٗا ٦٩» [الكهف: 69]. «اگر خدا بخواهد مرا صبور و بردبار خواهی یافت و دستوری از تو را نافرمانی نخواهم کرد».

و هم چنین فرمود:«قَالَ إِن سَأَلۡتُكَ عَن شَيۡءِۭ بَعۡدَهَا فَلَا تُصَٰحِبۡنِي» [الكهف: 76]. «گفت: اگر بعد از این درباره چیزی از تو سوال کردم با من همراهی نکن»

ربیع شاگرد امام شافعی رحمهما الله می‌گوید: از هیبت امام شافعی جرأت نکردم که پیش روی ایشان آب بنوشم درحالی که ایشان به من نگاه می‌کرد، وامام شافعی علیرغم ضعف جسم از هیبت شدیدی برخوردار بود، گفته شده که: هیبت امام بخاطر رابطه ایشان با خدایش بود، زیرا آنها زمانی که رابطه خود را با پروردگارشان مستحکم کردند و امر خدا را پاس داشتند خداوند نیز هیبت آنها را در قلوب خلائق انداخت.

ابن عباس (رض) می‌گوید: در دو چیز شک داشتم و می‌خواستم درباره آنها ازعمر سوال کنم و برای این کار بمدت یکسال دنبال فرصت می‌گشتم که از ایشان درباره دو زنی که علیه پیامبر اکرم صلی الله علیه وسلم با هم اتفاق کردند، بپرسم که آنها که بودند، ولی زمان و مکان مناسبی نمی‌یافتم تا اینکه برای ادای مناسک عزم سفر نمود و من نیز با وی همسفر شدم و وقتی به منطقه مر الظهران رسیدم عمر برای قضای حاجت تشریف بردند و به من گفت که: برایشان ظرف آبی حاضر کنم، و پس از اینکه رفع حاجت کرد و بازگشت ظرف آب را آوردم و شروع کردم بر ریختن آب برای ایشان، فرصت را غنیمت شمردم و گفتم: ای امیر المؤمنین آن دو زنی که علیه رسول الله صلی الله علیه وسلم با هم همدست شدند و تبانی کردند که بودند؟ هنوز سخنم به پایان نرسیده بود که گفت: آن دو زن یکی عایشه و دیگری حفصه بودند.

ابن عمر (رض) می‌گوید: حضرت ابن عباس (رض) از هیبت عمر(رض) و احترام

ketabton.com - The Digital Library

به او نتوانسته بود این همه مدت مسئله‌ای را که در ذهن داشت با ایشان مطرح کند و این موضوع در حدیث ابن شهاب آمده است.

و سعید بن مسیب می‌گوید: به سعد بن مالک گفتم: می‌خواهم از تو سوالی بکنم و لکن از تو بیم دارم، گفت: ای فرزند برادرم، از من بیم نداشته باش، اگر می‌دانی که علمی نزد من هست درباره آن از من بپرس. سعید بن مسیب می‌گوید: گفتم: درباره این گفته رسول الله صلی الله علیه وسلم : ای علی، آیا راضی نیستی که نسبت به من بمنزله هارون نسبت موسی باشی.

در حدیث صحیحی آمده است: «رَحْمَةُ اللَّهِ عَلَيْنَا وَعَلَى مُوسَى لَوْلاَ أَنَّهُ عَجَّلَ لَرَأَى الْعَجَبَ وَلَكِنَّهُ أَخَذَتْهُ مِنْ صَاحِبِهِ ذَمَامَةٌ «قَالَ إِن سَأَلْتُكَ عَن شَيْءٍ بَعْدَهَا فَلَا تُصَٰحِبْنِي» [الكهف: 76]. وَلَوْ صَبَرَ لَرَأَى الْعَجَبَ».یعنی: «رحمت خدا بر ما و موسی باشد، اگر عجله نمی‌کرد چیزهای تعجب آوری می‌دید و لکن با رفیقش عهد بسته بود (که اگر بار دیگر از او سوال کرد می‌تواند با وی همراهی نکند) اگر صبر می‌کرد چیزهای عجیبی می دید».در بخاری روایتی از پیامبرصلی الله علیه وسلم آمده است که فرمود: «يَرْحَمُ اللَّـهُ مُوسَى، لَوَدِدْنَا لَوْ صَبَرَ حَتَّى يُقَصَّ عَلَيْنَا مِنْ أَمْرِهِمَا».یعنی: «خدا رحمت کند موسی را دوست داشتیم که صبر می‌کرد تا خداوند عاقبت کار آنها را برایمان بیان می‌کرد».

اطاعت ازدساتیر معلم:

شایسته است که متعلم گوش به حرف استاد خویش باشد و درکارها با او مشوره کند و نصایح اورا قبول نماید ،همانطوریکه مریض نصایح ورهنمود های طبیب دلسوز و تجربه کار را می‌پذیرد، و این اولی‌تر است.

خضر علیه السلام به موسی علیه السلام گفت:«قَالَ إِنَّكَ لَن تَسْتَطِيعَ مَعِيَ صَبْرًا ٦٧» [الكهف: 67]. «تو هرگز نمی‌توانی با من صبر کنی»یعنی ای موسی تو توان صبر کردن بر علمی که از من می‌بینی را نداری، زیرا علم ظاهر تو چنین چیزهایی را نمی پذیرد، و چگونه می‌توانی بر کاری که آنرا اشتباه می‌بینی شکیبایی کنی و از حکمت و درستی آن باخبر نیستی، و این همان گفته خضرعلیه السلام است که گفت:«وَكَيْفَ تَصْبِرُ عَلَىٰ مَا لَمْ تُحِطْ بِهِۦ خُبْرًا ٦٨» [الكهف: 68]. «چگونه می‌توانی بر کاری که از حقیقت آن بی خبری شکیبا باشی».

واقعیت امر هم همین است که :انبیاء علیه السلام نمی‌توانند ازعمل منکر چشم پوشی کنند و چشم پوشی هم در چنین مواردی جائز نیست، یعنی بنابر عادت و حکمی که داری مجال سکوتی برایشان نیست.

و موسی علیه السلام چون از آینده بی خبر بود و ماهیت کارهای خضر را نمی‌دانست گفت:«قَالَ سَتَجِدُنِيٓ إِن شَآءَ ٱللَّهُ صَابِرًا وَلَآ أَعْصِي لَكَ أَمْرًا ٦٩» [الكهف: 69]. «اگر خدا بخواهد مرا صبور و شکیبا خواهی یافت».

ولی نتوانست صبر کند در نتیجه اعتراض کرد و پرسید. امام قرطبی می‌گوید: علماء گفته‌اند: این سخنی بود که موسی؛ گفت، زیرا صبر امری است که به آینده تعلق دارد و شخص نمی‌داند که حال وی در آن چگونه خواهد بود، و نفی معصیت کاری است تمام شده برای او در زمان حال، و استثناء در چنین حالتی با عزم و اراده قوی منافات دارد، و یا می‌شود اینگونه میان آنها فرق قائل شد که صبر امری اکتسابی نیست و بر خلاف انجام معصیت و ترک آن، که امری است اکتسابی. والله اعلم.

ketabton.com - The Digital Library

قَالَ فَإِنِ اتَّبَعْتَنِي فَلَا تَسْأَلْنِي عَنْ شَيْءٍ حَتَّى أُحْدِثَ لَكَ مِنْهُ ذِكْرًا ﴿٧٠﴾

(خضر) گفت :پس اگر واقعاً همراهی مرا می کنی ، پس درباره چیزی از من مپرس، تا آنکه خودم از آن با تو سخن آغاز کنم. (۷۰)

در نهایت امر خضرهمصحبتی موسی علیه السلام را پذیرفت، آنگاه قبل از شروع سفر با او شرط گذاشت که درباره‌ی اعمال و تصرفاتش هیچ سؤال و توضیحی نجوید، تا این که خود رازش را آشکار می‌سازد.

در آیه مبارکه ملاحظه می نمایم که : تعهّد گرفتن در مسایل علمی و تربیتی جایز است موسی علیه السلام به منظور رعایت ادب در برابر استاد خود، شرط را از او پذیرفت؛ یعنی درباره‌ی آنچه انجام می‌دهم هیچ گونه سؤالی ازمن نکن تا این که خودم آن را برایت توضیح دهم.

باید گفت که :سؤال کردن، هم برای خودزمان دارد وشتابزدگی در سؤال، ممنوع است.

فَانْطَلَقَا حَتَّى إِذَا رَكِبَا فِي السَّفِينَةِ خَرَقَهَا قَالَ أَخَرَقْتَهَا لِتُغْرِقَ أَهْلَهَا لَقَدْ جِئْتَ شَيْئًا إِمْرًا ﴿٧١﴾

پس هر دو به راه افتادند تا وقتی که درکشتی سوار شدند، تا چون سوار کشتی شدند، (و خضر) آن را سوراخ کرد. (موسی) گفت: آیا آن را سوراخ کردی تا سرنشینان آن را غرق کنی ؟ بی‌گمان چیزی ناگوار آوردی (کار ناروا کردی). (۷۱)

طوریکه یاد اور شدیم که :موسی و خضر علیهما السّلام در ساحل بحر به راه افتادند تا این که یک کشتی از کنار آنها گذشت، آنها خضر را شناختند، و ازاین رو هر دو را بدون کرایه سوار کشتی کردند. وقتی سوارکشتی شدند و کشتی به وسط بحر رسید، خضر تبری را برداشت و یکی از تخته‌های کشتی را شکست.

به قولی: خضر علیه السلام دیوار کشتی را سوراخ کرد تا آن را معیوب گرداند ولی قسمتی را که به آب نزدیک است، سوراخ نکرد تا به غرق‌شدن کشتی‌نشینان نه انجامد.

« قَالَ أَ خَرَقْتَهَا لِتُغْرِقَ أَهْلَهَا» موسی به خضر علیهماالسلام گفت :«آیا کشتی را سوراخ کردی تا سرنشینانش را غرق کنی» موسی نتوانست خود را نگه دارد و بر آنچه که خضر با کشتی انجام داد، اعتراض نکند لذا این کار خضر را ناپسند شمرد چرا که این کار وی در نگاه اول، به نابودی جانها و اموال می‌انجامید.

سوراخ کردن کشتی، به ظاهر هم تصرّف بی‌اجازه در مال دیگری بود، هم زیان و خسارت رساندن بی‌دلیل به مال و جان خود و دیگران، لذا حضرت موسی اعتراض کرد.

«لَقَدْ جِئْتَ شَيْئاً إِمْراً (71)» واقعا کاری هولناک و بس بزرگ را انجام دادی. روایت شده است که وقتی موسی چنین وضع را دید، لباس خود را در شکاف قرار داد و سپس به خضر گفت: آنان ما را بدون کرایه سوار کشتی کردند و تو در مقابل عمل نیک آنان کشتی آنها را سوراخ کردی تا صاحبانش را غرق کنی؟ این کاری است ناروا که نتوان بر آن شکیبایی ورزید!! (تفسیرصفواة التفاسیر).

قَالَ أَلَمْ أَقُلْ إِنَّكَ لَنْ تَسْتَطِيعَ مَعِيَ صَبْرًا ﴿٧٢﴾

(خضر) گفت: آیا نگفتم تو هرگز نمی توانی با من شکیبایی کنی؟ (۷۲)

خضر به او تذکر داد وهمان سخن سابق خود را به وی یادآورشد که : گفته بود:«قَالَ إِنَّكَ لَن تَسْتَطِيعَ مَعِيَ صَبْرًا٦٧ کهف» (خضر) گفت :توهرگز نمی توانی با من شکیبایی کنی!

قَالَ لَا تُؤَاخِذْنِي بِمَا نَسِيتُ وَلَا تُرْهِقْنِي مِنْ أَمْرِي عُسْرًا ﴿٧٣﴾

ketabton.com - The Digital Library

(موسی) گفت: مرا به خاطر آنچه فراموش کردم مؤاخذه مکن و در کارم بر من سخت مگیر. (۷۳)
« تُرْهِقْنِي » رهق: پوشاندن.«لَا تُرْهِقْنِي عُسْرًا لا ترهقنی عسرا» : به من سختی مرسان یعنی بر من سخت مگیر.
موسی علیه السلام عذر می خواهد وبه خضر گفت: مرا ببخش زیرا شرطی را که میان ما بود فراموش کردم؛ و خلاف شرط عمل کردم و عهد و قرار را فراموش نمودم.
به علاوه با من در آموزش دهی نرم دل باش ودررفاقت و همسفری بر من سخت مگیر و کار را بر من آسان بگیر. پس از تو خواهان تحمل و قبول عذر هستم.
در حدیث شریف آمده است که رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمودند: «این عکس‌العمل اول از جانب موسی در برابر خضر، به سبب فراموشی وی بود. در این اثنا گنجشکی آمد و در کنار کشتی به دریا نوک زد، خضر به موسی گفت: بدان که علم من و تو در برابر علم خداوند متعال، جز مانند آنچه که این گنجشک از این بحر کم کرد، نیست».
برخی از مفسران می نویسند :نه انبیا فراموشکارند، نه فراموشی قابل انتقاد و مؤاخذه است. بنابراین در جمله‌ی «لا تُؤاخِذْنِي بِما نَسِيتُ»، مراد از نسیان، رها کردن قرار تبعیّت و سکوت، به دلیل کارهایی بود که به نظر موسی علیه السلام خلاف شرع می‌آمد.

فَانْطَلَقَا حَتَّى إِذَا لَقِيَا غُلَامًا فَقَتَلَهُ قَالَ أَقَتَلْتَ نَفْسًا زَكِيَّةً بِغَيْرِ نَفْسٍ لَقَدْ جِئْتَ شَيْئًا نُكْرًا ﴿۷۴﴾

پس [هر دو] به راه خود ادامه دادند، تا به نوجوانی روبرو شدند پس (خضر) او را کشت. (موسی) گفت: آیا انسان بی‌گناه را کشتی، بدون اینکه کسی را کشته باشد؟ البته کار ناپسندی را مرتکب شدی. (۷۴)
خضر موسی را معذور دانست و این بار از وی چشم پوشید. واز کشتی پایان شدند و به راه خود ادامه دادند .تا به ساحل رسیدند. در ساحل نوجوانی را دیدند که با اطفال دیگر مشغول بازی بود ، در این اثنا خضر او را گرفت و به دست خود سرش را از تن جدا کرد و به زمین انداخت ،در وخت موسی گفت :«قٰالَ أَ قَتَلْتَ نَفْساً زَكِيَّةً بِغَيْرِ نَفْسٍ» آیا انسانی بی‌گناه و پاک را بدون این که مرتکب قتلی شده باشد، به قتل رساندی؟ یعنی: بی آنکه کسی را به ناروا به قتل رسانده باشد تا کشتن آن قصاص تلقی شود؟
نفس زکیه: یعنی شخص پاک و بی گناه «واقعا کار ناپسندی را مرتکب شدی»
نکرا: یعنی بسیار زشت و ناپسند.
«لَقَدْ جِئْتَ شَيْئاً نُكْراً» کاری بس ناپسند وبدی را انجام دادی، که سکوت در مقابل آن غیر ممکن است.
شیخ مرحوم صابونی درتفسیر این آیه مبارکه می نویسد : این مرتبه موسی نه فراموش کرده بود و نه غافل بود، بلکه عمداً خواست از عمل زشت او اعتراض کند، امری که با وجود به خاطر داشتن شرط و وعده، در مقابل وقوع آن نمی‌توان صبر کرد.
و در اینجا گفته است: «نُكْراً» ؛ یعنی ناپسند و وبد که از گفته‌ی« إِمْراً » در آیه‌ی سابق بلیغتر است. (تفسیر صفواة التفاسیر)
قرطبی گفته است: وقتی موسی به خضر گفت: «أَ قَتَلْتَ نَفْساً زَكِيَّةً » آیا نفس پاکی را به قتل رساندی، خضر عصبانی شد و شانه‌ی چپ پسر را کند و گوشت آن را برداشت، دید

ketabton.com - The Digital Library

روی استخوانش نوشته شده است: کافر است و هرگز به خدا ایمان نمی‌آورد.(تفسیر قرطبی ۲۲/۱۱)

قتل پسر جوان توسط خضر علیه السلام:

در صحیحین و ترمذی آمده است که پیامبر صلی الله علیه وسلم درمورد داستان موسی و خضر فرمود: «سپس آندو از کشتی پیاده شدند در حالیکه در ساحل بحر قدم می زدند ، خضرچشمش به پسر بچه‌ای افتاد که باسایر اطفال در حال بازی بود ، خضر با دست سر آن پسرراز تنش جدا کرد و او را کشت، موسی علیه السلام با دیدن صحنه [به ظاهر دلخراش] گفت: «أَقَتَلْتَ نَفْسًا زَكِيَّةًۢ بِغَيْرِ نَفْسٍ لَّقَدْ جِئْتَ شَيْـًٔا نُّكْرًا ٧٤ قَالَ أَلَمْ أَقُل لَّكَ إِنَّكَ لَن تَسْتَطِيعَ مَعِيَ صَبْرًا ٧٥» [الكهف: 74-75]. «آیا کشتی نفس پاک و بی گناهی را بی گمان عمل بد و زشتی را مرتکب شدی! [خضر در جواب] گفت: آیا به تو نگفته بودم که تو هیچگاه توان صبر پیشه کردن با من را نداری؟» موسی این بار با لحنی عذر سختر از اول گفت: «[ای خضر] اگر از این به بعد درباره چیزی از تو سوال کردم با من همراهی مکن زیرا تو دیگر در قبال من معذوری و می‌توانی از من جدا شوی».

موسی علیه السلام نخست فراموش کرد و عذرخواهی کرد زیرا نمیشود فراموشی را مورد مؤاخذه قرار داد و تحت تکلیف قرار نمی‌گیرد، اما قضیه در بار دوم طور دیگری بود ، و خضر هم قبلاً گفته بود:«قَالَ فَإِنِ ٱتَّبَعْتَنِي فَلَا تَسْـَٔلْنِي عَن شَيْءٍ حَتَّىٰٓ أُحْدِثَ لَكَ مِنْهُ ذِكْرًا ٧٠» [الكهف: 70]. یعنی: «اگر با من همراهی می‌کنی نباید درباره چیزی از من سوال کنی تا اینکه خود درباره آن با تو صحبت کنم».

یعنی تا اینکه من حکمت کارم را برای تو شرح دهم و این راهنمایی و ارشادی بود از جانب خضربرای ادامه همراهی، اگر موسی علیه السلام صبر پیشه می‌کرد و برای استمرار رفقت سعی می‌نمود چیزهای عجیبی مشاهده می‌کرد و لیکن اعتراض‌های متکرر سبب شد تا آنها از هم دیگر جدا شوند. زیرا موسی علیه السلام قبلاً متعهد شده و گفته بود:«قَالَ إِن سَأَلْتُكَ عَن شَيْءٍۭ بَعْدَهَا فَلَا تُصَٰحِبْنِي ۖ قَدْ بَلَغْتَ مِن لَّدُنِّي عُذْرًا ٧٦» [الكهف: 76]. یعنی: «اگر از این بعد چیزی از تو پرسیدم با من همراهی نکن زیرا دیگر در قبال من عذری نداری».

و مسلمان باید بر عهدی که بسته پایبند باشد، و محق‌ترین شرطهایی که باید به آنها وفا شود آن چیزی است که انبیاء علیهم السلام آن را بر عهده گرفته‌اند. علامه ابوبکر ابن العربی می‌گوید: این آیات دلیلی است بر پذیرفتن عذر در اول بار بصورت مطلق، و اقامه حجت و پایان دادن موضوع از بار دوم به بعد.

لازم به تذکر است «شروط هم باید اساسی در کتاب و سنت داشته باشند والا لازم به وفا نیستند گر چه به صد شرط هم برسند» و هم چنین آمده است که: «محق‌ترین شروط به وفا آن شروطی می‌باشند که با آن همسرانتان را برای خود حلال ساخته‌اید».

پایان جزء پانزدهم

خوانندگان گرامی !

در ایات (75 الی 82) ادامه داستان وقصه ی موسی و خضر به بیان گرفته میشود.

ketabton.com - The Digital Library

ودر آیات متبرکه هذا وآیات قبلی ارتباط و پیوند خیلی روشن وواضح است. خداوند متعال به خضرعلیهم السلام علم وفضیلت راعطا کرده بود که موسی علیهم السلام از آن اطلاع نداشت ، همان گونه که خضر از آن دانشی که موسی مالک آن بود داشت، بی خبر بود.

قَالَ أَلَمْ أَقُلْ لَكَ إِنَّكَ لَنْ تَسْتَطِيعَ مَعِيَ صَبْرًا ﴿٧٥﴾

خضر گفت: [ای موسی!] آیا نگفتم که تو هرگز نمی توانی بر همراهی من شکیبایی کنی؟(۷۵)

خواننده محترم!

درآیه مبارکه ملاحظه می شود که: خضر لفظ «لک: به تو» را افزود زیرا سبب عتاب و سرزنش موسی نسبت به سؤال اول وی در اینجا بیشتر و موجب آن قوی‌تر بود چرا که مخالفت موسی یک بار دیگر تکرار شده بود. «قَالَ أَ لَمْ أَقُلْ لَکَ إِنَّکَ لَنْ تَسْتَطِیعَ مَعِیَ صَبْراً»آیا قبلا به تو نگفتم که هرگز نمی‌توانی بر کارهایی که از من می‌بینی و اسرار آن‌ها را نمی‌دانی شکیبایی ورزی؟!

مفسران می نویسند :خضر برای موسی احترام خاصی قایل شده است؛ چرا که در بار اول او را با کاف خطاب مخاطب قرار نداد اما وقتی که در بار دوم به خلاف شرط عمل کرد، او را با عبارت:« لَکَ» مخاطب قرار داد؛ زیرا در اینجا عذری ندارد، و موسی به خود می‌آید و در می‌یابد که دوباره خلاف وعده کرده است، لذا راه را بر خود بسته می بیند و می‌داند که آخرین فرصت و مهلت است.

قَالَ إِنْ سَأَلْتُكَ عَنْ شَيْءٍ بَعْدَهَا فَلَا تُصَاحِبْنِي قَدْ بَلَغْتَ مِنْ لَدُنِّي عُذْرًا ﴿٧٦﴾

موسی گفت: بعد از این اگر چیزی از تو پرسیدم، دیگر با من مصاحبت مکن [برای آنکه] از جانب من به عذر قابل قبولی رسیده ای [و برای جدا شدن از من دلیل قاطعی داری.] (۷۶)

«قَالَ إِنْ سَأَلْتُکَ عَنْ شَیْءٍ بَعْدَهَا فَلاَ تُصَاحِبْنِی» موسی مسئولیّت بی‌صبری خود را بر عهده گرفت وبه خضر گفت: اگر بعد از این در مورد کاری از کارها چیزی از تو پرسیدم وایرادی گرفتم دیگر با من همراهی ،مصابت وهمدمی نکن.

«قَدْ بَلَغْتَ مِنْ لَدُنِّی عُذْراً » در مورد ترک رفاقت با من عذر و دلیل داری، و نزد من معذوری؛ زیراکار بدانجا رسیده است که عذر مرا بخواهی. چون من دو بار خلاف وعده کرده‌ام. گر باز هم از تو سؤالی بکنم، این سومین بار خواهد بود که با امر تو مخالفت کرده‌ام. البته این سخن، سخن شخص نادمی است که از عملکرد گذشته خویش پشیمان است. در جمله: «فَلا تُصاحِبْنِي قَدْ بَلَغْتَ مِنْ لَدُنِّي عُذْراً» آیه مبارکه دریافتیم زمانیکه انسان از یک دیگر جدا می شود ،آداب جدای را باید مراعت کند،وقابل دقت است که: هر جدایی، نشانه‌ی کینه وعقده و غرور وتکبّرنمی باشد.

فَانْطَلَقَا حَتَّى إِذَا أَتَيَا أَهْلَ قَرْيَةٍ اسْتَطْعَمَا أَهْلَهَا فَأَبَوْا أَنْ يُضَيِّفُوهُمَا فَوَجَدَا فِيهَا جِدَارًا يُرِيدُ أَنْ يَنْقَضَّ فَأَقَامَهُ قَالَ لَوْ شِئْتَ لَاتَّخَذْتَ عَلَيْهِ أَجْرًا ﴿٧٧﴾

پس [هر دو] به راه افتادند تا هنگامی که به مردم قریه رسیدند، از مردم آن غذا خواستند، ولی آنان از مهمان کردن آن دو خودداری کردند، پس در آن قریه ، دیواری را یافتند که می خواست فرو ریزد، پس (خضر) آن را [به گونه ای] راست ودرست کرد [که فرو نریزد]. (موسی) گفت: اگر می خواستی برای تعمیر آن دیوار، مزدی می گرفتی [که برای خود خوراک فراهم آوریم.] (۷۷)

ketabton.com - The Digital Library

«إِسْتَطْعَمَا»: غذا خواستند. تقاضای خوراک کردند.
ابن عباس می فرماید این؛ دهکده عبارت است از انطاکیه، آنها از مردم آن خوراکی از غذا به رسم میهمانی خواستند. ولی مردم این قریه مردمان خسیس بودند و گرسنه را غذا نمی‌داند وازمهمان پذیرایی نمی‌کردند. بنابراین از پذیرایی و دادن غذا به آنها امتناع ورزیدند.
«فَوَجَدَا فِيهَا جِدَاراً يُرِيدُ أَنْ يَنْقَضَّ»: در این میان موسی و خضر درآن قریه دیواری را یافتند که نزدیک به سقوط بود.
«فَأَقَامَهُ»: خِضر با دستش آن را مسح کرد وکجی؟؟ دیوار راست و خوب شد. ملاحظه می داریم که اولیای الهی اهل کینه و انتقام نیستند. گرچه اهالی قریه آنان را مهمان نکردند، ولی خضر به آنان خدمت کرد. و دیوال کج آنان را راست کرد.
طوریکه در حدیث شریف آمده است: «خضر دستش را بر آن دیوار کشید پس دیوار بی‌درنگ راست شد». و بعضی می‌گویند: آن را خراب کرد و دوباره آن را ساخت. هر دو قول از ابن عباس روایت شده است.
بناً از فهم آیهٔ مبارکه در می یابیم که ما باید: نواقص را اصلاح و تعمیر کرد، نه آنکه هر چیز عیب دار را بی‌ارزش تلاقی نمایم واز ترمیم آن دست برداریم.
«قَالَ لَوْ شِئْتَ لَاتَّخَذْتَ عَلَيْهِ أَجْراً»: موسی از این عمل خضر تعجب کرد و به وی گفت: کاش در برابر این کار مزدی می‌گرفتی تا حال که آن‌ها از میهمانی ما امتناع کردند، با آن غذایی می‌خریدیم.
ملاحظه می شود که موسی علیه السلام از نیکی کردن با نااهل اعتراض کرد.
روایت شده است که موسی به خضر گفت: اینها ملتی هستند که از آنها خوراک خواستیم اما ندادند، از آنها خواستیم از ما پذیرایی کنند اما نکردند، آنگاه تو برای آنها دیوار می‌سازی. می‌بایست در مقابل آنا، آجرتی می‌گرفتی؟

فوائد مترتب از این داستان:

اول: موسی علیه السلام در هجرت به مدین داوطلبانه برای گوسفندان دختران شعیب از چاه آب کشید و خوراکی نخواست و لکن وقتی که با خضر؛ وارد آن آبادی شد طلب خوراک کرد، مفسران می‌گویند: در سفر به مدین موسی؛ تنها بود و در این سفر با شخص دیگری همسفر بود. و برخی می‌گویند: چون سفر اول موسی؛ سفر هجرت بود خداوند رنج و مشقتهای آن را بر موسی υ آسان نمود ولی چون سفر دوم سفری برای آموختن علم و ادب بود تحمل مشقتهای آن را بر عهده خود موسی نهاد.
و گفته شده است: این گرسنگی موسی و ابراز آن شباهت به گرسنگی وی هنگام سفر با همراهش دارد که برای مراعات حال همراهش (یوشع)؛ پس از اینکه از طولانی شدن راه خسته و گرسنه شده بودند، طلب خوراک کرد.
دوم: در این دلیلی است بر اینکه اگر کسی دچار گرسنگی شد و چیزی برای خوردن نداشت لازم است برای سد رمق خود طلب خوراک کند. و اینگونه پیداست که پذیرایی از غریبه‌ها بر آن مردم واجب بوده، لذا **خضر** و **موسیا** از آنها خواستند که به وظیفه مهمان نوازی خود عمل کرده و از ایشان پذیرایی بعمل آورند.
قتاده می‌گوید: بدترین دِه و آبادی آن است که نه مهمان نوازد و نه حق مسافر را می‌دانند.
سوم: انسان نباید کنار دیواری که مایل به سقوط است نه بنشیند و نه راه برود و اگر

ketabton.com - The Digital Library

راهی جز عبور از چنین مکانی را نداشت باید به سرعت از آنجا عبور کند.
چهارم: برخی به قول مرجوحی معتقدند که خضر؛ ولي است اما نظر صحیح بر آن است که ایشان نبی بوده است. لذا این رخ دادها دلیل کرامات وی می‌باشد و کرامات اولیاء هم حق است و روایات ثابت شده و آیات بسیاری مؤید این فکر است و کسی جز بدعت گذار و منکر نمی‌تواند آنها را رد نماید، و ضابطه کرامت هم استقامت بر وحی منزل است.
ولي: صاحب کرامت و نبی صاحب کتاب توصیف گریده است.
پنجم: در این قول خداوند متعال:«لَتَّخَذْتَ عَلَيْهِ أَجْرًا»: [الکهف: 77]. دلیلی است بر جواز گرفتن مزد بر کار و این سنت أنبیاء و اولیاء، علیهم صلوات الله اجمعین است.

قَالَ هَذَا فِرَاقُ بَيْنِي وَبَيْنِكَ سَأُنَبِّئُكَ بِتَأْوِيلِ مَا لَمْ تَسْتَطِعْ عَلَيْهِ صَبْرًا ﴿٧٨﴾

خضر گفت: [ای موسی!] اکنون زمان جدایی میان من و توست؛ به زودی تو را به تفسیر و علت آنچه نتوانستی بر آن شکیبایی ورزی، آگاه می کنم.(۷۸)
در حدیث شریف آمده است که رسول الله صلی الله علیه وسلم ص فرمودند: **«یرحم الله موسی، لوددت انه کان صبر حتی یقص الله علینا من اخبارهما:** «خدا برادرم موسی را ببخشد، ای کاش! صبر و شکیبایی نشان می‌داد تا خدا داستان و امر آنان را برایمان باز می‌گفت، اگر با رفیقش صبر می‌کرد، شگفتی‌ها را می‌دید» (قسمتی از حدیثی است که شیخان آن را اخراج کرده‌اند.).

یادداشت:

سورۀ کهف جزء پانزدهم آن به پایان میرسد واز آیۀ «أَمَّا السَّفِينَةُ فَكَانَتْ لِمَسَاكِينَ يَعْمَلُونَ فِي الْبَحْرِ... ». آیه (79) جزء شانزدهم سوره کهف آغاز می یابد.

أَمَّا السَّفِينَةُ فَكَانَتْ لِمَسَاكِينَ يَعْمَلُونَ فِي الْبَحْرِ فَأَرَدْتُ أَنْ أَعِيبَهَا وَكَانَ وَرَاءَهُمْ مَلِكٌ يَأْخُذُ كُلَّ سَفِينَةٍ غَصْبًا ﴿٧٩﴾

اما آن کشتی از مساکینی بود که در بحر کار می‌کردند، و (من) خواستم آن را معیوب سازم، چون در پشت سر آنان پادشاه (ظالم) بود که هر کشتی (سالم) را به زور می گرفت.(۷۹)
«السَّفِينَةُ»: کشتی. «مَسَاكِينَ»: کسانی که درآمد و دارائی ایشان جوابگوی نیازهای آنان نباشد. شاید هم مراد کسانی باشد که نسبت به دیگران از نظر قدرت ضعیف و ناتوان باشند.
خوانندۀ محترم!
خضرخطاب به حضرت موسی علیه السلام افزود: **«**به زودی تو را از تأویل آنچه که نتوانستی بر آن صبر کنی، آگاه خواهم ساخت».
تأویل: تفسیر، توجیه و بیان دلایلی است که خضر به سبب آن کارهایی را انجام داد که با انکار و استبعاد موسی علیه السلام روبرو شد.

مبحث اول تأویل سوراخ کردن کشتی:

«أَمَّا اَلسَّفِينَةُ فَكَانَتْ لِمَسَاكِينَ يَعْمَلُونَ فِي اَلْبَحْرِ»: اما داستان کشتیی که تخته‌ای آنرامن سوراخ کردم ،این کشتی از چند نفر مسکینی که: ضعیف بودند و بر دفع ظلم از خود قدرت نداشتند ،که دربحر مصروف کار بودند وبه جز آن کشتی مال دیگری در اختیار نداشتند و آن را به مسافران بحری به اجاره می‌دادند. این اشخاص توان مقابله به ظالمین را نداشتند ، آنها از آن کشتی برای کسب و کار استفاده می‌کردند.

ketabton.com - The Digital Library

«فَأَرَدْتُ أَنْ أَعِيبَهَا » با سوراخ کردنش خواستم آن را معیوب سازم تا پادشاه ظالم آن را غصب نکند.

«وَ كانَ وَراءَهُمْ مَلِكٌ»: و سر راه آنها پادشاهی کافر وظالمی قرار داشت، **« يَأْخُذُ كُلَّ سَفِينَةٍ غَصْباً (79) »**هر کشتی سالم از عیبی را به زور می‌گرفت، بناءً چون این کشتی را معیوب دید آن را فروگذاشت. نقل است که اسم آن پادشاه هدهد بن‌بدد، یا جلندی بن‌کرکر، یا منوار بن جلندی بود. ،«تفسیر انوار القرآن»

وَأَمَّا الْغُلَامُ فَكَانَ أَبَوَاهُ مُؤْمِنَيْنِ فَخَشِينَا أَنْ يُرْهِقَهُمَا طُغْيَانًا وَكُفْرًا ﴿٨٠﴾

و اما [آن] نوجوان [که او را کُشتم]، پدر و مادرش هردومؤمن بودند، پس ترسیدیم که (اگر زنده بمانند) سرکشی و کفر را به آنها تحمیل کند.(۸۰)

«يُرْهِقَهُمَا»: بر ایشان تحمیل کند. به طغیان و کفرشان کشاند (کهف / 73).

خضر علیه السلام به سبب الهام الهی دانست که آن نوجوان از همان بدو امر به کفر گرایش یافته و به‌زودی کفرش منجر به کفر و گمراهی پدر و مادرش نیز خواهد شد چراکه علاقه مفرط آنان به او، سرانجام به پیروی آنان از او در کفر و طغیان خواهد انجامید.

در حدیث آمده است:«پسری که خضر او را کشت کافر بود و اگر زنده می‌ماند، پدر و مادر را در طغیان و کفر می‌انداخت». (تفسیر صفواة التفاسیر).

فَأَرَدْنَا أَنْ يُبْدِلَهُمَا رَبُّهُمَا خَيْرًا مِنْهُ زَكَاةً وَأَقْرَبَ رُحْمًا ﴿٨١﴾

پس خواستیم که پروردگارشان به عوض او، فرزند پاکتر و مهربان تری به ایشان دهد. (۸۱)

هدف ما از کشتن او این بود که خداوند به‌جای آن فرزند، فرزندی بهتر وپاک تر از او را به آنان بدهد «ازروی پاکیزگی» یعنی: فرزندی پاک‌نهادتردردین، درصلاح و وارستگی از گناهان «و نزدیکتر از جهت شفقت» و مهربانی به پدر و مادرش.

مطابق حکم آیهٔ متبرکه که می فرماید **«يُبْدِلَهُما رَبُّهُما خَيْراً مِنْهُ»**اگر خداوند چیزی را از مؤمن گرفت، بهتر از آن را به اواعطا می کند. همچنان در حدیث شریف آمده است: **«لا يقضي الله للمؤمن قضاء إلا كان خيراً له»**. «خداوند در حق هیچ مؤمنی قضایی را نافذ نمی‌کند مگر این‌که آن قضا به خیر وی است».

باید گفت که:**«زَكاةً وَ أَقْرَبَ رُحْماً»** تنها پاکی و صلاح فرزندان کافی نیست، باید نسبت به پدر و مادر مهربان باشند.

همچنان باید اضافه کرد که: آنچه ارزش است، سلامت، پاکی ومحبّت به والدین است، نه دختر یا پسر بودن فرزند.

رضایت در برابر قضاء:

بر هر فرد واجب است که راضی به قضاء و قدر خداوند باشد، زیرا فیصله و قضای خداوند در حق مؤمن در آنچه که نمی‌پسندد برای او بهتر از قضاء فیصله‌ای است که مؤمن آن را دوست دارد، چه که خداوند متعال مصلحت بنده اش را بهتر از خود آن بنده می‌شناسد.

قتاده می‌گوید: پدر و مادرش هنگام ولادت وی خوشحال شدند و وقتی که کشته شد ناراحت و غمگین، ولی اگر زنده می‌ماند سبب هلاکت پدر و مادرش می‌گشت.

از ابن جبیر و ابن جریج روایت شده که: بجای آن پسر بچه خداوند به آنها فرزند دختری

ketabton.com - The Digital Library

عنایت نمود، کلبی می‌گوید: پیامبری از پیامبران با آن دختر ازدواج کرد و آن دختر پیامبری را به دنیا آورد که خداوند بوسیله آن پیامبر امتی از امتها را هدایت کرد.
از ابن عباس (رض) روایت شده که: در عوض دختری بدنیا آمد که متعاقباً آن دختری پیامبری را بدنیا آورد.
از این آیه درس آسان گرفتن مصیبت از دست دادن فرزند که جگر گوشه انسان است را فرا می‌گیریم، و هر کس تسلیم امر قضا شود عاقبت درخشانی را خواهد دید.
برای بنده در آنچه که نمی‌پسندد دو درجه و پاداش نهفته است: درجه صبر و شکیبایی و درجه رضایت و صبر بر هر مؤمنی واجب است و رضایت برای او فضیلت است، در روایتی از پیامبر اکرم صلی الله علیه وسلم آمده است که فرموده: **«وَإِنَّ اللَّهَ إِذَا أَحَبَّ قَوْمًا ابْتَلاَهُمْ فَمَنْ رَضِىَ فَلَهُ الرِّضَا وَمَنْ سَخِطَ فَلَهُ السَّخَطُ»** (روایت ترمذی.)
یعنی: «خداوند عزوجل هر که را دوست بدارد او را با اِبتلاء به رنج و مصیبتها آزمایش می‌کند، پس اگر راضی به رضای خداوند گشت خداوند از او راضی می‌گردد ولی اگر بی‌تابی بیقراری کرد و راضی به رضای خداوند نشد، خداوند از او ناراض و بر او خشم می‌کند».
شیخ عبدالواحد بن زید می‌گوید: رضایت (در برابر قضاء) دروازه‌ای از دروازه‌های رحمت خدا و بهشت دنیا و استراحت گاه عابدان است.
در صحیح بخاری از ابوهریره (رض) روایتی ذکر شده که می‌گوید: رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمود: «يَقُولُ اللَّـهُ تَعَالَى مَا لِعَبْدِى الْـمُؤْمِنِ عِنْدِى جَزَاءٌ ، إِذَا قَبَضْتُ صَفِيَّهُ مِنْ أَهْلِ الدُّنْيَا ، ثُمَّ احْتَسَبَهُ إِلاَّ الْـجَنَّةُ» یعنی: «خداوند عزوجل می‌فرماید: اگر عزیز و جگر گوشه بنده‌ام از أهل دنیا را از او بگیرم و او صبر نموده و از خداوند امید پاداش داشته باشد چنین بنده‌ای نزد من پاداشی جز بهشت نخواهد داشت». در صحیحین از اُم المؤمنین عایشه صدیقه (رض) روایت شده که می‌گوید: رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمود: «مَا مِنْ مُصِيبَةٍ تُصِيبُ الْـمُسْلِمَ إِلاَّ كَفَّرَ اللَّـهُ بِهَا عَنْهُ، حَتَّى الشَّوْكَةِ يُشَاكُهَا» یعنی: «هیچ رنج و مهنتی بر سر مؤمن نمی‌آید مگر اینکه خداوند بوسیله آن گناهانش را می‌آمرزد حتی اگر خاری به پایش فرو رود».
در حدیث آمده است: «لاَ يَزَالُ الْبَلاَءُ بِالْـمُؤْمِنِ أَوِ الْـمُؤْمِنَةِ فِى جَسَدِهِ وَفِى مَالِهِ وَفِى وَلَدِهِ حَتَّى يَلْقَى اللَّهَ وَمَا عَلَيْهِ مِنْ خَطِيئَةٍ» (روایت امام احمد وترمذی.)«بلا پیوسته بر زن و مرد مؤمن فرود می‌آید چه در جان و مال و فرزندش تا اینکه نزد خداوند حاضر می‌شود و دیگر گناهی بر وی باقی نمانده است».
و اگر مؤمن به مصیبتی مبتلا شود برای وی در آن مصیبت سه نعمت است:
1- اینکه به مصیبت بزرگتری مبتلا نشده و دوم اینکه بلایی بود آمدنی و آمد، و سوم اینکه این بلا و مصیبت در دین او نبود.
و بر مؤمن واجب است که در مقابل بلاها مؤدبانه بایستد و استرجاع بخواند **«إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّآ إِلَيْهِ رَٰجِعُونَ»** و از کسی که بر او رحم می‌کند نزد کسی که بر او رحم نمی‌کند شکایت نبرد، و بداند که خداوند با علم و عدلش خوشی و راحتی را در یقین و رضایت نهاده و غم و اندوه را در شک و بی قراری.

حفاظت از فرزندان با نیکوکار بودن پدران:

سعید بن مسیب (تابعی مشهور) نمازش را طولانی می‌کرد و به فرزندش می‌گفت: سوگند

ketabton.com - The Digital Library

به خدا من نمازم را به این امید طولانی می‌کنم که از تو حفاظت کنم و این آیه را خواند:**«وَكَانَ تَحْتَهُۥ كَنزٌ لَّهُمَا وَكَانَ أَبُوهُمَا صَٰلِحًا فَأَرَادَ رَبُّكَ أَن يَبْلُغَآ أَشُدَّهُمَا وَيَسْتَخْرِجَا كَنزَهُمَا رَحْمَةً مِّن رَّبِّكَ»** [الكهف: 82]. یعنی: «و پدرشان نیکوکار بود لذا پروردگار تو خواست تا آن دو (یتیم) بزرگ شود و گنجینه خود را بیرون آورند (که این کار و تدبیر) رحمتی از جانب پروردگارت بود».

جعفر بن محمد می‌گوید: پدر ذکر شده در این آیه جد هفتم بوده و مقاتل می‌گوید: جد دهم آنها بوده است، و خداوند با نیکی پدران نسل و فرزندان آنها را حفاظت کرده است. و این آیه مصداق این گفته رسول اکرم صلی الله علیه وسلم است که ابن عباس (رض) آن را روایت کرده. آنحضرت صلی الله علیه وسلم می‌فرماید: **«احْفَظِ اللّـَهَ يَحْفَظْكَ»** یعنی: «حد و حدود خداوند را رعایت کن تا خداوند از تو حفاظت کند»، پس خداوند بخاطر اطاعت و فرمانبرداری و نیکوکاری انسان از فرزندان و ذریه او حفاظت می‌کند، و این بصورت عموم است و موارد شاذ و نادری خلاف این عموم هم شاید دیده شود، یعنی چه بسا دیده می‌شود که پدر و مادر انسانهای شایسته و درستکار باشند و فرزندشان فاسد، مانند کنعان فرزند نوح علیه السلام که کافر بود، و نوح علیه السلام که از پیامبران اولوالعزم خداوند نیز هست از کافر بودن فرزند بی‌خبر بود و بهمین خاطر فرمود:«إِنَّ ٱبْنِي مِنْ أَهْلِي» [هود: 45]. یعنی: «خداوندا فرزندم از اهل و پیروان من است». و در جواب گفته شد: «إِنَّهُۥ لَيْسَ مِنْ أَهْلِكَ» [هود: 46].) یعنی: «[ای نوح او از اهل و پیروان تو نیست».

حسن بصری می‌گوید: کنعان منافق بود، یعنی به ظاهر مؤمن ولی در واقع کافر بود.علماء می‌گویند: در این آیه تسلای خاطری است برای مردمی که با وجود درستکار بودنشان فرزندانی فاسد دارند.

وَأَمَّا الْجِدَارُ فَكَانَ لِغُلَامَيْنِ يَتِيمَيْنِ فِي الْمَدِينَةِ وَكَانَ تَحْتَهُ كَنْزٌ لَهُمَا وَكَانَ أَبُوهُمَا صَالِحًا فَأَرَادَ رَبُّكَ أَنْ يَبْلُغَا أَشُدَّهُمَا وَيَسْتَخْرِجَا كَنْزَهُمَا رَحْمَةً مِنْ رَبِّكَ وَمَا فَعَلْتُهُ عَنْ أَمْرِي ذَلِكَ تَأْوِيلُ مَا لَمْ تَسْطِعْ عَلَيْهِ صَبْرًا ﴿٨٢﴾

و اما دیوار از دو پسر یتیم بود که در شهر سکونت داشتند و در زیر آن گنجی متعلق به آن دو وجود داشت، و پدرشان (مردی) صالح بود و پروردگار تو خواست که آن دو به سن بلوغ برسند و گنج خود را بیرون بیاورند که این کار رحمتی از جانب پروردگار تو بود و من این کارها را به امر خود نکردم. این بود تأویل (و حقیقت) آنچه که نتوانستی بر آن صبر کنی. (۸۲)

خضر علیه السلام درمورد مبحث؛ دیواری را که حال فرو ریختن بود ومن آنرا بدون اُجرت نوسازی کردم، ملکیت دو پسربچهٔ یتیم از اهالی آن قریه بود که در زیر آن طلا و نقره‌ای متعلق به آن دو جاسازی شده بود، «وَ كَانَ أَبُوهُمَا صَالِحاً» پدرشان مردی صالح و پرهیزگار بود، و به خاطر صلاح پدر، خدا گنج را برای آنها حفظ کرد.

مفسران گفته‌اند: صلاح و پرهیزگاری پدران برای فرزندان مفید است «فَأَرَادَ رَبُّکَ أَنْ يَبْلُغَا أَشُدَّهُمَا وَ يَسْتَخْرِجَا كَنزَهُمَا» پس خداوند متعال خواست تا آن دو پسر بچه بزرگ شده، به سن رشد برسند و طلا و نقره را از زیر دیوار بیرون آورند.«رَحْمَةً مِنْ رَبِّکَ» و این لطفی مسلّم از جانب الله متعال به ایشان بود.

خزانهٔ زیر دیوار: «تَحْتَهُ كَنْزٌ لَهُمَا»

ketabton.com - The Digital Library

این خزانه که در زیر دیوار برای اطفال یتیم مدفون بود، در خصوص آن حضرت ابو الدرداء از رسول الله صلی الله علیه وسلم روایت نموده است که ذخیره ای طلا ونقره بود. (تفسیر قرطبی) ابن عباس فرموده است که آن لوحی بود از طلا که نصایح مندرجه ذیل در آن کنده شده بودند، واین روایت را حضرت عثمان بن عفان مرفوعاً از رسول الله صلی الله علیه وسلم هم نقل نموده است. (رواه الترمذی والحاکم وصححه از مظهری)

1 - بسم الله الرحمن الرحیم.
2 - شگفت از کسی که بر تقدیر الهی ایمان داشته وباز غمگین می شود.
3 - شگفت از کسیکه ایمان دارد که مسؤل رزق خداست ، باز بیش از ضرورت در مشقت ومساعی بی موردمشغول می باشد.
4 - تعجب از کسیکه بر مرگ ایمان دارد وباز چرا خرم وشادان می ماند.
5 - شگفت از کسیکه بر محاسبه آخرت ایمان دارد باز چرا غفلت می ورزد.
6 - تعجب از کسیکه دنیا ودگرگونیهای آن رامی داند ، پس چرا بر آن مطمئین می نشیند.
7 - لااله الا الله ، محمد رسول الله. (مراجعه شودبه : تفسیر معارف القران: حضرت علامه مفتی محمد شفیع عثمانی دیوبندی).

« وَ مٰا فَعَلْتُهُ عَنْ أَمْرِی» بصورت کل باید گفت که : سوراخ کردن کشتی و کشتن پسر و ساختن دیوار را که از من دیدی با رأی و اجتهاد خود انجام ندادم، بلکه آن را به فرمان و الهام خدا انجام دادم.« ذٰلِکَ تَأْوِیلُ مٰا لَمْ تَسْطِعْ عَلَیْهِ صَبْراً(82)». این بود تأویل آنچه که نتوانستی بر آن شکیبایی ورزی» یعنی: آنچه گفتم، تفسیر آن کارهایی است که صبر تو از آنها به سر آمد و بر آنها تاب سکوت نیاوردی.

لذا روشن شد که هر سه رویدادی که خِضر علیه السلام در آنها دست برد، از باب انتخاب شر آسان‌تر در برابر شر و زیان سنگین‌تر، یعنی رعایت قاعده «یختار اهون الشرین» بود.

نام گزاری خِضر:

امام ترمذی روایتی از ابوهریره (رض) نقل می‌کند که می‌گوید: رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمود: **«إِنَّمَا سُمِّیَ الْخَضِرَ لِأَنَّهُ جَلَسَ عَلَی فَرْوَةٍ بَیْضَاءَ فَاهْتَزَّتْ تَحْتَهُ خَضْرَاءَ»** «خضر بدین سبب خضر نامگذاری شد که بر روی فروه بیضاء (روی زمین) نشست پس ناگاه همانجایی که نشسته بود جنبید و سبز شد». (روایت بخاری)

جمهور علماء بر آنند که خضرعلیه السلام درگذشته است، به دلیل این حدیث شریف رسول الله صلی الله علیه وسلم که اندکی قبل از درگذشت خویش فرمودند: «این شب را خوب به‌خاطر بسپارید زیرا در رأس صد سال بعد از این تاریخ، هیچ یک از کسانی که هم‌اکنون برروی زمین زنده‌اند، زنده باقی نمی‌مانند». اما گروهی بر آنند که خضر علیه السلام زنده است زیرا از چشمه حیات نوشیده است.

یادداشت:

علامه شیخ امام قرطبی گفته است: «مطابق آیات و اخبار و به طریق تواتر کرامات اولیاء ثابت و محقق است. و جز انسان بدعتگر و منکر یا فاسق و کم دین و منحرف، هیچ کس آن را انکار نمی‌کند. از جمله آیات دال بر تحقق کرامت این که خدا در مورد

ketabton.com - The Digital Library

حضرت مریم خبر داده است که برای وی میوه‌های زمستانی درفصل تابستان و میوه‌های تابستانی در فصل زمستان فراهم شد. و درخت نخل خشک را تکان داد و دارای ثمر گشت، در حالی که مریم پیامبر نبود. و نیز سوراخ کردن کشتی و کشتن آن پسرو برپاداشتن دیوار توسط خضر بر وجود و ثبوت کرامت دلیل است.(قرطبی ۲۸/۱۱)

آخرین وصیت به موسی:

گفته شده: زمانی که خضر علیه السلام رفت تا از موسی علیه السلام جدا شود موسی علیه السلام خطاب به وی گفت: مرا وصیت کن، خضر فرمود: تبسم کننده باش نه خنده کننده، لجاجت را کنار بگذار، و بدون نیاز به جایی مرو، و گناه و خطای خطاکاران را بر آنها عیب مگیر، و بر خطاهایت گریه کن ای پسر عمران. (ازکتاب : داستان موسی و خضر ، شیخ سعید عبدالعظیم).

آیا خضرعلیه السلام تاکنون زنده است؟

برخی از علماء معتقدند که گویا خضرعلیه السلام تا هنوز زنده است واز جمله کسانی که مؤید این نظریه هستند می‌توان به قرطبی و نووی و ابن صلاح و غیره اشاره کرد. و حکایاتی که صالحین درباره خضر گفته‌اند بی‌شمار است و مدعی‌اند که خضر و الیاس هر سال به حج می‌روند و اورادی را از آنها روایت می‌کنند، و در این رابطه به احادیثی از انس (رض) استناد می‌کنند که صحت آنها به ثبوت نرسیده است، و قوی‌ترین استدلالشان در مورد زنده بودن خضر نشانه‌های تعزیه‌وی هنگام وفات پیامبر صلی الله علیه وسلم می‌باشد و این مسئله را امام ابن کثیر این گونه بیان می‌کند و می‌گوید:

«امام نووی و غیره در مورد زنده بودن خضر تا الآن و سپس تا قیامت دو قول را ذکر می‌کنند، و خود امام نووی و ابن صلاح به همین نظریه تمایل دارند و در این باره حکایاتی از گذشتگان ذکر می‌کنند که صحت هیچکدام از آنها ثابت نشده است که مشهورترین آنها همان حدیث تعزیه است که اسنادش ضعیف است.

و به فرض صحت حدیث تعزیه، چگونه می‌شود یقین نمود که تعزیه کننده خضر علیه السلام بوده و جنی نبوده؟ و در حدیث نیامده است که راویان خضر را دیده‌اند، و حال آنکه خداوند متعال درباره جن می‌فرماید:«إِنَّهُۥ يَرَىٰكُمْ هُوَ وَقَبِيلُهُۥ مِنْ حَيْثُ لَا تَرَوْنَهُمْ » [الأعراف: 27]. و شیخ امین شنقیطی در تفسیر اضواء البیان نظریه وفات خضر را ترجیح داده و استدلالهایی بر این نظریه دارد از آن جمله:

1 - ظاهر عموم این آیه: «وَمَا جَعَلْنَا لِبَشَرٍ مِّن قَبْلِكَ ٱلْخُلْدَ ۖ أَفَإِيْن مِّتَّ فَهُمُ ٱلْخَٰلِدُونَ ٣٤» [الأنبياء: 34]. یعنی: «ما به هیچ بشری بیش از تو عمر جاودان نداده ایم پس آیا اگر تو بمیری اینها عمر جاودان خواهند یافت». کلمه «بشر» بصورت نکیره و در سیاق نفی آمده که عموم بشر را شامل می‌شود و بالطبع خضر از این قاعده مستثنی نیست.

2 - این گفته پیامبرعلیه السلام که در غزوه بدر اینگونه دعا فرمود: «اللَّهُمَّ إِنْ تُهْلِكْ هَذِهِ الْعِصَابَةَ مِنْ أَهْلِ الإِسْلاَمِ لاَ تُعْبَدُ فِى الأَرْضِ» (روایت مسلم.)«بار الها! اگر این گروه از اهل اسلام را نابود کنی کسی نخواهد بود که بر روی زمین تو را بپرستد» و اگر خضر بر روی زمین می‌بود پس خداوند بر روی زمین عبادت می‌شد.

ketabton.com - The Digital Library

3 - پیشگویی پیامبر صلی الله علیه وسلم به اینکه پس از صد سال از شبی که این سخن را گفت کسانی که در آن شب زنده بوده‌اند دیگر بر روی زمین نخواهند بود و اگر بالفرض خضرعلیه السلام در آن لحظه زنده بوده دیگر نباید پس از صد سال از آن تاریخ زنده بماند.

عبدالله بن عمر (رض) می‌گوید: پیامبر صلی الله علیه وسلم در آخر حیات خود شبی پس از اینکه نماز عشاء را بر ما خواند و فارغ گشت، بلند شد و فرمود: «أَرَأَيْتَكُمْ لَيْلَتَكُمْ هَذِهِ فَإِنَّ عَلَى رَأْسِ مِائَةِ سَنَةٍ مِنْهَا لاَ يَبْقَى مِمَّنْ هُوَ عَلَى ظَهْرِ الأَرْضِ أَحَدٌ» یعنی: «از تأریخ امشب تا رأس صد سال دیگر کسی از آنهایی که بر روی زمین قرار دارند زنده نمی‌مانند».

ابن عمر (رض) می‌گوید: مردم پس از شنیدن این گفته رسول الله صلی الله علیه وسلم به وحشت افتاده و مسئله را به گونه‌ای دیگر برداشت کردند، حال آنکه رسول الله صلی اللله علیه وسلم منظورش از اینکه پس از صد سال کسی زنده نخواهد ماند کسانی بودند که در آن روز بر روی زمین زندگی می‌کردند یعنی این نسل از بین می‌روند.

4 - اگر خضر علیه السلام تا زمان پیامبر صلی الله علیه وسلم زنده می‌بود از پیروان آن حضرت می‌بود و در رکاب او می‌جنگید و او را یاری می‌داد، زیرا آنحضرت صلی الله علیه وسلم مبعوث برای همه انسانها و جنیان بود و آیاتی که دال بر عام بودن رسالتش است فراوانند مانند این آیه که می‌فرماید:«قُلْ يا أَيُّهَا النَّاسُ إِنِّي رَسُولُ اللَّهِ إِلَيْكُمْ جَمِيعاً الَّذِي لَهُ مُلْكُ السَّماواتِ وَ الْأَرْضِ لا إِلهَ إِلَّا هُوَ يُحيِي وَ يُمِيتُ فَآمِنُوا بِاللَّهِ وَ رَسُولِهِ النَّبِيِّ الْأُمِّيِّ الَّذِي يُؤْمِنُ بِاللَّهِ وَ كَلِماتِهِ وَ اتَّبِعُوهُ لَعَلَّكُمْ تَهْتَدُونَ «158 »(بگو: ای مردم! همانا من فرستاده‌ی خداوند به سوی همه شما هستم، آن (خدایی) که حکومت آسمان‌ها و زمین از آن اوست، هیچ معبودی جز او نیست، زنده می‌کند و می‌میراند، پس به خداوند و پیامبر او (همان) پیامبر درس ناخوانده‌ای که به خداوند و گفتار او ایمان دارد، ایمان بیاورید و از او پیروی کنید، باشد که هدایت یابید.

و این آیه:«وَمَآ أَرۡسَلۡنَٰكَ إِلَّا كَآفَّةٗ لِّلنَّاسِ» [سبأ: 28]. یعنی: «نفرستاده‌ایم تو را مگر برای همه مردم».

و اگر موسی علیه السلام هم تا زمان بعثت رسول الله صلی الله علیه وسلم زنده می‌بود بر وی واجب بود که از آن حضرت صلی الله علیه وسلم تبعیت کند و هم چنین خضرعلیه السلام [چه نبی می‌بود و چه ولی] اگر در زمان رسول الله صلی الله علیه وسلم زنده می‌بود بهترین حالتش این بود که نزد پیامبر صلی الله علیه وسلم می‌آمد و به او ایمان می‌آورد و او را نصرت می‌داد و نمی‌گذاشت که دست هیچ دشمنی به او برسد، اگر خضر ولی باشد پس صدیق از او افضلتر است و اگر نبی باشد پس موسی علیه السلام از او برتر است.

و آنچه را که بصورت قطع و یقین می‌توان درباره خضرعلیه السلام از نگاه دین دانست همین است.

و پیامبر اکرم صلی الله علیه وسلم در پی بازگشت از سفر معراج نماز صبح را بر أنبیاء علیهم السلام اِمامت نمود، و می‌دانیم که عیسی علیه السلام پس از نزول در آخر الزمان

ketabton.com - The Digital Library

با حکم شریعت اسلام حکم می‌کند و نه از آن دوری می‌کند و نه از چهارچوب شریعت محمدی خارج می‌شود در حالیکه ایشان از پیامبران اولوالعزم هستند پس نظریهٔ وفات خضرعلیه السلام، شباهت بیشتری به صحت و درستی دارد، اگر چه عقیده بعضی از علماء بر خلاف این پندار است در پایان آنچه را که باید گفت این است که: علماء و مشایخ نزد ما محبوب اند ولی حق از همه محبوتر.

خوانندگان محترم!

در آیات (83 الی 98) داستان وقصه ی ذوالقرنین، و سفرهای سه‌گانه او به شرقمیانه، وداستان یأجوج و مأجوج وساختن سد، به بیان قرار گرافته است.

وَيَسْأَلُونَكَ عَنْ ذِي الْقَرْنَيْنِ قُلْ سَأَتْلُو عَلَيْكُمْ مِنْهُ ذِكْرًا ﴿٨٣﴾

و از تو درباره «ذو القرنین» می پرسند؛ بگو: به زودی بخشی از سرگذشت او را [به وسیله آیاتی از قرآن] برای شما بازگو خواهم کرد.(۸۳)

ای پیامبر! کافران ازتو دربارهٔ پادشاه نیکوکار، ذوالقرنین می‌پرسند؛ که وضع و داستانش چگونه بود؟

«قُلْ سَأَتْلُوا عَلَيْكُمْ مِنْهُ ذِكْراً»: در جواب شان بگو: که داستان و خبر درست و صحیحی که عبرت و اندرزی برای‌تان باشد در قالب قرآن و وحی از آن با خبر وبازگوخواهم ساخت.

ذوالقرنین کیست؟

«ذوالقرنین» پادشاهی نیکوکار بود که خداوند در زمین به او قدرتی بسیار داده بود و اسباب و لوازم حکومت و پیروزی را برایش فراهم کرده بود. او حاکمی نیرومند و عادل بود. فهمیده و دوراندیش بود و در سرزمین به آبادانی و عمران می‌پرداخت. او مملکت را به رشد و ترقی می‌رساند و مردم را به امنیت و آسایش. با مردم رفتاری نیکو و مهربانانه داشت و به همین خاطر بود که مردم نیز او را از خود می‌دانستند و از او پیروی و اطاعت می‌نمودند.

ذوالقرنین بنا بر بعضی از روایات ،همان اسکندرفرزند فیلیبوس یونانی (330 ق. م) بانی شهر اسکندریه است که تمام دنیا را تصرف کرد. اما اشکال این قول در این است که این اسکندر، کافر و شاگرد ارسطو بود.

به روایت دیگری: ذوالقرنین ابوکرب حمیری است که او نیز جهانگشا بود. و به‌قولی: ذوالقرنین فرشته‌ای از فرشتگان است. به قولی دیگر: او «سایرس ـ 599 ق. م» است که شرق و غرب دنیا را به زیر فرمان خویش درآورد. ولی بنابر تحقیق مولانا ابوالکلام آزاد، او کورش کبیر (قرن ششم قبل از میلاد) است. به هر حال، نص قرآنی در باره شخصیت ذوالقرنین و زمان و مکان وی چیزی نمی‌گوید زیرا هدف، عبرت گرفتن از داستان اوست و این هدف، با همین مقدار برآورده می‌شود، هر چند که صاحب تفسیر «الاساس» تحقیق مولانا ابوالکلام را از همه اقوال در این باره قوی‌تر دانسته است. از جمله دلایل مولانا ابوالکلام این است که: از کورش در ایران تمثالی به‌دست آمده که دارای دو شاخ و دو بال می‌باشد. همچنین تحقیق او نشان می‌دهد که کورش، شرق و غرب و شمال و جنوب عالم را در نوردید و در تنگه «داریال» سدی نیز بنا کرد که هم‌اکنون در کوه‌های قفقاز موجود است و از جانبی او به دین‌حقیقی زردشت یعنی به خدای یگانه و روز آخرت مؤمن بود.

ketabton.com - The Digital Library

وجه تسمیه او به ذی‌القرنین:

تعدادی از مفسران طوریکه در فوق هم یاد آور شدیم: «ذو القرنین همان اسکندر یونانی» است که پادشاه شرق و غرب شد. و به این سبب به ذو القرنین موسوم شد که پادشاهی مؤمن بود و خدا او را بر روی زمین مسلط گرداند و عدالت را به کار گرفت و پادشاهی مصلح بود و در فاصله‌ی بین حضرت عیسی علیه السّلام و حضرت محمد صلّی الله علیه و سلم حکومت می‌کرد. (تفسیر کبیر ۱۶۴/۲۱.)

مفسر تفسیر صفواة التفاسیر می نویسد که: راجح این است که ذی القرنین یکی از پادشاهان مسلمان یمن است.

روایت شده است که چهار نفر بر کره‌ی زمین حکومت داشتند: دو نفر مؤمن و دو نفر کافر. دو نفر مؤمن عبارتند از حضرت سلیمان و ذو القرنین. و دو کافر عبارتند از نمرود و و بخت‌النصر.(البحر ۱۵۷/۶.)

مفسر تفسیر فی ظلال القرآن می نویسد: نگارش تاریخ مقصود نیست. بلکه مراد عبرتی استکه از داستان ذوالقرنین گرفته می‌شود. عبرت نیز تحقق پیدا می‌کند بدون این‌که به تعیین زمان و مکان در اغلب اوقات نیازی باشد.

تأریخ مدون، شاهی را به نام اسکندر ذوالقرنین می‌شناسد. امّا قطعاً اسکندر ذوالقرنین شخصی نیست که در قرآن به نام ذوالقرنین مذکور افتاده است. چه اسکندر یونانی شخص بت‌پرستی بوده است.امّا این شخص‌که قرآن ازاوصحبت می‌کند مومن به خدا ویکتاپرست است و به قیامت وروز رستاخیز و آخرت باور دارد.

ابوریحان بیرونی ستاره شناس مشهوردرکتاب **«الآثار الباقیة عن القرون الخالیة»** می‌گوید: ذوالقرنین مذکور در قرآن از قبیله حمیر است آن‌گونه که از اسم او پیدا است. شاهان حمر با «ذو» ملقب بوده‌اند، از قبیل: ذونواس و ذو یزن.نام ذوالقرنین ابوبکرفرزند افریقای اش بوده است. او لشکریان خود را از ساحل بحر روم گذراند. در این سیر و سفر از تونس و مراکش و جاهای دیگری جز آنها عبورکرد. شهر افریقیه را ساخت و سراسر آن قاره به نام آن شهر افریقاگفته شد. او را ذوالقرنین نامیده‌اند چون به دو قرن آفتاب یعنی مشرق و مغرب رسیده است.

چه‌بسا این سخن درست باشد، ولی ما وسائل نقد و سره‌سازی آن را در دسترس نداریم. بدان خاطرکه ممکن نیست بتوان در تاریخ مدون درباره ذوالقرنینی که قرآن گوشه‌ای از سرگذشت او را ذکرکرده است پژوهش کرد، همچون بسیاری از داستانهای وارده در قرآن، مثل داستانهای قوم نوح و قوم هود و قوم صالح و جز آنان. زیرا تاریخ نوزاد تازه به دنیا آمده‌ای با مقایسه با عمر انسانها است. پیش از این تاریخ مدون حوادث و رخدادهای فراوانی روی داده است که تاریخ از آنها چیزی نمی‌داند. لذا تاریخ نمی‌تواند از آنها خبری بدهد!

اگر تورات از تعریف و افزایشها سالم و برکنار می‌ماند، می‌شد آن را مرجعی دانست و در چیزی از این حوادث و رخدادها بر آن اعتمادکرد. ولیکن تورات با افسانه‌هائی احاطه گردیده است که شکی در افسانه بودن انها نیست. همچنین از روایتهائی پرگردیده است که بدون شک افزون بر اصل توراتی استکه از طرف یزدان نازل گردیده است. دیگر تورات منبع مورد اعتمادی برای داستانهائی باقی نمی‌ماند که در ان ذکر شده است. در این صورت جز قران باقی نمی‌ماند، قرانی که از تعریف و تبدیل محفوظ است. قران

ketabton.com - The Digital Library

یگانه منبع داستانهای تاریخی مذکور در ان است و بس.
مفسران ومؤرخان **در**وجه تسمیه او به ذی‌القرنین نضریات وتفاصیلی مختلفی تحریر داشته اند ازجمله:

- علّت تسمیه او به ذوالقرنین شاید این باشد که مشرق و مغرب جهان آن روزی را تسخیر نمود و عرب‌ها به آن **«قَرْنَيِ الشَّمْسِ»**: یعنی دو شاخ آفتاب می‌گویند. یا بدین علّت بوده است که کلاه خودی بر سر نهاده است که دو شاخک داشته است.
- او شرق و غرب زمین را درنوردید.
- به آغازگاه تابش آفتاب از جهت مشرق و غروبگاه آن در بحر از جهت مغرب رسید و همه عالم را به تسخیر خویش در آورد.
- یا سرش دو شاخک یا دو برجستگی داشت.
- یا تاجش دارای دو شاخک بود.
- و با آنکه مفسران در ایمان و صلاحش اتفاق نظر دارند اما صحیح آن است که او پیامبر نیست.

«قرن»:

«قرن»، دارای دو معنا می باشد: یکی دوران طولانی و دیگری به معنای شاخ حیوان، و ذوالقرنین را از آن جهت بدین وصف نامیده‌اند که یا حکومت طولانی داشته و یا آنکه دو رشته موی خود را مثل دو شاخ می‌بافته و یا روی کلاه او دو شاخك قرار داشته است. همچنین ممکن است مراد از «قرنین» شرق و غرب جهان باشد، « چنانکه عربها می‌گویند: «قرنی الشمس» یعنی دو شاخ آفتاب که مراد شرق و غرب عالم است.از اینکه او به تمام شرق و غرب عالم سلطه پیدا کرده بوده به «ذوالقرنین» شهرت یافت.

خواننده محترم!

در مورد اینکه چرا ذوالقرنین نام دارد؟ امکاناتش چه بوده، محدوده‌ی حکومتش کجا بود؟ طول و عرض و مشخصات سدی که ساخت چه بود؟ چه زمانی بود؟ آیا این سدّ همان دیوار چین است یا نه؟ سخنان بسیاری بیان شده وبحث در جزئیّات آن چندان مفید نیست. باید دنبال هدف‌ها رفت، نه مسائل جزئی که در آنها هیچ فایده ای دیده نمی شود.

شأن نزول آیه:

الف: قتاده گفته است: یهود درباره‌ی ذو القرنین از پیامبر صلّی الله علیه و سلم سؤال کردند، آنگاه که آیه‌ی« وَ يَسْئَلُونَکَ عَنْ ذِی اَلْقَرْنَيْنِ. . . » نازل شد.(اسباب نزول ۱۷۲).

ب: مجاهد گفته است: یک نفر نزد پیامبر صلّی الله علیه و سلم آمد و گفت: یا رسول الله! من صدقه می‌دهم و صله‌ی رحم را به جا می‌آورم و اینها را فقط به خاطر جلب رضایت خدا انجام می‌دهم. مردم عمل مرا باز می‌گویند و مرا ستایش می‌کنند و مسرور می‌شوم و به خود می‌بالم. پیامبر صلّی الله علیه و سلم سکوت کرد و چیزی نگفت. آنگاه الله متعال آیه :« فَمَنْ كَانَ يَرْجُوا لِقَاءَ رَبِّهِ فَلْيَعْمَلْ عَمَلاً صَالِحاً وَ لاَ يُشْرِكْ بِعِبَادَةِ رَبِّهِ أَحَداً» نازل شد.(تفسیر قرطبی ۷۰/۱۱).

ketabton.com - The Digital Library

إِنَّا مَكَّنَّا لَهُ فِي الْأَرْضِ وَآتَيْنَاهُ مِنْ كُلِّ شَيْءٍ سَبَبًا ﴿٨٤﴾

ما به او در زمین، قدرت و تمکّن دادیم و از هر چیزی [که برای رسیدن به هدف هایش نیازمند به آن بود] وسیله ای به او عطا کردیم. (۸۴)

یعنی ما به ذوالقرنین در روی زمین قدرت و نفوذ و برتری دادیم؛ با اسباب و تمهیداتی که برایش فراهم ساختیم، آن‌گونه که او در روی زمین امکان و دسترس تمام داشت تا هر کجا که بخواهد برود وهرگونه که بخواهد عمل کند.

فَأَتْبَعَ سَبَبًا ﴿٨٥﴾

(راه شمال را درپیش گرفت و) از وسیله (و ابزار ممکن) استفاده کرد. (۸۵)

ذوالقرنین راهی را درپیش گرفت که برایش میسر گردید، و رهسپار غرب شد.

مفسر «تفسیر انوار القرآن»می نویسد :« فَأَتْبَعَ سَبَبًا؛ پس در پی سببی افتاد یعنی: ذوالقرنین در پی راه و وسیله‌ای افتاد که او را به محل غروبگاه آفتاب برساند. این تعبیر به این حقیقت اشاره دارد که کارهای ذوالقرنین همه در بند اسباب بود، نه از باب خرق عادت.

یعنی ذوالقرنین از آن وسایل کار گرفت و آن راه‌ها را با جدیت و نیرومندی و با همت و تکلیف اورتعقیب کرد.

در این هیچ جای شکی نیست که : خداوند متعال بر همه‌ی هستی واسباب طبیعی، حاکم است و به هر کس بخواهد مکنت و قدرت می‌دهد. **«مَكَّنَّا لَهُ»** ولی بهره برداری صحیح، در سایه‌ی حسن نیّت و حسن تدبیر انسان است. **«فَأَتْبَعَ سَبَباً»** مهمتر از داشتن امکانات و قدرت، خوب استفاده کردن است.

ازتأریخ زندگی ذوالقرنین معلوم می شود که وی علاوه بر داشتن امکانات، از دانش بکارگیری أسباب خوبی نیز برخوردار بود.

حَتَّى إِذَا بَلَغَ مَغْرِبَ الشَّمْسِ وَجَدَهَا تَغْرُبُ فِي عَيْنٍ حَمِئَةٍ وَوَجَدَ عِنْدَهَا قَوْمًا قُلْنَا يَا ذَا الْقَرْنَيْنِ إِمَّا أَنْ تُعَذِّبَ وَإِمَّا أَنْ تَتَّخِذَ فِيهِمْ حُسْنًا ﴿٨٦﴾

تا زمانی که به محل غروب آفتاب رسید، آن را چنین یافت که (گویی) در چشمه دارای گل سیاه فرو می‌رود، و در آن نزدیکی قومی را یافت. گفتیم: ای ذوالقرنین! (اختیار داری) یا عذاب (شان) می‌دهی و یا به آنها خوبی و احسان می‌کنی؟ **(۸۶)**

چون ذوالقرنین به محل غروبگاه آفتاب رسید در دید چشمی، چنین به نظرش آمد که گویی آفتاب در چشمه‌ای گرم، گل آلود و سیاه غروب می‌کند.

امام رازی گفته است: وقتی ذو القرنین به مغرب رسید و در مقابلش اثری از عمارات نیافت، دید آفتاب گویا در چشمه غروب می‌کند و چنین چشمه‌ای تیره می‌باشد، اگر چه در حقیقت چنین نبود، همان‌طور مسافر بحری تصور می‌کند که آفتاب دربحرراطوری می بیند که گویا در بحر غرق می شود؛ زیرا ساحل را نمی‌بیند، در صورتی که آفتاب در ورای بحر غروب می‌کند.(تفسیر کبیر ۱۶۶/۲۱).

«حمئه»: گل آلود سیاه. به قولی: چون ذوالقرنین به‌ساحل أُقیانوس رسید، به نظرش چنین آمد که آفتاب در آبی گل‌آلود و سیاه غروب می‌کند.

درتفسیر فی ظلال القرآن آمده است: مغرب الشمس،جائی استکه بیننده آفتاب را می‌بیند در آنجا پشت أفق نهان می‌گردد. مغرب هم با توجه به مکانها مختلف می‌شود. برخی از جاها بیننده چنین می‌بیندکه آفتاب پشت‌کوه غروب می‌کند. در جای دیگری چنین می‌بیند

ketabton.com - The Digital Library

که در آب غروب می‌کند، همان‌گونه که در اُقیانوسهای فراخ و- در ابحار وضع بدین شکل است. گاهی نیز بیننده چنین می‌بیندکه آفتاب در میان ریگ ها غروب می‌کند، همان‌گونه‌که در بیابانهای وسیع وبدون موانع که تا چشم‌کار می‌کند سینه کشیده است و گسترش یافته است وضع بدین منوال است.

ظاهراً از نص آیهٔ قرآنی چنین معلوم می شود که: ذوالقرنین به سمت غرب بار سفر بربسته است تا به نقطه‌ای در ساحل اقیانوس اطلس رسیده است و چنین دیده است که آفتاب در آب غروب می‌کند. آنجا را بحر تاریکیها نیز نامیده‌اند وگمان برده‌اند خشکی در آنجا به پایان میرسد.

أرجح این استکه آنجا مصب یکی از رودخانه‌ها بوده است، جائی که گیاهان زیادی می‌رویند و پیرامون گیاهان‌گل لزج و چسبنده است و لجنزار سیاه و بد بوئی را تشکیل می‌دهند، و برکه‌هائی در آنجا یافته می‌شوند، گویا چشمه‌های آب هستند ... ذوالقرنین آفتاب را دید در آنجا غروب می‌کند:« وَجَدَهَا تَغْرُبُ فِی عَیْنٍ حَمِئَةٍ ».

به نظرش آمد که آفتاب گویا در چشمه گل‌آلود تیره‌رنگی فرو می‌رود.

امّا برای ما دشوار استکه خود مکان را معین‌کنیم. چرا که نص قرآنی آن را مشخص و محدود نفرموده است. منبع مورد اعتماد دیگری هم در دسترس نداریم تا در تعیین مکان بر ان تکیه‌کنیم. هر سخنی جز این هم محل اعتماد نبوده و از لغزش درامان نیست، چون به منبع صحیح و درستی استناد نمی‌جوید.

«وَ وَجَدَ عِنْدَهَا قَوْماً » درکنار این لجنزار سیاه و بدبو، ذوالقرنین قومی را یافت:

« قُلْنَا یَا ذَا اَلْقَرْنَیْنِ إِمّا أَنْ تُعَذِّبَ وَ إِمّا أَنْ تَتَّخِذَ فِیهِمْ حُسْناً» به طریق الهام پروردگارش به وی دستور داد ای ذو القرنین! هرگاه آن‌ها به الله ایمان نیاورند؛ یا به قتل، یا به اسارت عذاب‌شان نماید و یا هم با آنان روش بهتری در پیش گیرد؛ همچون دعوت‌شان به راه هدایت همراه با نرمی و بردباری.

مفسران در این مورد در تفاسیر خویش می نویسند: آن قوم کافر بودند. از این رو الله متعال ذو القرنین را مخیر کرد که یا آنها را به قتل برساند و یا نسبت به آنها راه نیکی را پیش گیرد و آنها را به اسلام بخواند.

قَالَ أَمَّا مَنْ ظَلَمَ فَسَوْفَ نُعَذِّبُهُ ثُمَّ یُرَدُّ إِلَی رَبِّهِ فَیُعَذِّبُهُ عَذَابًا نُکْرًا ﴿۸۷﴾

ذوالقرنین گفت: اما هر که [با کفر، فساد و گناه] ظلم کند،او را عذاب خواهیم داد باز در آخرت به‌سوی پروردگارش برگردانیده می‌شود و او (الله نیز) او را عذاب بسیار سخت می‌دهد.(۸۷)

ذوالقرنین به امید توبه‌ی ظالمان بود بناً در مجازات شان عجله وشتابی بخرچ نداد.«مَنْ ظَلَمَ فَسَوْفَ نُعَذِّبُهُ» ذوالقرنین گفت: اما هر کس به خداوند متعال کفر ورزد، به زودی در دنیا مجازاتش خواهم کرد.

از کلمات «نُعَذِّبُهُ، فَیُعَذِّبُهُ » درآیه مبارکه معلوم می شود که عذاب دنیا، مانع مجازات در آخرت نیست. « ثُمَّ یُرَدُّ إِلَی رَبِّهِ فَیُعَذِّبُهُ » به زودی در دنیا مجازاتش خواهم کرد سپس روز قیامت هنگامی که به سوی پروردگار باز گردد، او وی را در آتش جهنم به طور همیشهٔ جاوید عذاب خواهد کرد.

«عَذَابًا نُکْرًا» **«عذابی سخت»** نکرا: یعنی: بسیار سخت و دشوار. باید گفت که : عذاب

ketabton.com - The Digital Library

دنیوی ، شناخته شده و معلوم است، ولی عذاب آخرت ناشناخته است. که الله متعال مارا ازآن نگاه دارد.

وَأَمَّا مَنْ آمَنَ وَعَمِلَ صَالِحًا فَلَهُ جَزَاءً الْحُسْنَى وَسَنَقُولُ لَهُ مِنْ أَمْرِنَا يُسْرًا﴿٨٨﴾

و اما کسی که ایمان آورد و کار شایسته انجام داد، پس (در آخرت) پاداشی نیکو دارد، و ما به امر خود در باره او سخن آسان خواهیم گفت.(۸۸)

ازفحوای آیۀ مبارکه معلوم می شود که: رهبران الهی باید با درنظرداشت قوانین آسان بر مردم، حکومت کنند. برخورد شدید با ظالمان و نرمش با مؤمنان، شیوه‌ی رهبران الهی است. وظیفه رهبر و حاکم الهی، اجرای عدالت ومبارزه با ظلم و آسان کردن مقرّرات اجتماعی است.

در تشویق وپاداش باید سرعت گرفت، ولی بالعکس در مجازات و عذاب نباید عجله صورت گیرد. زیرا حرف «سین» در **«سَنَقُولُ»** نشانه تسریع وحرف «سوف» نشانه تأخیر و معنایی است. طوریکه در آیۀ مبارکه می فرماید: **«وَ سَنَقُولُ لَهُ مِنْ أَمْرِنا يُسْراً»** و در دنیا کار را بر او آسان می‌گیریم و تکلیف شاق و سخت را بر او فرض نمی‌کنیم بلکه تکلیف آسان و میسر از او می‌طلبیم.

پادشاه عادل ذوالقرنین ،طریقه‌ی دعوت آنها را به نیکی برگزید. پس هر کس ایمان آورد در دنیا با او به نیکی عمل می‌شود و در آخرت به بهشت وارد می‌شود و خداوند او را یاری خواهد داد و کارش را آسان خواهد کرد و هر کس بر کفر ماندگار شود در دنیا و آخرت شکنجه خواهد دید.

ثُمَّ أَتْبَعَ سَبَبًا ﴿٨٩﴾

سپس از اسبابی (که در اختیارش بود) استفاده کرد.(۸۹)

در تأریخ بشریت دیده می شود که: شخصیت های متعهد وصالح دارای پیگری وپشت کار اند، با داشتن همه نوع امکانات رفاهی، برای نجات محرومان و گسترش عدالت حرکت می‌کنند. ذوالقرنین، پس از سفری به سوی غرب واقامه‌ی نظام عادلانۀ دینی در میان ساحل‌نشینان، یکجا با سر بازانش به سوی مشرق بازگشت تا از وسایل و اسبابی که الله متعال به وی بخشیده بود، با تمام جدّیت ازآن کار گیرد. رسالت مهم همانا؛هدایت و خدمت به مردم است، فرق نمی کند که: درشرق باشد و یا هم در غرب.

حَتَّى إِذَا بَلَغَ مَطْلِعَ الشَّمْسِ وَجَدَهَا تَطْلُعُ عَلَى قَوْمٍ لَمْ نَجْعَلْ لَهُمْ مِنْ دُونِهَا سِتْرًا ﴿٩٠﴾

تا اینکه به محل طلوع آفتاب رسید(و) دید که آفتاب بر مردمانی می‌تابد که برای آنها در برابر تابش آن پوشش و لباسی قرار نداده‌ایم. (۹۰)

«مَطْلِعَ الشَّمْسِ»: هدف از آن قسمت شرق جهان معمور آن روزی است.

«سِتْراً»: پرده و پوشش. مراد جامه یا خانه است.

و چون ذوالقرنین به طلوع گاه آفتاب رسید. از جهت مشرق به آخرین نقطه‌ی معموره رسید که بیننده تصور می‌کند آفتاب از آنجا طلوع می‌کند. یعنی: به اولین منطقه‌ای از زمین رسید که آفتاب د از آن برمی‌آید.

«وَجَدَها تَطْلُعُ عَلىٰ قَوْمٍ لَمْ نَجْعَلْ لَهُمْ مِنْ دُونِها سِتْراً (90)» در آنجا اقوامی را یافت که لباس، سقف وبصورت کل هیچ پوششی به تن نداشتند تا آنها را از حرارت آفتاب محفوظ بدارد. مؤرخان می نویسند که حتی؛ درختی هم وجود نداشت که ایشان را از

ketabton.com - The Digital Library

آزار آفتاب سایه‌بان باشد. بصورت کل آنان قومی پابرهنه، لوچ وعریان هستند که در پناه ساختمان و آبادی‌ای قرار ندارند.(مانند ساکنان برخی از نواحی کشور سودان و اواسط آفریقای امروزی.) وقتی آفتاب طلوع می‌کرد وارد چُقری ها و پناه گاه ای شان می شدند، و هنگام غروب آفتاب برای کسب و کار بیرون می‌آمدند. بصورت کل گفته می‌شود که آنها در سرزمینی بودند که ساختمانی در آن یافت نمی‌شد و آنها را زنج می‌گفتند.(زاد المسیر ۱۸۷/۵ و طبری ۱۴/۱۶).

كَذَٰلِكَ وَقَدْ أَحَطْنَا بِمَا لَدَيْهِ خُبْرًا ﴿٩١﴾

اینچنین بود (داستان قدرت ذی القرنین) و به راستی ما از آنچه در اختیار داشت (و انجام می داد) کاملاً آگاه بودیم.(۹۱)

«كَذَٰلِكَ»: همان‌گونه رفتار کرد. یعنی: مؤمنان مشرق زمین را رها کرد و کافران آنجا را به قتل رساند، همان‌گونه که در حق مردمان مغرب زمین چنین کرده بود. یا این که: این چنین بود کار ذوالقرنین.

«كَذٰلِكَ وَ قَدْ أَحَطْنٰا بِمٰا لَدَيْهِ خُبْراً»: خداوند متعال بر آنچه که نزد ذوالقرنین از أسباب وآلات نظامی و لشکر و غیره بود، آگاهی کامل داشتیم. «أَحَطْنا بِما لَدَيْهِ خُبْراً»: (بازگویی سفرهای ذوالقرنین و حوادث و گفتگوهای او با مردم، نمونه‌ای از احاطه‌ی علمی خداوند است.) هدف این است که: کثرت ابزار و آلات و لشکر و سپاه او به‌جایی رسیده بود که جز علم خدای دقیق سنج آگاه، علم هیچ کس دیگر به آن احاطه نداشت.

ثُمَّ أَتْبَعَ سَبَبًا ﴿٩٢﴾

سپس از أسبابی (که در اختیارش بود) استفاده کرد. (۹۲)

برای مردان خدا، توقّف ازفعالیّت و فراغت وبازنشستگی معنی ندارد. بناً سپس ذوالقرنین با به کارگیری نیرو، تجهیزات و وسایلی که حق‌تعالی به وی بخشیده بود با همت و پایداری مسیرش درراه سوم در بین مشرق و مغرب از جنوب به‌سوی شمال است را درپیش گرفت که از سمت شمال او را به کوه‌های بلند و سر به فلک کشیده می رساند.

حَتَّىٰ إِذَا بَلَغَ بَيْنَ السَّدَّيْنِ وَجَدَ مِنْ دُونِهِمَا قَوْمًا لَا يَكَادُونَ يَفْقَهُونَ قَوْلًا ﴿٩٣﴾

تا آن که در میان دو بند (کوه) رسید. و در ورای آن دو بند، قومی را یافت که که هیچ سخنی را به آسانی نمی فهمیدند. (۹۳)

«السَّدَّيْنِ»: تثنیه سَدّ، به معنی مانع و حاجز، و گاهی به کوه گفته می‌شود. هدف از دو کوه سلسله جبال سرزمین قفقاز میان دریای خزر و دریای سیاه است.

«بَيْنَ السَّدَّيْنِ»: شاید مراد تنگه «داریال» باشد که در نقشه‌های موجود، میان «وادی کیوکز» و «تفلیس» نشان داده می‌شود.

«مِن دُونِهِمَا»: جدای از مردمان مغرب زمین و مردمان مشرق زمین. در جلو آن دو کوه. در فراسوی آن دو کوه.

مفسران بدین باور اند که این دو سد، دو کوه در ناحیه ارمنستان و آذربایجان است، طبری گفته است: سد عبارت است از حایل بین دو چیز و در اینجا عبارت است از آن دو کوه که حایل بین آن دو منطقه گشته است.

و ذو القرنین در بین یأجوج و مأجوج مانع و حائلی بنا نهاد تا شر آنها را از آن قوم کم کند و قطع نماید.

ketabton.com - The Digital Library

«وَجَدَ مِنْ دُونِهِمَا قَوْماً لاٰ يَكٰادُونَ يَفْقَهُونَ قَوْلاً(93)»: در فراسوی آن دو کوه با قومی عقب افتاده روبرو شد که تقریباً سخن دیگران را نمی‌فهمیدند. این قوم زبان مخصوص به خود را داشته و به فهم سخن مردمان دیگر نزدیک نبودند.
مفسران گفته‌اند: آن قوم به دلیل این که زبان عجیب و غریبی داشتند و دیر مطلب را متوجه می‌شدند و کمتر با دیگران اختلاط داشتند، حرف دیگران را درک نمی‌کردند و جز به وسیله‌ی مترجم زبانشان فهمیده نمی‌شد.
صاحب «المنیر» می‌گوید: «این قوم از صقالبه اند که در شرق بحیره سیاه در سدی استوار و منیع میان دو کوه نزدیک شهر «باب‌الابواب» یا «دربت» در کوهی به نام «قوقاف» زندگی می‌کنند و جهانگردان قرن حاضر آن را کشف کرده‌اند.«تفسیر انوار القرآن».

خوانندۀ محترم!

در سورۀ کهف ما شاهد سه حادثه هستیم که: درهر سه، آن حرکت و هجرت وجود دارد: هجرت اصحاب کهف، هجرت حضرت موسی علیه السلام برای دیدار خضر، وهجرت ذوالقرنین؛ **اوّلی** هجرت برای حفظ ایمان است، **دوّمی** برای تحصیل دانش و **سوّمی** برای نجات محرومان می‌باشد.

قَالُوا يَا ذَا الْقَرْنَيْنِ إِنَّ يَأْجُوجَ وَمَأْجُوجَ مُفْسِدُونَ فِي الْأَرْضِ فَهَلْ نَجْعَلُ لَكَ خَرْجًا عَلَى أَنْ تَجْعَلَ بَيْنَنَا وَبَيْنَهُمْ سَدًّا ﴿٩٤﴾

گفتند: ای ذوالقرنین! همانا یأجوج و مأجوج سخت در این زمین فساد می‌کنند، آیا ممکن است ما مزدی برای تو قرار دهیم که میان ما و آنها سدي ایجاد کني ؟(۹۴)
«خِراج»: چیزی است که از زمین خارج می‌شود، و «خَرج» به آنچه از مال خارج می‌گردد گفته می‌شود.
آن قوم به ذو القرنین گفتند: ای ذو القرنین! در حقیقت دو قبیلۀ یأجوج و مأجوج؛ با کشتار، اسارت، ستم، تسلط زور گیرانه بر اموال مردم و راهزنی، در زمین فساد می‌کنند یاجوج و ماجوج-دو قبیله بودند که خلقتی نامتوازن داشتند، بعضی از آنها بسیار بلند قد و بعضی بسیار کوتاه قد بودند.(این مطلب از علی و ابن عباس رضی الله عنهما روایت شده است ـ صفواة التفاسیر).
« قَالُوا يَا ذَا الْقَرْنَيْنِ» گفتند: ای ذوالقرنین! این تعبیر مفید آن است که ذوالقرنین سخنان شان را فهمید و سخن خویش را نیز به آنان فهماند.
به قولی: فهمیدن سخنشان از سوی ذوالقرنین از جمله اسبابی بود که خداوند متعال به او داده بود.
به قولی دیگر: آنها این سخن را به ترجمان‌شان گفتند تا او به ذوالقرنین بگوید:
مفسران در تفاسیر خویش می نویسند؛ قوم یأجوج و مأجوج ، قوم آدم‌خوار بودند، در بهار بیرون می‌آمدند، هر سبزه و علفی را می‌خوردند و هر گیاه خشکی را با خود می بردند.
«فَهَلْ نَجْعَلُ لَکَ خَرْجاً»: این قوم به ذوالقرنین پیشنهاد کرد؛ آیا می‌توانیم قسمتی از اموال خود را به عنوان مالیات در اختیار شما قرار دهیم.
«عَلىٰ أَنْ تَجْعَلَ بَيْنَنٰا وَ بَيْنَهُمْ سَدًّا» (94): تا سدی بزرگی بسازی که ما را از شر وجلو هجوم یأجوج و مأجوج مصون بدارد.

ketabton.com - The Digital Library

خوانندۀ محترم!

قصه ها، حوادث وداستان های قرآنی چه زیبا وآموزنده أند؛ بطور مثال در درآیۀ 77 همین سوره خواندیم که قومی حاضر نشدند حتی لقمه نانی به دو پیامبر(موسی علیه السلام وخِضر علیه السلام اعطا نمایند، ولی در این آیۀ مبارکه، در یافتیم که قوم حاضر شدند وخودشان پیشنهاد داند تا غرض دفع خطر ودفع مظالم وهجوم قوم یأجوج و مأجوج حاضرند سرمایه‌گذاری کلان دراختیار ذوالقرنین قرار دهند.

در این شکی نیست هرجا مردم احساس ضرورت کنند، سرمایه‌گذاری هم می‌کنند. در البحر آمده است: بدین ترتیب مؤدبانه از او درخواست کرده‌اند که بذل مال را از آنان بپذیرد. (البحر ۱۶۴/۶).

ازجانب دیگر ازفحوای آیۀ مبارکه با زیبای خاصی در یافتیم که: نیاز به امنیّت بیش از مسکن ولباس است. «نَجْعَلُ لَكَ خَرْجاً عَلى أَنْ تَجْعَلَ ... سَدًّا »: انسانهای که در برابر آفتاب، سایه‌بان ولباس نداشتند، ازذوالقرنین امنیّت خواستند، نه لباس وسر پناه.

همچنان از فحوای آیۀ مبارکه دریافتیم: در جوامع انسانی، امنیّت وآسایش نسبت به نان ولباس از اهمیّت خاص وبخصوص برخوردار است.

مختصری درمورد قوم یأجوج و مأجوج:

یأجوج و مأجوج نام أقوامی است که به احتمال قوی درمغولستان فعلی چین زندگی بسر می بردند. نام قبیلۀ یأجوج و مأجوج فقط دوباردر قرآن عظیم الشأن تذکر رفته است، یکی در این سورۀ مبارکه ودیگری در آیۀ 96 سورۀ أنبیاء طوریکه می فرماید: **«حَتَّى إِذا فُتِحَتْ يَأْجُوجُ وَ مَأْجُوجُ وَ هُمْ مِنْ كُلِّ حَدَبٍ يَنْسِلُونَ »** تا آن زمان که (راه بر) یأجوج ومأجوج گشوده شود وآنان از هر بلندی بتازند و به سرعت عبور کنند.

اکثریت مفسّران و مؤرّخان، با استفاده از قرائن موجود بدین باور اند که: مراد از یأجوج و مأجوج همان قبایل مغول و تاتار می‌باشند.

ابن کثیر می‌گوید: یأجوج و مأجوج دو طایفه ترک‌تبار و از سلاله آدم هستند.(بعضی گفته‌اند که این دو قبیله از کشور چین برمی‌خیزند و آنچه این فرضیه را تقویت می‌کند این است که نژاد ملت چین و ملت ترک یکی است و حتی در اشکالشان نیز به یکدیگر شباهت فراوانی دارند والله اعلم).

برخی دیگری از مفسران می فرمایند: یأجوج و مأجوج دو قبیله از بشر و به‌قولی از طایفه أتراک‌اند. فساد افگنی‌شان در زمین بنا به روایتی: عبارت بود از ظلم، جفاجویی، کشتار و دنبال کردن سایر راه و روش‌های فسادآلود. نقل است که آنان درفصل بهار بیرون می‌آمدند و هیچ سبزه‌ای را نمی‌گذاشتند مگر که آن را می‌خوردند و هیچ چیز خشکی را نمی‌یافتند مگر این‌که آن را بر می‌داشتند و می‌بردند.

صاحب تفسیر «المنیر» به نقل از تفسیر «مراغی» می‌گوید: «یأجوج و مأجوج دو قبیله از اولاد یافث بن نوح اند، یأجوج از قوم تاتار و مأجوج از قوم مغول است و اصلشان از پدر واحدی است که «ترک» نامیده می‌شد.

برخی از مفسران می فرمایند که: یأجوج و مأجوج گروهی از نوادگان یافث یکی از فرزندان نوح هستند که چون مردم زمین را مورد آزار و اذیت قرار می‌دادند، ذوالقرنین آنها را داخل سدی محبوس کرد تا خداوند اجازه خروجشان را صادر سازد.

ketabton.com - The Digital Library

{نوح علیه السلام چهار فرزند داشت به نام‌های: حام، سام، یام و یافث. یام که همان کنعان باشد که در طوفان غرق شد و نسل کنونی بشر زاده سه فرزند دیگر وی هستند. از سام، عرب، فارس و رومیان به وجود آمدند، از یافث ترک‌ها و سقالبه و یأجوج و مأجوج پدیدار شدند و از حام قبطیان و سودان و بربریان زاده شدند. این نسب‌بندی در حدیثی از رسول اکرم صلی الله علیه وسلم به روایت حافظ ابوبکر بزاز نقل شده است. البته ابن عبدالبر آن را به سیعد بن المسیب رحمه‌الله نسبت داده است والله اعلم}.

برخی از مفسران بدین عقیده اندکه: این دو قبیله در بخش شمالی آسیا ساکن بودند و قلمروشان از تبت و چین تا اقیانوس منجمد شمالی امتداد داشته و از ناحیه غربی به سرزمین ترکستان منتهی می‌شود و چنگیزخان منسوب به آنان است. سپس می‌افزاید: ولی صحیح‌تر این است که یأجوج و مأجوج قومی ستمگر و ظالم هستند که پیشینیان‌شان از بحیره طبریه می‌گذرند وخداوند متعال در هنگام نزول عیسی علیه السلام از آسمان، آنان را بر می‌انگیزد چنان‌که در صحیح مسلم و شرح نووی بر آن، آمده است.«تفسیر انوار القرآن».

مؤرخان درتحقیقات خویش می نویسند: سرزمینی که، در بین دو سد در خاور دور در وسط قاره‌ی آسیا قرار گرفته بود و اهالی آن‌جا همچون انسان‌های نخستین زندگی می کردند هیچ دین و آیین آسمانی به آنها نرسیده بود و در بی‌خبری کامل قرار داشتند. گروه‌هایی از لشکریان یأجوج و مأجوج در مسیر خود هر چند مدت یک بار بر آنان می‌تاختند و آنان را مورد ستم و اذیت و آزار قرار می‌دادند. لشکریان یأجوج و مأجوج به هر جا می‌رفتند، درآنجا فساد برپا می‌کردند، ستم می‌کردند و سرها می‌بریدند. بعضی مواقع آن‌قدر قتل و کشتار به راه می‌انداختند که جوی خون روان می‌شد و مردم را با این حال رها می‌کردند و هیچ‌گونه کمک و یاری به آن‌ها نمی‌نمودند. این ستمگری‌ها و وحشیگری‌های آنان بطور متداوم ادامه داشت و اهالی بین دو سد قادر به مقاومت و مقابله با آنان نبودند و نمی‌توانستند آنان را از سرزمین و دیار خود برانند.

در حدیث نواس‌بن سمعان آمده است که: «بعد از اینکه حضرت عیسی، مسیح دجال را نزد دروازه شهر لدّ می‌کشد، خداوند به عیسی علیه السلام وحی می‌کند که مردمی از بندگانم را خارج نموده‌ام که هیچ کس حتی تو نیز یارای مقابله با آنها را ندارد. بندگانم را به کوه طور پناه ده، خداوند یأجوج و مأجوج را فرستاده که از هر تپه‌ای سرازیر می‌شوند، حضرت عیسی و همراهانش به خدا پناه می‌برند و خداوند کرمی را مأمور آنها کرده و آنها را همچون مرگ یک نفر نابود می‌سازد و عیسی و یارانش به زمین برمی‌گردند، ولی حتی یک وجب از زمین را که بوی گندیده و متعفن آنها درامان مانده باشد نیز پیدا نمی‌کنند که دیگر بار عیسی و یارانش به خدا پناه می‌برند و خداوند پرندگانی با گردنی همچون گردن شترهای عظیم‌الجثه و قوی هیکل را می‌فرستد و آنها را به جایی که خدا بخواهد انتقال می‌دهند، سپس خداوند بارانی را به مدت چهل روز می‌فرستد که به همه نقاط زمین از شهرها گرفته تا صحراها می‌رسد و زمین را به صورتی شستشو می‌دهد که مثل آیینه پاک و منزه می‌گردد، به زمین گفته می‌شود ثمراتت را برویان و برکاتت را بیرون بریز تا جایی که گروهی از مردم از یک انار می‌خورند و زیر پوستش نیز سایه می‌گیرند» تا آنجا که فرمود: «در این حالت خداوند نسیمی لطیف و خوش می‌فرستد که به زیر بغل مؤمنان نفوذ کرده و روحشان را می‌گیرد و فقط فاسدان

ketabton.com - The Digital Library

و تبهکاران می‌مانند که الاغ وار و حیوان‌صفت بر یکدیگر سوار می‌شوند و قیامت بر همین مردمان به پا می‌شود».
در حدیث صحیح آمده است که «روز قیامت خداوند به حضرت آدم دستور می‌دهد که جهنمیان را به جهنم بفرست. آدم می‌پرسد: چند درصد را؟ می‌فرماید: از هر یک هزار نفر 999 نفر را به جهنم و یک نفر را به بهشت بفرست و آن زمانی است که کودکان از ترس و وحشت پیر می‌شوند و زنان حامله سقط جنین می‌کنند، ندا زده می‌شود: مژده دهید که یأجوج و مأجوج فدیه شما خواهند بود و در روایتی: « در میان شما دو قوم به نام‌های یأجوج و مأجوج هستند که هر جا باشند، اکثریت را تشکیل می‌دهند».(به روایت بخاری، مسلم و احمد.).

قَالَ مَا مَكَّنِّي فِيهِ رَبِّي خَيْرٌ فَأَعِينُونِي بِقُوَّةٍ أَجْعَلْ بَيْنَكُمْ وَبَيْنَهُمْ رَدْمًا ﴿٩٥﴾

(ذو القرنین) گفت: آنچه پروردگارم (از ثروت و نیرو و قدرت) در اختیار من گذاشته، بهتر است (از ثروت شما). پس مرا با نیروی (بازو) مدد کنید، تا میان شما و آنها سد بزرگ ومحکمي بسازم.(۹۵)

«مَكَّنِّي»: دستیابی و دسترسیم داده است. قدرت و توانائیم بخشیده است.
« ردما»: ردم: سدّ محکم و نیرومند. اصل آن گرفتن شکاف با سنگ است. «ردمت الثلمة: سددتها» ویا«ردم» به بستن شکاف، «صدف» به کناره وجانب، «قطر» به مس گداخته و «زُبَرَ» به قطعه‌های بزرگ آهنی گفته می‌شود.
«قَالَ مَا مَكَّنِّي فِيهِ رَبِّي خَيْرٌ»: ذوالقرنین گفت: «آنچه پروردگارم به من دسترس داده است» یعنی: آنچه حق تعالی برایم از قدرت و ملک گسترانده و تمکن بخشیده است «بهتر است» از خراج شما و مرا به خراج شما نیازی نیست. ملاحظه می شود که: پیامبران برای رسالت و هدایت مردم، درخواست پول و مادیات از آنان نداشتند.
«فَأَعِينُونِي بِقُوَّةٍ أَجْعَلْ بَيْنَكُمْ وَ بَيْنَهُمْ رَدْماً (95)»: امکانات مردمی را در راه مصالح آنان باید به کار گرفت ولی مرا به نیروی کاری یعنی نیروی انسانی خود یاری کنید تا میان شما و آنان سدی استوار که آزارشان را از شما دفع کند، بنا کنم. تا بدینوسیله در بین شما و آنها سد و حصاری محکم و استوار می‌سازم و حایل و مانعی محکم بنا می‌نهم.
بدین ترتیب ذوالقرنین شهامت خود را نشان داده و از قبول مالیات آنها امتناع ورزید و ساختن سد را داوطلبانه به عهده گرفت و فقط به کمک نیروی انسانی اکتفا کرد.

آتُونِي زُبَرَ الْحَدِيدِ حَتَّى إِذَا سَاوَى بَيْنَ الصَّدَفَيْنِ قَالَ انْفُخُوا حَتَّى إِذَا جَعَلَهُ نَارًا قَالَ آتُونِي أُفْرِغْ عَلَيْهِ قِطْرًا ﴿٩٦﴾

قطعات بزرگ آهن برایم بیاورید، (و روی هم بچینید)» تا وقتی که کاملاً میان دو کوه برابر کرد (و پوشانید)، گفت :«(در اطراف آن آتش بیفروزید) و در آن بدمید» (آنها دمیدند) تا وقتی قطعات آهن را سرخ و گداخته کرد. گفت:«(اکنون) مس ذوب شده برایم بیاورید؛ تا بر روی آن بریزم.(۹۶)

«زُبَر»: جمع زبرة. قطعات.
«سَاوَى»: برابر و همسان کرد. هر دو سو را یکی کرد.
«الصَّدَفَيْنِ»: دو جانب دو سو.
«أُفْرِغْ»: بریزم.
«قِطْرًا»: مس گداخته.

ketabton.com - The Digital Library

طوریکه ذوالقرنین گفت:«آتُونِی زُبَرَ ٱلْحَدِیدِ» برای من قطعات آهن‌های بزرگی که در ساختمانهای بزرگ وحجیم به کار می‌رود، **بیاورید.** «حَتَّىٰٓ إِذَا سَاوَىٰ بَيْنَ ٱلصَّدَفَيْنِ».
«صدفین»: دو جانب کوه است. یعنی: آنها برایش قطعات آهن را آوردند و پس از آنکه او زیر بنا و شالوده سد را ریخت، شروع به چیدن آهن‌ها در میان دو کوه کرد و میان دو کوه را از آهن انباشت تا آن را همسطح کوه ساخت یعنی دیوار را به میزان دو طرف کوه بالا آورد.
«قَالَ ٱنْفُخُوا»: بعد از آن به عمله وکارگران: گفت **«بدمید»** بر این قطعات آهن با آتش و دمه‌های آهنگری «حَتَّىٰٓ إِذَا جَعَلَهُۥ نَارًا »: تا آن آهن متراکم و أنباشته شده داغ شد و از شدت حرارت گداخته شد.
به قولی: او به نهادن یک دسته از قطعات آهن و سنگ بر روی هم فرمان داد آنگاه بر آنها هیزم و زغال ریخت و دستور داد که بر آنها آتش افروخته و با دمه‌ها بدمند تا آنکه حرارت حاصله، آهن‌ها را تا سرحد ذوب داغ ساخت ـ و چون بر آهن آتش افروزند، همانند آتش سرخ و مذاب می‌گردد.«قَالَ آتُونِی أُفْرِغْ عَلَيْهِ قِطْرًا (96)»گفت: مس ذوب شده برایم بیاورید تا بر آن بریزم.
سپس مس مذاب را آوردند و ذوالقرنین آن را بر روی این لایه از آهن و سنگ ریخت و همین‌طور لایه‌های دیگر را بر روی آن قرار داد.
«قطر»: مس گداخته را می گویند.
امام رازی در تفسیر خویش در این مورد می نویسد: وقتی قطعات آهن را آوردند آنها را روی هم چید تا بین دو کوه را تا قله مسدود کرد، آنگاه با دمه در آن دمیدند تا داغ و گداخته شد، آنگاه مس مَذاب را بر آهن داغ ریخت و به هم چسبیدند و به صورت کوهی محکمی وآهنین مبدل شد.

فَمَا اسْطَاعُوا أَنْ يَظْهَرُوهُ وَمَا اسْتَطَاعُوا لَهُ نَقْبًا ﴿٩٧﴾

(هنگامی سد محکمی ساخت) پس آنها (= یأجوج و مأجوج) اصلاً نتوانستند بر آن بالا روند، و نتوانستند آن را سوراخ کنند.(۹۷)
سدّ ذوالقرنین چنان محکم، منیع، استوار وبزرگ بود که نمی‌توانستند آن را خراب کنند یا از آن بگذرند، طوریکه یأجوج و مأجوج به علت بلندی آن سد نتوانستند از آن بالا روند چنانکه نتوانستند آن را از پایینش سوراخ نمایند؛ از آنکه بنیادش سخت نیرومند و در زمین فرو رفته بود.
مراغی در تفسیر خود در این مورد می نویسد: « سدی که ذوالقرنین آن را بنا کرد و بعضی از مؤرخان در اوایل قرن پانزدهم میلادی آن را مشاهده کردند، در ورای جیحون (آمودریا) در منطقهٔ «بلخ» نزدیک «ترمذ» قرار دارد و نام آن «باب‌الحدید» یا (دروازه آهن) است که تیمور لنگ از آن گذشت و شاهرخ بر آن گذر کرد چنانکه مؤرخ اسپانیایی «کلافیگو» در سفر سال «1403م.» خویش به منطقه که به‌عنوان سفیر شاه «قشتاله» در اندلس، به دربار تیمور لنگ می‌رفت، آن را مشاهده کرد، طوریکه در توصیف آن می‌گوید: سد باب‌الحدید بر سر راه میان سمرقند و هند قرار دارد». والله اعلم.

قَالَ هَٰذَا رَحْمَةٌ مِّن رَّبِّي فَإِذَا جَاءَ وَعْدُ رَبِّي جَعَلَهُ دَكَّاءَ وَكَانَ وَعْدُ رَبِّي حَقًّا ﴿٩٨﴾

[ذوالقرنین پس از پایان یافتن کار سد] گفت: این رحمتی است ازسوی پروردگار من،

ketabton.com - The Digital Library

ولی زمانی که وعده پروردگارم فرا رسد، آن را ویران کرده و با زمین هموار می‌کند، و وعده پروردگارم حق و بازگشت ناپذیر است.(۹۸)

«دَكَّاءَ» درهم کوبیده و با زمین یکسان شده.

واقعاً ایجاد امنیّت، از رحمت الهی به شمار میرود. طوریکه در آیۀ مبارکه خواندیم

«رَحْمَةٌ مِنْ رَبِّي»: هدف وغایه کلی ساخت سد توسط ذوالقرنین هم برای امنیّت بود.

ذوالقرنین بعد از اِعمار سد گفت: این سدی که آن را در برابر آزار یأجوج و مأجوج مانع قرار دادم، از رحمت حق‌تعالی بر من و بر مردمی است که از من تقاضای اعمار آنرا نمودند.

هدف اساسی اِعماراین همان رساندن خیر و دفع شربود.

«فَإِذَا جَاءَ وَعْدُ رَبِّي»: وقتی در نزدیکی قیامت موعد خروج یاجوج و ماجوج از جانب الله متعال فرا رسد خداوند توانا آن را ویران ساخته و با زمین یکسان ومنهدم خواهد کرد، **«وَ كَانَ وَعْدُ رَبِّي حَقًّا(98)»** وعده‌ی خدا در مورد ویران شدن سد و قیام قیامت به طور حتم محقق می‌شود. و او وعده‌اش را خلاف نمی‌کند.

دیده می شود که: شخصیت های الهی، توفیقات خویش را از رحمت خداوند متعال می دانند، و هرگزدرزندگی خویش مغرور نمی‌شوند.

با خاتمه آیۀ متبرکه، داستان ذی عبرت ذو القرنین هم خاتمه می‌یابد. ودر آیات بعدی بحث در مورد خوف وترس وسختی های روز رستاخیز قیامت مورد بحث قرار می گیرد.

خوانندگان محترم!

در آیات متبرکه (99 الی 106) در باره فرجام کفر در روز رستاخیز، بحث بعمل می آید.

وَتَرَكْنَا بَعْضَهُمْ يَوْمَئِذٍ يَمُوجُ فِي بَعْضٍ وَنُفِخَ فِي الصُّورِ فَجَمَعْنَاهُمْ جَمْعًا ﴿٩٩﴾

در آن روز(که جهان پایان می‌گیرد) ما آنها را چنان رها می‌کنیم که درهم موج می‌زنند (و خلط شوند)، و در صور دمیده شود، پس آنان را به طور خاص جمع کنیم. (۹۹)

توضیح عبارت سخت:

«يَوْمَئِذٍ»: آن روز که برای باراوّل درصوردمیده می‌شود وقیامت فرا می‌رسد (حاقّه آیه 13).

«نُفِخَ فِي الصُّورِ»: مراد دمیدن در صور برای بار دوم است (زمر آیۀ 68).

«صُور»: بوق. شیپور (انعام / 73).

«جَمْعاً»: گردآوردن عجیب و غریبی.

«وَتَرَكْنَا بَعْضَهُمْ يَوْمَئِذٍ يَمُوجُ فِي بَعْضٍ»: روز رستاخیز انسان‌ها را رها کرده- که از فزونی و کثرتشان - مانند موج دریا به یکدیگر آمده و آشفته می‌شوند. یعنی: در روز خروج یأجوج‌ومأجوج **«رها می‌کنیم تا موج آسا در بعضی دیگر درآمیزند»** یعنی: مردم در روز خروج یأجوج و مأجوج درهم می‌آمیزند و قتل و کشتار بسیار گشته کشتزارها نابود و سرمایه‌ها تلف می‌شود. و همه اینها قبل از برپایی قیامت و قبل از نفخ صور در زمانی است که برای ما معلوم نیست. یا معنی این است: مردم در روز قیامت موج‌آسا درهم می‌آمیزند زیرا خروج یأجوج و مأجوج یکی از نشانه های (کبرای) برپا شدن قیامت ظهور یاجوج و ماجوج هستند؛خداوند می‌فرماید:« حَتَّى إِذَا فُتِحَتْ يَأْجُوجُ وَمَأْجُوجُ وَهُم مِّن كُلِّ حَدَبٍ يَنسِلُونَ * وَاقْتَرَبَ الْوَعْدُ الْحَقُّ فَإِذَا هِيَ شَاخِصَةٌ أَبْصَارُ الَّذِينَ كَفَرُوا يَا وَيْلَنَا

ketabton.com - The Digital Library

قَدْ كُنَّا فِي غَفْلَةٍ مِّنْ هَذَا بَلْ كُنَّا ظَالِمِينَ» (الأنبياء/97-96)«تا زمانی که یأجوج و مأجوج رها می‌گردند و شتابان از هر بلندی و ارتفاعی می‌گذرند [و موجب پریشانی و هرج و مرج در زمین می‌گردند] * در این هنگام وعده راستین خدا (روز قیامت) فرامی‌رسد و به ناگاه چنان وحشتی کافران را فرامی‌گیرد و چشم‌هایشان از حرکت ایستاده و فریادشان بلند می‌شود که ای وای بر ما، ما از این روز غافل بودیم. بلکه ما به خود ظلم کرده‌ایم».

«وَ نُفِخَ فِی اَلصُّورِ فَجَمَعْنٰاهُمْ جَمْعاً(99)»: برای بار دوم در صور دمیده می‌شود، آنگاه همه را در یک مکان برای محاسبه و جزا جمع می‌کنیم و احدی از آن تخلف نمی‌ورزد.

یعنی: پس از متلاشی شدن و تبدیل شدن اجسادشان به خاک، آنان را زنده می‌گردانیم سپس همه را به‌سوی محشر گرد می‌آوریم.

باید گفت که: شکسته شدن سدّ ذوالقرنین از نشانه‌های قیامت است.

پیش از قیامت، زمین توسط اقوامی به هرج و مرج کشیده می‌شود.

حدیث صحیحی در دست استکه امام احمد آن را از سفیان ثوری، و او از عروه، و وی از زینب دختر ابوسلمه، و او از حبیبه دختر ام حبیبه دختر ابوسفیان، و او از مادرش حبیبه، و وی از زینب دختر جحش، همسر پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم روایت کرده استکه‌گفته است: پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم از خواب بیدار شد در حالی‌که چهره‌اش سرخ و برافروخته بود و می‌فرمود:«ویل للعرب من شر قد افترب . فتح الیوم من ردم یاجوج و ماجوج مثل هذا».وای به حال عرب از دست شر و بلائی که نزدیک گردیده است. امروز از سد یاجوج و ماجوج مثل این گشوده شد ....

آن‌گاه انگشت سبابه یا انگشت شهادت را به سر انگشت ابهام‌که انگشت ستبر وکوتاه دست است چسباند و با آن دو حلقه‌ای تشکیل داد ...گفتم: ای فرستاده خدا آیا در حالی‌که افراد صالحی در میان هستند هلاک می‌گردیم؟ فرمود:«نعم اذاکثر الخبیث».بلی وقتی که ناپاک فراوان گردد.

وَعَرَضْنَا جَهَنَّمَ يَوْمَئِذٍ لِلْكَافِرِينَ عَرْضًا ﴿١٠٠﴾

و درآن روز، جهنم را بر کافران عرضه می داریم.(۱۰۰)

در روزی که خلایق جمع می‌شوند،جهنم را به صورتی ترسناک در معرض دید کافران قرار می‌دهیم تا عموماً خوف وترس و هراس آن را مشاهده کنند. تا مشاهده دوزخ زجری بلیغ و رعبی عجیب در آنان پدید آورد.وباید به عرض رسانید که: دلیل عرضه‌ی جهنّم بر کافران، ناشی ازعملکرد و قساوت خودشان در دنیاست.

الَّذِينَ كَانَتْ أَعْيُنُهُمْ فِي غِطَاءٍ عَنْ ذِكْرِي وَكَانُوا لَا يَسْتَطِيعُونَ سَمْعًا ﴿١٠١﴾

(آن) کسانی که چشمانشان از یاد من درپرده ی (غفلت) بود، و توان شنیدن (حق را) نداشتند.(۱۰۱)

طوریکه معروف است، اکثراً راه شناخت، بیشتر به وسیله‌ی چشم و گوش صورت می پذیرد، درحالیکه چشمشان در پرده است و گوششان قدرت شنیدن حقّ را نداشتند. واضح است که حقّ را نمی‌فهمیدند، والّا ذکر که دیدنی نیست!

با تأسف باید گفت: همین انسان شنوا به خاطرعناد ودشمنی، درزندگی خویش در پیش می گیرد در نهایت به مرحله ای می رسد که حتی توان شنیدن حقّ را هم از دست می دهد .

«وَ کٰانُوا لاٰ یَسْتَطِیعُونَ سَمْعاً (101) » چشمان آن کافران در دنیا از دیدن قدرت و اقتدار و یگانگی خدا کور بود و به دیدهٔ تدبر و تأمل، عبرت اندوزانه نمی‌نگریستند و بر اثر

ketabton.com - The Digital Library

تیرگی نهادشان توانایی شنیدن کلام خدا را نداشتند.
ابو سعود گفته است: این بیان اعراض آنها از دلایل سمعی، و نادیده گرفتن آیات واضح و روشن می‌باشد که انگار کور و کر بودند.(ابو سعود ۲۶۷/۳)

أَفَحَسِبَ الَّذِينَ كَفَرُوا أَنْ يَتَّخِذُوا عِبَادِي مِنْ دُونِي أَوْلِيَاءَ إِنَّا أَعْتَدْنَا جَهَنَّمَ لِلْكَافِرِينَ نُزُلًا ﴿١٠٢﴾

آیا کسانی که کافر شدند؛ گمان کردند که جزمن بندگان مرابجای من اولیای خودبگیرند؟! یقینا ما دوزخ را منزلگاه برای کافران آماده کرده‌ایم.(۱۰۲)
یعنی آیا کافران گمان می‌برند که چنانچه بعضی از بندگانم را به عنوان خدا برگرفته و آنها را پرستش کنند، همچون فرشتگان و عزیر و مسیح بن مریم، آیا گمان می‌برند برای آنان مفید است؟ و آیا گمان می‌برند که من آنها را تعقیب نمی‌کنم وجزا نمی‌دهم؟ !
امام قرطبی گفته است:جواب استفهام حذف شده است وتقدیر آن چنین است: آیا می‌پندارند چنان عملی برای آنان سودمند است و من آنها را کیفر نمی‌دهم؟
«إِنَّا أَعْتَدْنَا جَهَنَّمَ لِلْكَافِرِينَ نُزُلاً (102)» ما جهنم را به عنوان جای پذیرایی از آنان آماده کرده، و آن را بسان منزل پذیرایی از مهمان قرار داده‌ایم.
امام بیضاوی گفته است: سرزنش و تمسخر آنها، در آن مکنون است و یادآور این مطلب است که در ورای آن برای آنان عذابی مقرر است که جهنم نسبت به آن بسیار ناچیز و اندک است. (تفسیر صفواة التفاسیر)

قُلْ هَلْ نُنَبِّئُكُمْ بِالْأَخْسَرِينَ أَعْمَالًا ﴿١٠٣﴾

بگو آیا به شما خبر دهیم که زیانکارترین (مردم) در کارها، چه کساني هستند؟(۱۰۳)
انسان در معرض غفلت از سود و زیان خویش است در این آیه مبارکه می فرماید که:
ای پیامبر! به آن کافران بگو: آیا می‌خواهید به شما بگویم زیانمندترین انسان نزد خدا کیست؟
مفسران در تفسیر آیهٔ مبارکه **«بِالْأَخْسَرِينَ أَعْمَالًا»** می نویسند که:

الَّذِينَ ضَلَّ سَعْيُهُمْ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَهُمْ يَحْسَبُونَ أَنَّهُمْ يُحْسِنُونَ صُنْعًا ﴿١٠٤﴾

[آنان] کسانی هستند که کوششان در زندگی دنیا گم شده است و گمان می‌کنند که کار نیک می‌کنند. (۱۰۴)
«ضَلَّ سَعْيُهُمْ»: قبل از همه باید گفت که هیچ عملی از انسان محو نمی‌شود، گرچه به نظر گم می‌شود. زیانکارترین مردم از نظر عمل کسانی‌اند که در دنیا به خداوند متعال کفر ورزیده، از راه راست منحرف شده و راه اهل دوزخ را در پیش گرفته‌اند ولی با این همه می‌پندارند که در آنچه کرده‌اند، کار خوب انجام داده، بر حق و صواب قرار دارند حال آنکه دربیراهه وگمراهی به سر می‌برند؛ چرا که از رشد و هدایت محروم ساخته شده اند.
مفسران می نویسند که: زیانکاران چند گروهند:
الف: گروهی که کار نیك نمی‌کنند.
ب: گروهی که برای دنیا کار می‌کنند، نه آخرت.
ج: گروهی که کار می‌کنند و می‌دانند که کارشان صحیح نیست.
د: گروهی که در زیانند و می‌پندارند که سود می‌برند.

ketabton.com - The Digital Library

سه گروه اوّل، ممکن است با توبه به فکر اصلاح خود و جبران بیفتند، ولی گروه چهارم چون به فکر چاره نمی‌افتند، بدترین انسانها اند.
مثل راهبان مسیحی که خود را از لذّات حلال دنیا محروم می‌کنند ومورد انتقاد انبیا نیز هستند، یا مثل زاهدنماهای ریاکار.
ضحاک گفته است: آنها عبارتند از کشیشان و راهبان که به عبادت می‌پردازند و گمان می‌برند عبادتشان مفید است. در صورتی که عبادت آنها قبول نمی‌شود.
«وَ هُمْ يَحْسَبُونَ أَنَّهُمْ يُحْسِنُونَ صُنْعاً(104) » حال آن که آنها گمان می‌کنند با چنین اعمالی نیکوکار محسوب می‌شوند و عمل نیک انجام داده‌اند. (حافظ در الفتح ۳۲۴/۸ آنرا ذکر کرده است.)
کسانی که اعتقادات صحیحی ندارند و از پندارهای باطل خود پیروی می‌کنند، تنها در يك عمل خسارت نمی‌کنند، بلکه در همه‌ی برنامه‌ها زیان می‌بینند.زیرا معیارارزش هر کاری انگیزه‌ی درست آن است و قرآن نیز با تعابیری همچون:« أَ حَسِبَ يَحْسَبُونَ، لا يَحْسَبَنَ، أَ فَحَسِبْتُمْ و...»از حسابگری‌های متّکی به خیال وپندار بی‌اساس، انتقاد کرده است.

أُولَئِكَ الَّذِينَ كَفَرُوا بِآيَاتِ رَبِّهِمْ وَلِقَائِهِ فَحَبِطَتْ أَعْمَالُهُمْ فَلَا نُقِيمُ لَهُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَزْنًا ﴿١٠٥﴾

آنها کسانی هستند که به آیات پروردگارشان و ملاقات او کفر ورزیدند، در نتیجه اعمالشان نیست و نابود شد پس روز قیامت هیچ ارزش (و منزلتی) و وزنی برایشان نخواهیم نهاد.(۱۰۵)

حبط:

«حبط»، در لغت آن است که شکم حیوان به خاطر خوردن گیاه سمّی باد کند و آن را در معرض مرگ قرار دهد که هر کس می‌بیند، طوری فکر می کند ،که این حیوانی سالم و پرگوشت است، در حالی که در شکم آن باد و خودش مسموم است. تباه شدن اعمال انسان را نیز از این رو حبط می‌گویند که آنان توسط گناهان، مسموم و توخالی و درمعرض نابودی قرار گرفته‌اند.
«أُولٰئِکَ اَلَّذِينَ كَفَرُوا بِآيٰاتِ رَبِّهِمْ وَ لِقٰائِهِ فَحَبِطَتْ أَعْمٰالُهُمْ» آن زیانکاران کسانی‌اند که آیات قرآن را تکذیب کرده وزنده شدن بعد از از مرگ را انکار ورزیدند، **« فَلاٰ نُقِيمُ لَهُمْ يَوْمَ اَلْقِيٰامَةِ وَزْناً (105) »** در نتیجه الله تعالی به سبب کفرشان اعمال‌شان را باطل گردانید و بنابراین آن‌ها را نزد الله در روز قیامت هیچ قدر و قیمتی ومنزلتی نیست .
در حدیث شریف آمده است:« 1754- عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ، عَنْ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ قَالَ: «إِنَّهُ لَيَأْتِي الرَّجُلُ العَظِيمُ السَّمِينُ يَوْمَ القِيَامَةِ، لاَ يَزِنُ عِنْدَ اللَّهِ جَنَاحَ بَعُوضَةٍ، وَقَالَ: اقْرَءُوا،«فَلَا نُقِيمُ لَهُمْ يَوْمَ ٱلْقِيَٰمَةِ وَزْنًا» [رواه البخاری: 4729]. (همانا شخص تنومند و چاق در روز قیامت می‌آید، درحالی‌که [به دلیل اندیشه و عمل ناصواب خویش] نزد الله متعال به اندازه بال پشه‌ای هم، وزن و قیمت ندارد اگر خواستید این آیه را بخوانید:**«فَلَا نُقِيمُ لَهُمْ يَوْمَ ٱلْقِيَٰمَةِ وَزْنًا)** [الكهف: 105]». آری! حدیث شریف ناظر بر کسانی است که در اندیشه وعمل خویش، از مصادیق این آیه می‌باشند.

ذَلِكَ جَزَاؤُهُمْ جَهَنَّمُ بِمَا كَفَرُوا وَاتَّخَذُوا آيَاتِي وَرُسُلِي هُزُوًا ﴿١٠٦﴾

این است [وضع و حال زیانکاران] به سبب آنکه کفر ورزیدند و آیات من و پیامبرانم را به تمسخره گرفتند.(۱۰۶)

ketabton.com - The Digital Library

«هزو»: هزو، هزء: مسخره کردن.

نگاهی به آیات (99 الی 106):

1 - اثبات زنده شدن و گردآوری جن وانس در میدان قیامت پس از شیپور دوم،
2 - خودنمایی جهنم در برابر کافران به سبب بی توجهی آنان به دلایل وجود و یکتایی خدا و گوش ندادن به سخن آسمانی، انگار که کر و کور بوده اند.
3 - کافران در انتخاب و پرستش غیر خدا، به خطا رفته اند و از دست آن معبودهای ناحق، کاری ساخته نیست و قطعا آن کافران سود نکرده اند.
4 - زیانکاران در روز قیامت، کسانی اند که جد و جهد دنیای آنان تباه می گردد؛ هر چند خود می پندارند که راه خوبی طی می کنند.
5 - سبب زیان بینی و خسارت، همان کفرورزی به آیات تکوینی و تنزیلی و انکار دوباره زنده شدن است.
6 - مجازات این سیاه بختان چنین است:
   أ. تباه گشتن کردار،
   ب. به هدر دادن کرامت و ارزش والای انسانی خود
   ج. چشیدن عذاب آخرت.

خواننده محترم!

درز آیات (107 الی 110) در باره ایمان و عمل نیکو، گستره و احاطه ی علم خدا بر همه ی هستی، مورد بحث قرار میگیرد.

إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ كَانَتْ لَهُمْ جَنَّاتُ الْفِرْدَوْسِ نُزُلًا ﴿١٠٧﴾

مسلماً کسانی که ایمان آورده و کارهای نیک انجام داده اند، برای آنها باغهای جنت فردوس (باغهای انبوه) جایگاه مهمانی است.(١٠٧)

« فردوس »:

«الْفِرْدَوْسِ»: بهشتِ برین.(مؤمنون / 11). فردوس ، یکی از نام های بهشت موعود است .در تفسیر کشاف « الکشاف عن حقائق التنزیل و عیون الاقاویل فی وجوه التأویل» زمخشری آمده است:«الفردوس: هو البستان الواسع الجامع لاصناف الثمر». باغی که در آن میوه و گل و سائر اسباب لذات جمع است.

لغویون درمورد کلمه فردوس تفصیلات بیشماری تحریر داشته اند ، بعضی گفته اند کلمه فردوس اصلاً کلمه سریانی است که: به معنای تاکستانیعنی باغ انگور و اصل آن «فرداس» بوده، و بعضی دیگر گفته اند کلمه ای است حبشی و بعضی گفته اند عربی است و به معنای باغ پر درختی است که بیشتر درختانش انگور باشد.ظاهراً مراد از آن وسعت نعمتهای بهشتی است مانند «جَنَّاتِ النَّعِيمِ».

کلمۀ فردوس بصورت کل دوبار درقرآن عظیم الشأن تذکر رفته است، یکبار در (آیۀ 107 سورۀ کهف) وبار دیگر (درسورۀ مؤمنون - آیۀ 11) **«الذین یرثون الفردوس هم فیها خـلدون.»** (وارثانی) که بهشت برین را ارث می برند، و جاودانه در آن خواهند ماند.

خَالِدِينَ فِيهَا لَا يَبْغُونَ عَنْهَا حِوَلًا ﴿١٠٨﴾

در آن جاودانه اند و از آن درخواست انتقال به جای دیگر نمی کنند.(١٠٨)

ketabton.com - The Digital Library

«لا يَبْغُونَ عَنْها حِوَلًا» انسان عادت دارند در صورتیکه در یک محل به مدّت طولانی ساکن شود، خستگی احساس می کنند،واگر جای بهتری ببیند، آرزوی انتقال به آنجا را دارد، ولی با وجود جاودانگی بهشت، هرگز بهشتیان آرزوی انتقال از آن را ندارند.
ابن رواحه رضی الله عنه گفته است: نمی‌ترسند از این که از بهشت فردوس اخراج شوند یا آن را عوض کنند.
در حدیث شریف به روایت احمد و ترمذی از عبادهبن‌صامت (رض)آمده است که رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمودند: «همانا در بهشت صد درجه است که فاصله هر درجه از آن با درجه دیگر، مانند فاصله میان آسمان و زمین است و بلندترین درجه آن، فردوس است که عرش در بالای آن قرار دارد و رودخانه‌های چهارگانه بهشت از آن جاری می شود پس هرگاه از الله متعال می‌خواستید، از او فردوس را بخواهید».
بعد از اینکه در ایات فوقانی سرانجام کافران واعمالشان را بیان نمود، اعمال مومنان و سرانجام آنان را نیز به بیان گرفته می فرماید :«إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا» همانا کسانی که با دلهایشان ایمان آوردند و با اعضا و جوارح خود کارهای شایسته انجام دادند این صفت ، تمام دین از قبیل عقاید و اعمال و اصول و فروع ظاهری و باطنی آن را شامل می شود پس اینان بر حسب تفاوت در جات ایمان و عمل صالحشان باغهای بهشت جایگاه پذیرایی از آنان است.
طوریکه در فوق یاد اوری شدیم که جنت فردوس بالاترین و بهترین جای بهشت است، و این پاداش از آن کسی خواهد بود که ایمان و عمل صالح در او به طور کامل وجود داشته باشد و آنها پیامبران و مقربان هستند. و احتمال دارد که منظور از آن همۀ منزل های بهشت باشد، پس این پاداش شامل تمام اهل ایمان اعم از مقربین و نیکان و «مقتصدین» میانه روان می شود، وهر یک از این گروهها بر حسب حالت خود در آن قرار می گیرد.
«جنات فردوس» محل مهمانی و ضیافت اهل ایمان و عمل صالح می باشد، و چه پذیرایی بزرگتر از این وجود دارد که همۀ نعمت هایی را که موجب شادی دلها و ارواح و جسم ها می شود دربر دراد.
در بهشت هر چه انسان بخواهد و چشمها از دیدن آن لذت برند، از قبیل منازل زیبا، و باغهای سرسبز، و درختان پر میوه، و همسران زیبا، و پرندگان ترانه خوان ، و خوردنی های لذیذ و خدمتگذاران و فرزندان و نهرهای جاری، و منظره های زیبا و جمال ظاهری و معنوی و نعمت همیشگی وجود دارد.
«خَالِدِينَ فِيهَا» درآن جاودانه می مانند، در بهشت نعمت های کامل هستند، و کامل بودن آنها بدان معنی است که از بین نرفته و تمام نمی شوند.

قُلْ لَوْ كَانَ الْبَحْرُ مِدَادًا لِكَلِمَاتِ رَبِّي لَنَفِدَ الْبَحْرُ قَبْلَ أَنْ تَنْفَدَ كَلِمَاتُ رَبِّي وَلَوْ جِئْنَا بِمِثْلِهِ مَدَدًا ﴿١٠٩﴾

بگو: اگر بحر برای نوشتن سخنان پروردگارم رنگ (سیاهی) گردد، پیش از آنکه سخنان پروردگارم خاتمه یابد، بدون شک بحر تمام خواهد شد، هر چند مانند آن بحر را به مدد آن بیاوریم.(۱۰۹)
واقعاً نشانه‌های الهی، بی‌نهایت است وانسان حتّی از شمارش و نگارش آنها نیز ناتوان است.

ketabton.com - The Digital Library

شأن نزول آیهٔ 109:

697- حاکم و غیره از ابن عباس (رض) روایت کرده اند: قریش به یهود گفت: چیزهایی به ما بگویید تا راجع به آن از این شخص [رسول الله] سؤال نمایم، یهودیان گفتند: در بارهٔ روح از او سؤال کنید آن‌ها از پیامبر راجع به روح پرسیدند. پس این کلام عزیز نازل شد: «وَيَسْأَلُونَكَ عَنِ الرُّوحِ قُلِ الرُّوحُ مِنْ أَمْرِ رَبِّي وَمَا أُوتِيتُم مِّن الْعِلْمِ إِلاَّ قَلِيلاً (85)» از تو در باره روح می‌پرسند، بگو: روح از فرمان پروردگار من است و به شما بجز اندکی علم و دانش داده نشده است» (اسراء: 85) یهود گفت: به ما تورات داده شده است که در آن همه علوم و دانش‌های گوناگون موجود است و کسی که تورات را داشته باشد صاحب خیر بسیار است. آنگاه آیهٔ: « قُلْ لَوْ كَانَ الْبَحْرُ مِدَادًا لِكَلِمَاتِ رَبِّي لَنَفِدَ الْبَحْرُ قَبْلَ أَنْ تَنْفَدَ كَلِمَاتُ رَبِّي وَلَوْ جِئْنَا بِمِثْلِهِ مَدَدًا » نازل گردید.

قُلْ إِنَّمَا أَنَا بَشَرٌ مِثْلُكُمْ يُوحَى إِلَيَّ أَنَّمَا إِلَهُكُمْ إِلَهٌ وَاحِدٌ فَمَنْ كَانَ يَرْجُو لِقَاءَ رَبِّهِ فَلْيَعْمَلْ عَمَلًا صَالِحًا وَلَا يُشْرِكْ بِعِبَادَةِ رَبِّهِ أَحَدًا ﴿١١٠﴾

بگو: جز این نیست که من هم بشری مانند شمایم که به من وحی می شود که معبود شما فقط خدای یکتاست؛ پس کسی که دیدار [پاداش و مقام قرب] پروردگارش را امید دارد، پس باید کاری شایسته انجام دهد و هیچ کس را درعبادت پروردگارخویش شریک نکند. (۱۱۰)

درس ایکه از آیهٔ مبارکه: می اموزیم یکی هم همین است که: انسان نباید خود را بیش از آنچه هست دربین جامعه معرّفی کند، ونباید فراموش کنیم که پیامبران خود را بشر می شمردند.شرط نبوّت، انسان بودن است تا پیامبر در عمل نیزنمونه وسرمشق سایر انسان ها باشد.

بر رهبران الهی است تا جلو غُلوّ و مبالغه‌ها را بگیرند، در آیهٔ مبارکه آمده است که:ای محمد! به آنها بگو: من هم مثل شما انسانی بیش نیستم اما خدا به فضل خود بر من منت نهاده است و به من وحی کرده و فرمان داده است که به شما اطلاع بدهم و ابلاغ کنم یعنی: حال من محدود و مقصور به حال بشریت است و از بشریت به فرشته بودن یا الوهیت در نمی‌گذرد بنابراین، من علم غیب را نمی‌دانم و اگر خدای عالم الغیب مرا آگاه نمی‌کرد، نمی‌توانستم به شما از داستان اصحاب کهف و ذوالقرنین خبر دهم «به من وحی می‌شود» پس همین صفت و ویژگی، برای ایجاد فرق و تمایز میان من و سایر انواع بشر کافی است و محور این وحی بر من این است: «فَمَنْ كَانَ يَرْجُوا لِقَاءَ رَبِّهِ» «پس هرکس به لقای پروردگار خود امید دارد»و از سزای اش می‌ترسد.

باید یادآورشد: برای کار خدایی کردن، حتّی امید به پاداش الهی کافی است گرچه یقین نباشد. ولی نباید فراموش کرد که: خصلت امید در انسان باید به صورت یك حالت دائمی و پیوسته باشد، نه لحظه‌ای.«فَلْيَعْمَلْ عَمَلاً صَالِحاً» با اخلاص، عبادت او را به جا آورد. زیرا امید بدون عمل، کارسازومفید نمی باشد.

«وَ لاٰ يُشْرِكْ بِعِبٰادَةِ رَبِّهِ أَحَداً » و از عملش قصد ریا را نداشته باشد و غیر از ذات خدا را نجوید؛ زیرا خدا جز عمل خالص را قبول نمی‌کند.

در این آیهٔ مبارکه در یافتیم که: مهمترین مبحث عقاید مطرح بحث گردیده است ازجمله: توحید، «إِلٰهٌ واحِدٌ» هم نبوّت، «يُوحى إِلَيَّ» و هم معاد، «لِقاءَ رَبِّهِ» هم امید به رحمت

ketabton.com - The Digital Library

الهی، «يَرْجُوا» هم تلاش در رسیدن به آن، «فَلْيَعْمَلْ» و هم اخلاص در عمل «لا يُشْرِكْ» آمده است.
از این جهت پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: اگر تنها آیه‌ی آخر سوره‌ی کهف بر امّت من نازل می‌شد، برای آنان کافی بود.
در حدیث شریف به روایت احمد و ابن سعد از ابی‌سعید بن ابی فضاله انصاری (رض) آمده است که فرمود: از رسول الله صلی الله علیه وسلم شنیدم که فرمودند: «إذا جمع الله الأولين والآخرين ليوم لا ريب فيه نادى مناد: من كان أشرك في عمل عمله لله أحداً، فليطلب ثوابه من عند غير الله؛ فإن الله أغنى الشركاء عن الشرك». «چون الله متعال پیشینیان و پسینیان را برای روزی که هیچ شك و شبهه‌ای در آن نیست گرد آورد، منادیی ندا در می‌دهد که: هر کس با خدا در عملی که برای او انجام داده، کسی را شریك آورده است، باید ثواب خویش را از غیر الله طلب کند زیرا خدا بی‌نیازترین شرکا از شرك است».
همچنین در حدیث دیگری آمده است: «روزقیامت اعمال بنی‌آدم در نامه‌هایی سر به مهر به پیشگاه خداوند متعال عرضه می‌شود پس الله متعال می‌فرماید: این یکی را دور افگنید و آن یکی را پیش‌آورید. فرشتگان می‌گویند: پروردگارا! به ذات تو سوگند که ما از وی جز خیر چیزی ندیده‌ایم؛ می‌فرماید: آری! ولی عمل وی برای غیر رضای من بود و من امروز فقط آن عملی را می‌پذیرم که هدف از آن خالصا رضای من بوده است».
خوانندۀ محترم!
مرگ برای همه انسان ها به صورت حتمی بوقوع می پیوندد، ومرگ آمدنی است، ولی مرگی دارای ارزش است که : انسان آرزوی ملاقات با خالق خویش راداشته باشد.

شأن نزول آیۀ 110:

698- ابن ابوحاتم و ابن ابوالدنیا در کتاب «اخلاص» از طاوس روایت کرده اند: مردی گفت: ای رسول الله ! من برای رضای الله جهاد می‌کنم و دوست دارم که جایگاه‌ام در بهشت به من نشان داده شود.
پیامبر صلی الله علیه وسلم جواب او را نداد تا **«قُلْ إِنَّمَا أَنَا بَشَرٌ مِثْلُكُمْ يُوحَى إِلَيَّ أَنَّمَا إِلَهُكُمْ إِلَهٌ وَاحِدٌ فَمَنْ كَانَ يَرْجُو لِقَاءَ رَبِّهِ فَلْيَعْمَلْ عَمَلًا صَالِحًا وَلَا يُشْرِكْ بِعِبَادَةِ رَبِّهِ أَحَدًا»** نازل شد.
699- حاکم این حدیث را در «مستدرک» به قسم موصول از طاوس از ابن عباس روایت کرده و به شرط بخاری و مسلم این حدیث را صحیح دانسته است (حاکم 2 / 111 و بیهقی در «شعب الایمان» 6854 از ابن عباس روایت کرده اند، حاکم این را به شرط بخاری و مسلم صحیح می‌داند و ذهبی با او موافق است. با این وصف در این اسناد نعیم بن حماد را عده‌ای ثقه می‌دانند و گروهی ضعیف، زیرا بسیار احادیث منکر روایت کرده که اکثر آن‌ها را حافظ ابن عدی در «الکامل فی الضعفاء» ذکر کرده است. در این اسناد عبدالکریم جزری ضعیف است. «تفسیر شوکانی» 1639).
700- ابن ابوحاتم از مجاهد روایت کرده است: مسلمانی در راه خدا جهاد می‌کرد و علاقه‌مند بود جایگاه خود را در بهشت ببیند. آنگاه الله متعال « فَمَن كَانَ يَرْجُو لِقَاء رَبِّهِ » را نازل کرد.

ketabton.com - The Digital Library

701- ابونعیم و ابن عساکر در «تاریخ» خود از طریق سدیی صغیر از کلبی از ابوصالح از ابن عباس (رض) روایت کرده اند: جندب بن زهیر اگر نماز می‌خواند یا روزه می گرفت و یا صدقه می‌داد در بین مردم نامش به نیکویی برده می‌شد از شهرت خود شاد می‌گردید و این کار را بیشتر انجام می‌داد تا مردم هرچه بیشتر از اعمال او یاد کنند. پس خدا او را سرزنش کرد، و این آیه**« فَمَن كَانَ يَرْجُو لِقَاء رَبِّهِ»** تا آخردر این باره نازل شد.

پایان سوره:

سورۀ مبارکۀ کهف که با یاد وحی و توحید آغازگردیده است با این شعار بینظر که می فرماید: « فَمَنْ كَانَ يَرْجُو لِقَاءَ رَبِّهِ فَلْيَعْمَلْ عَمَلا صَالِحًا وَلا يُشْرِكْ بِعِبَادَةِ رَبِّهِ أَحَدًا».
(پس هرکس که خواهان دیدار پروردگار با عظمت خویش است ، باید که کار شایسته را انجام دهد، و در پرستش پروردگارش کسی را شریک نسازد.) خاتمه می یابد.

ومن الله التوفیق

ketabton.com - The Digital Library

فهرست موضوعات ومطالب سُورَةُ الْكَهْفِ

	سُورَةُ الْكَهْفِ	وجه تسميه	
		کهف	
		محور وموضوع بحث سوره کهف	
		قصه ها وداستان سوره کهف	
		تعداد آیات ، کلمات وتعداد حروف سوره کهف	
		ارتباط سوره کهف با سوره قبلی	
		فضیلت سوره کهف	
		فضیلت آیات اولیه سوره کهف	
		شأن نزول سوره کهف	
		ازنزول قرآن باید سپاس گزاربود	
		فرزند داشتن برای الله	
		داستان وقصه اصحاب کهف	
		قصه اصحاب کهف	
		غاراصحاب کهف درکجا است ؟	
		یادداشت خوارزمی درموردمحل اصحاب کهف	
		بازدید خوارزمی از غار اصحاب کهف	
		موقعیت غار اصحاب کهف	
		غار اصحاب کهف در اردن	
		چگونکی داستان اصحاب کهف در قرآن	
		دعای اصحاب کهف	
		علت فرار وپناه بردن اصحاب کهف به غار	
		موضوعات آیات (آغاز از آیه 9 الی 12) داستان اصحاب کهف به طور مفصل .	
		جوانانی که به پروردگار خویش ایمان داشتند	
		ارتباطات قلبی مؤمنان	
		برخوردحکام در برابر جوانان مؤمن	
		هدایت وضلالت	
		آرامش واقعی در درون غار	
		خوابیدن سگ در دهان غار	
		خواب یاران کهف	
		دفع گرسنگی	
		وحدت اسامی اصحاب کهف	
		موضوعات مطروحه در آیات (23 و24) گفتن «ان‌شاء الله» درهر کاری مطلوب می باشد.	
		«إن شاءالله»	

ketabton.com - The Digital Library

	خداوند سمیع و بیناست		
	موضوعات آیات(27 الی 31) دستورالعملها و رهنمودهایی برای پیامبر و مؤمنان است تا برای تلاوت قرآن، برنامه ی منظمی ترتیب دهند.		
	موضوعا ت آیات (32 الی 44) قصه وداستان صاحبان دوباغ		
	نه فقر نشانه‌ی ذلّت است و نه ثروت نشانه‌ی عزّت		
	موضوعات درآیات (45 الی 49) در مورد مثال زندگی دنیا و اشاره ای به منظره ی قیامت ،		
	حساب وکتاب درروز اخرت		
	ادلّۀ اثبات حساب		
	حسابرسی مقتضای حکمت است		
	شیوه و کیفیّت حسابرسی		
	انواع حساب		
	قوانینی که بندگان براساس آن‌ها مورد محاسبه قرار می‌گیرند.		
	عمومیّت حساب و کسانی که مورد محاسبه قرار نمی‌گیرند .		
	شیوۀ رسیدگی به حساب کافران.		
	انواع سجده در شرع اسلامی		
	موضوعات ایات (54 الی 59)در مورد هشدار قرآن، سبب تأخیر مجازات تا زمانی معین،		
	موضوعت ایات (60 الی 74) سرنوشت موسی و بنده ی صالح		
	یوشع‌بن نون		
	مجمع البحرین		
	داستان موسی وخضر		
	شیطان دشمن مصلحت انسان است		
	راه‌های فریب شیطان		
	خضر نبی است یا ولی		
	درطلب علم شکیبا ء باشید		
	تواضع و فروتنی در طلب علم		
	رفتار متعلم در مقابل عالم		
	اطاعت ازدساتیر معلم		
	قتل پسر جوان توسط خضر علیه السلام		
	موضوعات آیات (75 الی 82) ادامه داستان وقصه موسی و خضر		
	فوائد مترتب از این داستان		

ketabton.com - The Digital Library

	مبحث اول تاویل سورخ کردن کشتی		
	رضایت در برابر قضاء		
	حفاظت از فرزندان با نیکوکار بودن پدران		
	نام گزاری خضر		
	اخرین وصیت به موسی		
	آیا خضرعلیه السلام تاکنون زنده است؟		
	موضوعات آیات (83 الی 98) داستان وقصه ی ذوالقرنین، و سفرهای سه‌گانه او به شرقمیانه ، وداستان یأجوج و مأجوج وساختن سد ،		
	ذوالقرنین کیست ؟		
	وجه تسمیه او به ذی‌القرنین		
	«قرن»		
	مختصری درمورد قوم یأجوج و مأجوج		
	موضوعات ایات متبرکه (99 الی 106) در باره فرجام کفر در روز رستاخیز.		
	حبط		

ketabton.com - The Digital Library

مکثی بربعضی از منابع و مأخذها

1 - تفسیر صفوة التفاسیر:

تألیف محمد علی صابونی (مولود 1930 م) این تفسیردر سال 1399ق نوشته شده است. نویسنده در تدوین این تفسیراز مهمترین و معتبرترین کتب تفسیر ازجمله: تفسیر طبری، کشّاف، قرطبی، آلوسی ،ابن کثیر، البحر المحیط و... استفاده بعمل اورده است.

2 - تفسیر انوار القرآن:

تألیف عبدالرؤ ف مخلص هروی .«تفسیر انوار القرآن» گزیده ای از سه تفسیر: فتح القدیر شوکانی، تفسیر ابن کثیر و تفسیر المنیر وهبه الزحیلی می باشد.
سال نشر :1389 هجری قمری ـ محل نشر : احمد جام ـ افغانستان

3 - تفسیر المیسّر:

تألیف: دکتر عایض بن عبدالله القرني (اول جنوری 1959 م مطابق 1379 هجری)
انتشارات: شیخ الاسلام احمد جام سال چاپ : 1395 هـ .

4 - تفسیر کابلی

تفسیر کابلی (ترجمه فارسی ترجمه عثمانی) مفسر : شیخ الإسلام حضرت مولانا شبیر احمد عثمانی رحمه الله علیه ،مترجم : شیخ الهند حضرت مولانا محمود الحسن رحمه الله علیه ،ترجمه دری / فارسی: جمعی از علمای افغانستان.

5 - تفسیر معالم التنزیل ـ بغوی:

تفسیر البغوی تألیف حسین بن مسعود بغوی **(متوفی سال 516 هجری قمری)** این تفسیر به زبان عربی نوشته شده ، واز تفسیر الکشف والبیان ثعلبی بسیار متأثر می باشد.

6 - تفسیر زاد المسیر فی علم التفسیر:

تألیف: ابن جوزی ابوالفرج عبدالرحمن بن علی(510 هجری/ 1116میلادی -12 رمضان 592 هجری)«زاد المسیر فی علم التفسیر» مشهور به «زاد المسیر»، تفسیرمتوسط ابن جوزی میباشد که: این تفسیر خلاصه از تفسیر بزرگ وی بنام المغنی فی تفسیر القرآن می باشد.)

7 - البحر المحیط في التفسیر القرآن: ابو حیان الأندلسی:

تألیف: محمد بن یوسف بن علی بن حیان نفری غرناطی (654 - 745ق) مشهور به ابوحیان غرناطی. تفسیر «البحر المحیط» به زبان عربی می باشد.وی به تحقیق پیرامون کلمات هر آیه واختلاف ترکیب ها وبلاغت ، توجه خاصی مبذول داشته است.

8 - تفسیر تفسیر القرآن الکریم ـ ابن کثیر:

تفسیر القرآن العظیم : تألیف عماد الدین اسماعیل بن عمر بن کثیر دمشقی(متوفی 774ق) مشهوربه ابن کثیر. که از علماء ممتاز ومحقق قرن هشتم به شمار می آید

ketabton.com - The Digital Library

. (جلال الدین سیوطی، مفسّر و قرآن‌شناس بزرگ اسلامی می فرماید:ابن کثیر تفسیری دارد، که در سبک و روش همانندش نگاشته نشده است.).

9 - تفسیر بیضاوی:

یا «أنوار التنزیل و أسرار التأویل، مشهور به «تفسیر بیضاوی» تألیف شیخ ناصرالدین عبد الله بن عمربیضاوی (متوفی سال 791 هـ) در قرن هفتم هجری این تفسیر به زبان عربی تحریر یافته است .ودرسال (1418 ق یا 1998م) دار إحیاء التراث العربي - بیروت – لبنان بچاپ رسیده است.

10 - تفسیر الجلالین « التفسیرالجلالین»:

جلال الدین محلی وشاگردش جلال الدین سیوطی (وفات جلال الدین محلی سال 864 و وفات جلال الدین سیوطی سال 911 هـ) (سال نشر: 1416 ق یا 1996 م.

ناشر: مؤسسة النور للمطبوعات مکان نشر : بیروت - لبنان) این تفسیر در قرن دهم هجری بزبان عربی واز معدود تفاسیری است که توسط چند عالم نوشته شده باشد.

11 - تفسیر جامع البیان فی تفسیر القرآن - تفسیر طبری:

علامه أبو جعفرمحمدبن جریر بن یزید طبری متولد (224 وفات 310 هجری قمری) در بغداد ویا (839 - 923 میلادی) (قرن 4 قمری، ناشر: دار المعرفة، محل نشر: بیروت) شیخ طبری یکی از محدثین، مفسر، فقهی و مؤرخ مشهور سدهٔ سوم قمری است.

12 - تفسیر ابن جزی التسهیل لعلوم التنزیل:

تألیف محمد بن احمد بن جزی غرناطی الکلبی مشهور به جُزَیّ (متوفی 741ق) (ناشر: شرکة دار الأرقم بن أبیالأرقم ، بیروت – لبنان) یکی از موجزترین و در عین حال مفیدترین و فراگیرترین تفاسیر مغرب اسلامی است.

13 - تفسیر ابو السعود:

«تفسیر إرشاد العقل السلیم إلی مزایا الکتاب الکریم » تألیف: مفسر شیخ ابوالسعودمحمد بن محمد بن مصطفی عمادی (متوفی 982) از علمای ترک نژاد می باشد.(محل طبع مکتبة الریاض الحدیثه بالریاض).

14 - تفسیر فی ظلال القرآن:

تالیف: سید بن قطب بن ابراهیم شاذلی (متوفی سال 1387 هـ) .

سال نشر 1408ق یا 1988 م. ناشر: دار الشروق، مکان نشر ، بیروت – لبنان

15 - تفسیر الجامع لاحکام القرآن - تفسیر القرطبی:

نام مؤلف: عالم ومحقق مشهور اندلس (اسپانیا) علامه ابو عبد الله محمد بن احمد بن بکر بن فرح القرطبی (متوفی سال 671 هجری) هدف اساسی وی از تألیف این تفسیر استنباط احکام ومسائل فقهی از قرآن کریم بوده است.

16 - تفسیر معارف القران:

مولف: حضرت علامه مفتی محمد شفیع عثمانی دیوبندی مترجم مولانا شیخ الحدیث حضرت مولانا محمد یوسف حسین پور.

ketabton.com - The Digital Library

17 - تفسیر خازان:

نام تفسیر: « لباب التأویل فی معانی التنزیل (تفسیرالخازان » تألیف:علاء الدین علی بن محمد بغدادی مشهور به الخازان (متولد ۶۷۸ و متوفای ۷۴۱ هجری می‌باشد.)

18 - روح المعانی (الوسی):

تفسیر «روح المعانی فی تفسیر القرآن العظیم» اثر محمود أفندی آلوسی است. (1217 – 1270ق) سال نشر: 01 يناير 2007 محل نشر ،ادارة الطباعة المنيرية تصوير دار إحياء التراث العربي.

19 - جلال الدین سیوطی:

«الاتقان فی علوم القرآن « تفسیر الدار المنثورفی التفسیر با لمأثور »
مؤلف : حافظ جلال الدین عبد الرحمن بن ابی بکر سیوطی شافعی . (۱۴۴۵-۱۵۰۵م)
مجمع الملک فهد لطباعة المصحف الشريف 1426 هـ المدينه المنوره

20 - زجاج: « تفسیر معانی القرآن فی التفسیر»:

مؤلف: الزَجَّاج أو أبو إسحاق الزجّاج أو أبو إسحاق إبراهيم بن محمد بن السرى بن سهل الزجاج البغدادی است. (241 هجری - 311 هجری 855 - 923 - میلادی)

21 - تفسیر ابن عطیة:

نام کامل تفسیر:« المحرر الوجیز فی تفسیر الکتاب العزیز ابن عطیة» بوده مؤلف آن :أبو محمد عبد الحق بن غالب بن عبد الرحمن بن تمام بن عطية الأندلسي المحاربي (المتوفى: 542هـ) سال نشر: سنة النشر: 1422 – 2001 ، دار ابن حزم.

22 - تفسیر قَتادة:

أبو الخطاب قتادة بن دعامة بن عكابة الدوسی بَصْری (61 هـ - 118 هـ ، 680 - 736 م). وی ازجمله تابعین بوده ، که در علوم لغت ،تاریخ عرب ، نسب شناسی، حدیث، شعر عرب، تفسیر، دسترسی داشت .ودرضمن حافظ بود ، در بصره عراق زندگی بسربرده ولی نابینا بود.امام احمد حنبل دربارهٔ او می‌گوید: «او با حافظه‌ترین اهل بصره بود و چیزی نمی‌شنید مگر اینکه آن را حفظ می‌کرد، من یک بار صحیفهٔ جابر را برای او خواندم و او حفظ شد.» حافظهٔ او در طول تأریخ ضرب‌المثل بود. او در عراق به مرض طاعون در گذشت.

23 - تفسیر کشاف مشهوربه تفسیر زمخشری.

« تفسیر الکشاف عن حقایق التنزیل و عیون الأقاویل فی وجوه التأویل» مشهور به تفسیر کشاف. مؤلف :جارالله زمخشری (27 رجب 467 - 9ذیحجه 538 هـ)

24 - این تفسیر برای بار اول در سال: ۱۸۵۶ میلادی دردو جلد در کلکته بچاپ رسید ، سپس در سال ۱۲۹۱ در بولا ق مصر ، ودر سال‌های ۱۳۰۷، ۱۳۰۸، و ۱۳۱۸ در قاهره به چاپ رسیده است. محل نشر: انتشارات دار إحيا التُراث العربی.

ketabton.com - The Digital Library

25 - تفسیر مختصر:

تفسیر ابن کثیر: مؤلف: ابوجعفر محمد بن جریربن یزید بن کثیر بن غالب طبری مشهور به جریر طبری متولد 224 وفات 310 هجری قمری در بغداد (218 - 301 هجری شمسی. تاریخ طبری مشهور به پدر علم و تاریخ و تفسیر است. سال طبع هفتم: 1402 هـ - 1981 م ـ محل طبع : دار القرآن الکریم، بیروت – لبنان.

26 - مفسر صاوی المالکی:

«حاشیة الصاوي علی تفسیر الجلالین فی التفسیر القرآن الکریم » مؤلف : احمد بن محمد صاوی (1175-1241ق) است.
سال ومحل طبع : : بالمطبعة العامرة الشرفیة سنة 1318 هجریة.

27 - سعید حوی:

حَوّی، سعید، حَوّی، سعید، مفسر « الاساس فی التفسیر(یازده جلد؛ قاهره ۱۴۰۵)، که از مهم‌ترین و اثرگذارترین آثار حوی به شمار می‌آید.
سال نشر : 1424ق یا 2003 م ، محل نشر قاهره ـ مصر موسسه دار السلام

28 - تفسیر کبیر فخر رازی:

تفسیر فخر رازی مشهور به تفسیر کبیر، شیخ الإسلام فخرالدین رازی (544 هـ 606 هـ) تفسیر کبیر مهمترین و جامع‌ترین اثر فخر رازی و یکی از چند تفسیر مهم و برجسته قرآن کریم به زبان عربی است.

29 - تفسیر سدّی کبیر:

تفسیر سدّی کبیر اثر «ابومحمد اسماعیل بن عبدالرحمان»، معروف به سدّی کبیر، متوفای ۱۲۸ هجری قمری از مردم حجاز است که در کوفه می‌زیست.
وی مفسری عالی‌قدر و نویسنده‌ای توانا در تاریخ، بخصوص درباره‌ی غزوات (جنگ‌های) صدر اسلام است. از تفسیر او به نام «تفسیر کبیر» یاد می‌شود که از منابع سرشار تفاسیری است که پس از وی به رشته‌ی تحریر در آمده است.
«جلال الدین سیوطی» به نقل از «خلیلی» می‌گوید: سدّی، تفسیر خود را با ذکر سندهایی از «ابن مسعود» و «ابن عباس» نقل کرده است و بزرگانی چون «ثوری» و «شعبه» از او روایت کرده‌اند.

30 - تفسیر المحرر الوجیز فی تفسیر الکتاب العزیز:

مؤلف :ابومحمد عبدالحق بن غالب بن عبدالرحمن بن غالب محاربی معروف به ابن عطیه اندلسی (481 - 541 هجری)

31 - تفسیر فرقان

تألیف :شیخ بهاء الدین حیسنی

32 - کتاب حاشیة محیی الدین شیخ زاده علی تفسیر القاضی البیضاوی

نویسنده: شیخزاده، محمد بن مصطفی
زبان: عربی

ketabton.com - The Digital Library

ناشر: دار الكتب العلمية
سایر نویسندگان: نویسنده: بیضاوی، عبدالله بن عمر - مصحح: شاهین، محمد عبدالقادر - نویسنده: شیخزاده، محمد بن مصطفی.

33 - تفسیر گلشاهی

مؤلف: دکتر آناطواق آخوند گلشاهی
موضوع: ترجمه و تفسیر کامل قرآن کریم

34 - کتاب حاشیة محیی الدین شیخ زاده علی تفسیر القاضی البیضاوی

نویسنده : شیخزاده، محمد بن مصطفی ،زبان: عربی

35 - تفسیر مجاهد

تفسیر مجاهد، اثر ابوالحجاج مجاهد (21 – متوفّی 102 یا 103 یا 104 یا 105ق) فرزند جبر و یا جبیر مکّی مخزومی از مفسّران تابعین و علمای علوم قرآنی است.

36 - فیض الباری شرح صیح البخاری:

داکتر عبد الرحیم فیروز هروی ،سال طبع : 26 Jan 2016

37 - صحیح مسلم - وصحیح البخاری:

گردآورنده : مسلم بن حجاج نیشاپوری مشهور به امام مسلم که در سال 261 هجری قمری وفات نمود .وگرد آورنده صحیح البخاری : حافظ ابو عبد الله محمد بن اسماعیل بن ابراهیم بن مغیرة بن بردزبه بخاری (194 - 256 هجری)

38 - تفسیر نور دکتر مصطفی خرّم دل:

نام کامل تفسیر نور: «ترجمۀ معانی قرآن» تألیف: دکتر مصطفی خرمدل ازکردستان: (متولد سال 1315 هجری، وفات 1399هجری).

39 - مفردات الفاظ القرآن:

از راغب اصفهانی. (خیر الدین زرکلی در کتاب « الأعلام » گفته : او اهل اصفهان بود اما در بغداد سکونت گزید، ادیب مشهوری بود، و درسال 502 هجری قمری وفات کرد». امام فخرالدین رازی در کتاب «تأسیس التقدیس» در علم اصول ذکر کرده که راغب از ائمۀ اهل سنت است و مقارن با غزالی بود. (بغیة الوعاة 2 / 297 ، وأساس التقدیس صفحه 7.).

40 - تفسیر وبیان کلمات قرآن کریم:

شیخ حسنین محمد مخلوف (751هـ - 812 ق)، اسباب نزول، علامه جلال الدین سیوطی ترجمه:ازعبد الکریم ارشد فاریابی. (انتشارات شیخ الاسلام احمد جام)

ترجمه وتفسیر سُورَةُ الْكَهْفِ

تتبع ونگارش: امین الدین « سعیدی- سعید افغانی »
مدیر مرکز مطالعات ستراتیژیکی افغان
ومسؤل مرکزفرهنگی د حق لاره - جرمنی
ادرس: saidafghani@hotmail.com

Thank you for reading

Find more e-books and articles on Ketabton - your multilingual digital library.

www.ketabton.com

Ketabton - Pashto, Farsi, Arabic & English